کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۲۲۱
۸۱۹۸

۲۶

الکتاب

لاسطرلاب

من سبقتنی فی هذا الفن

وافیا فما ادعیت وارجوا ان یکون مالک

منشره وجمع مغثره والی احد ارغب ان

بالغا الی حضره القدس ومقر الانس

ث لاتتعذر مطلوبه

الحاد علیه والحمد لله

حق حمده وصلواته

علی محمد رسوله و

عبده

۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین قال الاستاذ الاکبر العلامة فخر الحکما الافضل

فرید الدین محمد بن عمر بن الحسین الرازی ادام الله علوه وسناه فی مبادی حکمت

کرمای خدایی را که آفریدگاری او از نهایت بعد عقول و معاون قابل است

و بمدد روشنایی انوار او نهایت بعد عقول و معاون قابل است

بی نهایت دلیلها بر وجود و کمال او گواه عادل است و درود بی نهایت

بر محمد مصطفی باد که مبلغ احکام شریعت و برآرنده اعلام طریقت است و بر

یاران و آل او که حاملان علم و ناشران آثار اویند تا روز قیامت

بعد از عبادت خدای تعالی و مباحث رسول خدا علیه السلام بهتر از مذاکرت علم

نیست که الجواهر والطیر ارسل جواهر الامر منه واجب باشد بر هر عاقل

بمقدار قدرت و اندازهٔ استطاعت خود را دران مشغول داشتن زیرا که آن

خدمت موجب نجات و گرو تحمل و آن رسیدنده بسعادت و جوار بندگان حضرت

الهی یا وشاح سلطان اسلام اعز الله انصاره و ادام توفیقه و سعادته

و قصد حرکت التفات خاطری بود با تجارات کلی و واجب داشتم ازین

معنی تصنیفی ساختن و مختصر وضعی از ان تصنیف بر وفق غرض آسان

تر تا نزدیک کتابهای آسان دران مطلوبی و دلیلی بود بر سوء

ابو مشرق و عمر بن وهبان الطبری و احمد بن عبد الجلیل السجزی و بعضی

من علی العسقلانی و محمد بن ایوب الطبری و کوشیار بن لبان الجیلی و بسیاری

دیگر جمع کرده و انچ در کتابها و ایشان بی نظم و بی ترتیب اورده بودند

انشا مرتب کردم و تحقیق کردم هر چه احوج و انچه حاصل بود بیاوردم و هر کس

که درین علم خوض کرده بود و کتابها استقصا فرموده و دانسته که صحیح کتاب

درس علم هندسی و محوری کرا شناخته و این مجسطی را بر دیگر مجسطات فضیلت

بسیار و مزیت بی شمار است و نام این کتاب الاختیارات العلائیه

فی الآلات الرصدیه نهادم و بتأیید الله تعالی هر خواننده عاقل جاهد معقول

عالمیان و مطلوب حکیمان گردد و ایزد تعالی بر وفق خیرات گرداند و

اضافت هدایت اندر آن آرد و خیرات دینی و دنیاوی بر دارد و بمنه و کرمه

این کتاب بر دو مقالت بنا نهاده الله مقالت اول در کلیات علم الهیئة

و جزئیات مقالت اول در کلیات و آن مشتمل است بر هفت فصل ا در تعداد اجزاء

ب در موضوع و مبادی آن ج در فایده آن د در رتبه آن

ه در کمیات اضافیه و در مقدمات آن ز در کمیات کیفیات

ح در آن کار که آن را بکار آید ط در اختیار کردن آن

وقت مزاولت و اعلم فصل اول در تعداد آن کوشیار گوید که آن

معادت وقت است که اورا اختیار کنند شایستگی او ران فرض را که مطلوب

بود در آنچه شدن او یا حاصل آمدن مصنوعه و بیاکندن این حادثات

از مفت دیگر و انگ سعادت وقت تر از اختیار نبود بل که سعادت

وقت چیزیست که او مطلوب بود از اختیار و فرق بود میان این اجناس

ومیان آن چیزکه او مطلوب بود از اختیار پس گفتن که اختیار سعادت وقت
با انک سعادة وقت نفس اختیار است خطا بود ـ انک در تعریف اختیار
سعادت وقت مطلوب نبود که اگر کسی خواهد که اختیاری کند برای خراب
کردن قلعه یا از برای دار و دادن شخصی یا بچار شود و دران بیاری هلاک شود
آن اختیار جز بخطر نخواهد راست نیاید پس معلوم شد که در همه اختیارها سعادة
وقت مطلوب نیست ـ انک او توقف اختیار بسعادت وقت مخالف
کردست و تعریف مخالف جز بدان نتوان کردن که گویند مخالف آن چیز باشد که
متعلق اختیار بود قبل این دور باشد ـ انک در این حد مکرار است زیرا که
چون گفته باید که طالع وقت اختیار باشد گفته عرض بود بتن بدر سعادت
وقت هیچ حاجب نباید زیرا که سعادت وقت در تحت این سخن در آید ـ انک
گفت که آمیخته شدن او با صاحب طالع هم خاصیت زیرا که وقت را امتزاج
نبود با صاحب طالع بل که امتزاج جزیان دو کوکب صورت نبندد ـ انک
حاجت طالع یک سبب است از اسباب سعادة وقت و باز این سبب
بسیار دکری باید چنان که بیان آن کفته اند پس اگر باد کر سعادت وقت
ذکر بسیار سعادة وقت باید کرد جزا و یکی سببها یاد نکرد و اگر خاصیت
که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب سعادت وقت واجب نبود پس فکر
این سبب کردن زیادت بود پس علی کل حال در بن حد زیادتی با نقصانی
حاصل باشد ـ انک این شرطها که در بن حد یاد کرده است یافت نشود
اختیارها که وقت ضرورت کرده شود و چون یعنی اختیارها از بن حد بردن

بود.

معلوم شد که اگر چیزی از طبایع ستارها ثابته جزوی والهام خواهد راست
معلوم نشدست پس معلوم شد که در مبادی این علم جانک بقضایای بخرنی
حاجتست بقضایای معقول هم حاجتست فصل سیم در فایدهٔ اختیار باید
دانستن که طالع وقت یا طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل از سه قسم
خالی نبود یا برد و سعد باشند یا هر دو نحس باشند یا یکی سعد باشد و دوم نحس اما اگر
هر دو سعد باشند لابد بود که سعادتی عظیم حاصل شود و اگر هر دو نحس باشند لابد
بود که نحوستی عظیم حاصل شود و اگر یکی سعد باشد و دوم نحس این قسم نیز بر سه قسم راست
یا سعد غالب بود یا نحس غالب بود یا هر دو برابر باشند اگر سعد غالب بود
آنچه از وی مبادی اسباب نحوست بود ندبدفع آن نحوست مشغول شود
و اینچ ازان مقدار فاضل آید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب بود
حکم همان بود که گفته آمد و اگر برابر باشند هر دو بیکدیگر مشغول شوند و ان شخص
را نه سعادت حاصل شود و نه نحوست چنانک دو شخص در قوتهٔ برابر باشند
هر یکی ازایشان یکسر طرف از قوی بکشند چون هر دو غایت قوت خود
در عمل آرند و هر دو قوتها مبادی باشد لابد باشد که آن قوة در میان ساکن
گردد و هیچ جانب حرکت نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که
اختیار نیک سود مند نقد برآنست زیرا که طالع اصل و برج انتها و
طالع تحویل آن شخص نیک باشند و طالع سعد اختیار یار شود لابد باشد که
سعادت زیادت کردد و اگر آن طالعها بد باشد طالع سعد اختیار را اگر
درغایت سعادت بود آن نحوست زایل کند و باشد که سبب سعادة کردد

بود این حد خطا بود و بدانک چه چیز را کفتن کاری دشخوارست و صحیح کردن این
معنی مسلم نشود مکر کسانی را که علم منطق که قسطاس مستقیم است تمامی حاصل
کرده اید و کوشیار ازین علم خالی نبوده است و چون خطای این حد پیدا شد
اندر حد اختیار کوییم که اختیار عبارتست از کزیدن وقتی که اوبترین وقتها باشد
که یافته شود از ان وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت در
وی طلب کند و ازان اشکالها که کفته شد بر بن حد هیچ نیاید فصل دوم
در موضوع این علم و مبادی وی بدانک موضوع هر علمی آن چیز باشد که در آن
علم از احوال ذاتی بحث کند و موضوع این علم افلاک و کواکب است
از آن روی که از قوة بفعل آید آن چیز که اختیار از برای او کرده باشد و اما
مبادی این علم یا از قضایای بخرنی باشد یا از قضایای معقول و کسانی که کفتند
که مبادی این علم قضایای بخرنی است بس خطا کردند زیرا که اصحاب احکام
را اتفاقیست بر انک چون قرباً جداوند طالع متصل نبود بدان ستاره
که صاحب حاجت بود از سیارات ما قرار دادیم صاحب طالع را متصل کردانیم
بکوکبی از ثوابت که آن کوکب بطبع خداوند حاجت بود از سیارات
تا آن مقصود حاصل شود و معلومست که تجربه ما بمعرفت طبایع ستارها
ثابته نرسید زیرا که کمترین شرطی در صحت تجربت آنست که یک فصل از یک
کوکب در یک درجه بارها بیند و این امکان نباشد که عمر بدان وفا کند چه
کواکب ثابته دو دور یا بیشتر تمام کنند لیکن یک دور ایشان در هزار سال
هجری تمام شود بس عمر تجربت احوال ایشان چکونه وفا کند پس

واکر نه مبادی بعضی ازان نخوست کر کند پس پیدا شد که اختیار کردن نزدیک
عقلا از جهالت است اکر بسایل سوال کند و کوید که در اختیار هیچ فایده نیست
و بر بن هیچ دلیلت انک اکر ستارکان را اثریست در سعادت و نحوست
پس اثر ستارکان که در طالع مولود و طالع تحویل او بودند ممکن نباشد
پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود و اکر ستارکان را هیچ اثری نیست در
سعادت و نحوست پس در اختیار کردن بهر دو تقدیر هیچ فایده نیست
انک ما بسی نشان دیدیم که از برای سفر کردن دو شخص یک اختیار کردند
دران سفر یکی سود مند آمد و دوم سخت زیان کار و اکر ان اختیار را اثری
بودی بایستی که منفعت آن یا مضرت آن هر دو شخص رسیدی ـ انک با تفاق
اثر ستارکان که در طالع مولود و برج انتها و طالع تحویل باشد قوی تر از ان
باشد که اثر آن ستارها که در طالع وقت اختیار باشد زیرا که طالع وقت
طالعی عارضی است و طالع مولود اصلی و هر کز عارضی با اصل برابر نبود پس
طالع اختیار دفع اثرها طالع اصل نتواند پس در اختیار هیچ فایده نیست
ـ انک دفع تقدیر الهی ممکن نیست ـ مصطفی علیه السلام می فرماید که من آمن
بالجزم فقد کفر و اکر بخوض جزوی کفر نبودی و چون جزوی نبود در وی هیچ فایده
نبود جواب آن سخن اول آنست که این طالع مولود و برج انتها و
طالع تحویل اکاه واجب باشد که ظاهر کردد که او را مانعی و دافعی نباشد
اما چون طالع وقت اختیار دافع آن اثرها بود لازم نیاید که این اثرها
در وجود آید و همچنان که ترشی سرکه آن وقت برقرار باند که شکر بادی آمیخته

نشود اما چون شکر بادی پامیزد خانک ازشترنی شکر طبعی کم شود واز نرسی
سرکه نیز طبعی کم شود هم چنین چون طالع مولود اقتضا نکوست کند و طالع
وقت اخبار اقتضا سعادت کند هریک ازانها آن دیگر طبعی کم کرداند
تا آن نکوست که مقتضی طالع اصل بود کم شود جواب آن سخن دوم
از دو وجه اول آنست که خانک طالع اخبار نیک طبعی از نکوست طالع
مولود کند طالع مولود از سعادت طالع اخبار کم کند پس چون دو پس
نیک اخبار بسزوند کی را نانک آید دوم بدانید این معنی رای آن چنین
بود که طالع مولود و طالع تحویل یکی نیک بوده باشد و آن دو بدان آن
را که طالع مولود و برج اسها و طالع تحویل نیک بوده باشد و اخبار یا آن
یار شود لاجرم او را منعتی تمام ازان سفر حاصل آید و انکس را که طالع
مولود و طالع تحویل بد بوده باشد چون اخبار نیک با آن یار شود هم چند
طبعی از نکوست کم کند لکن چون غلبهٔ اسباب نکوست را بوده است
لاجرم ازان سفر مضرتی بوی نرسد و اگر نه اخبار نیک اتفاق افاده بودی
مضرت عنی پیش ازان نبودی جواب که نجوم در اخبارات دعوی قطع
یقین نکند آنرا بلکه منتهی کار او آن بود که غلبه ظنی فرماید و مرتبه متوقع
بر بود باشد که خطا افتد و لیکن نظر عاقل بدان جانب باشد که بیشتر اتفاق
افتد اگر خانست که منفعت پیشتر بود بر ترک ان کفتن روا ندارد خانک
هیچ عاقل بترک طب و معالجت نکوید از بهر انک علاج کردن گاهی زیان
دارد و گاهی سود و چون ازین معنی هیچ قدح لازم نیاید جواب

ازسخن سیوم آنست که دلیلها که در اخبارات اعتبار کنند دلایل عامست
و دلیلها که در طالع مولود بود دلیلهای خاصست و عام در نجوم مقدم بود
بر خاص و از نیست که چون احوال کواکب در بعضی اوقات دلیل بود
بر قطعی یا نزدیک اهل آن شهر یا خلاف آن اظهار ایشان متساوی باشد در
آن بلا دو اگر بعضی از اد لهٔ فلکی اقتضا، نزلهٔ لشکری کند پیشتر قوم در قتل و بیخ
برابر باشند با آنکه طالع بر یک مخالف طالع آن دیگر باشد پس معلوم شد
که دلیلها که در باب اخبارات رعایت کند قوی تر است ازانکی دلیلها
که در طالع مولود کار یک باشد و چون این دست شد سوال سایل باطل
باشد جواب ازسخن چهارم آنست که مرحدوث هر حدوثی را سببی مقدور
بشر نیست لیکن ایزد تعالی مر هیچ سبب چیزی دیگر کرده است چنانک
نان خوردن را سبب سیری و دار و خوردن سبب زوال خلط و عبادت
کردن سبب نجاة و معصیت را سبب عقاب پس اگر ازانکه ما قدر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن لازم آید که ترک اختیار نکوییم ازانکه ما قدر خدای تعالی
را منع نتوانیم کردن پس باید که ما ترک نان خوردن بکوییم و ترک طاعت کردن
و فرمان بردار ی بجای اوردن بکوییم و کوییم اگر قدر خدای تعالی چنانست که
ما ازینک نجان ما نیشم بدبخت نشود پس چنانک این سخن از شرع و عمل ورت
سوال سایل باطل باشد جواب ازسخن پنجم آنست که آنچه سیم علیه السلم
فرموده است که من آمن بالنجوم فقد کفر معنی نه آنست که ظاهر بان بنداشتند
زیرا که اگر کسی بایمان آورد بنجوم ازان جهت که مستی ایشان دلیل است بر

مستی آفریدکار جی و عالم و قادر و قدیم این کفر نبود بلکه بخس ایمان بود بل که عالی تر
در حتی بود در ایمان نه چنین که چون ابرهیم علیه السلم در ستارکان و ماه و افتاب
نظر کرد و بواسطه ان نظر باری تعالی را بر افت ایزد تعالی میفرماید و
تلک حجتنا اتیناها ابرهیم و باید دانست که نظر در نجوم بر شش وجه است
۱ آنست که تغیری ایشان نظر کند تا بواسطه آن نظر او بدیکار را عبرت
و علم و قدرة بداند ۲ آنکه حرکات ایشان نظر کند تا اوقات نماز و
روزه و زکوة و حج و سمت قبله بداند و نظر کردن در ستارکان برین وجه
واجب بود ۳ آنکه در معاد و اجرام و ابعاد و دوری ایشان از اختلاف
و تفاوت نگاه کند چنانک ارکتها علم حکمت و میات بیان کرده اند
و نظر کردن در ستارکان ازین وجه مندوب الیه باشد زیرا که هرکس که این
علم سر بداند اثار حکمتهای خدای تعالی در اسمانها و زمینها بهتر بداند و انکه
اعتقاد دارند که این ستارکان را مسح اثریست در بن عالم بطبع لیکن حالک
ایزد تعالی ازراه عادة طبوع افعال را سبب روشنایی عالم کرد انیده و
نزدیکی او را بمست سر سبب حرارت هوا کرده و دوری را ازمست سر سبب
برودة هوا کرده هم چنانک نظر این ستارکان را اسباب سعادت و
نحوست کرد انیده است ازراه عادت نه ازراه طبیعت اتفاق است
جلة متحقان و متکلمان را که اعتقاد در علم نجوم برین وجه نه کفر بود و نه ضلالت
۵ انکه اعتقاد دارند که این ستارکان بر طبع موثر اند چون این علم و این
اعتقاد هم خطاست و لیکن کفر نشد ۶ انکه اعتقاد دارند که این ستارکان

بر عالم اند و سعادت و نحوست جز از فعل ایشان حاصل نشود و بر اعادت
ایشان واجبست و این اعتقاد کفر صریح است پس معلوم شد که ایمان بنجوم کی
ایمان بود و کی کفر بود و این تفصیل سبب آن در بن کتاب اورد تا هر
کس که در بن علم نظر کند چنان نظر کند که منفعت آن او را حاصل بود و مضرت
آن بالکلیه باز کردد فصل چهارده در بیان آنکه رعایت این اختیارات
واجب بود بدانکه صفت چیزیست که رعایت ان در اخبارات واجب
بود چون در وقت فعلت بود اول صلاح حال فرمود ما از لفظ صلاح مر
کی را که یاد کنیم یا حصول سعادت بود یا عدم نحوست و بدانکه رعایت
صلاح حال مکروه کردن در اختیارات از برای ان اولیتر از رعایت دیکر
ستارکان که قرار اسه خصلت است ۱ انکه نزدیکترین همه ستارکان است
بزمین پس تاثیر او در بن عالم اولیتر از تاثیر دیکران ۲ حرکتها و قربها نیز است
وجیه ها که در بن عالم حادث می شود پیوسته در تغیر باشد پس اضافت
این حوادث بحرکتها سریع قوی تر بود از اضافت ان بحرکتها بطی
ستارکان ۳ قرار غایت سرعت حرکت انوار کواکب با بانک دیکر
آمیخته کرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث کردد در بن عالم
بس ازین سه وجه که در قرار یافته میشود و در دیکر ستارکان یافت نمی شود رعایت
حال قرار اخبارات اولیتر بود و بدانک قرار دلیل اتفاق بود و خداوند
خانه او دلیل عاقبت باشد و لیکن بشرط انک قرار او تاد بود یا ناظر باشد
بطالع اما اگر جفن نبود دلیل ابتدا طالع بود و دلیل عاقبت رابع

صلاح خداوند خانه قرح صلاح طالع ک صلاح خداوند طالع ه صلاح خانه غرض
جنانک خانه دوم برکار باد سلطانی و صلاح خداوند خانه غرض واو لازم آن
باشد که خداوند خانه غرض مساده بود که مدبران غرض بود جنانک چه کند
تا خداوند خانه عاشر آفتاب بود زیرا که عاشر تعلق بسلطان دارد و آفتاب
نیز تعلق بسلطان دارد رصلاح ساده که مدبر غرض بود اینست صفت
چیزکه رعایت آن واجب بود در اخبارات جانک در وقت مهلت بود
و ایس حکم کنند که اخبار کردن روا نبود الا بدو شاهد و ان شهادت
صاحب طالعست اما باشادت ماه و اما بشادت کوکب حاجت و
خانه غرض و حکمان دیگری گویند که چون خانه غرض و خداوند خانه غرض بناه
باشد صلاحیت دیگر دلیلها هیچ سود ندارد زیرا که بسیار بود که طالع و ماه مسعود
مسعود باشد لیکن خداوند بیت الغرض ساقط بود یا تحت الشعاع بود پس هیچ
منفعت حاصل نشود مثال این آنست که حین سئل از خزلمان بیرون
آمد بطالع اسد و مشتری وماه در ثور در وسط السماء و آفتاب در اسد
بود و در برج طوکی لکن خداوند بیت العمل و آن زهره بود و او در سنبله
بود در هبوط لاجرم کار او در اضطراب بود و از بودن ماه و مشتری در
وسط السماء بودن اقتباس نرخانه خوش از برج بلوک هیچ مقصود حاصل
نشد پس معلوم شد که رعایت کردن صلاح خداوند خانه غرض بهمه حال
واجب است فصل پنجم در بیان چیزها که رعایت آن سبب کمال بود
اختیار را و آن پانزده چیزست اول انچه تعلق بقوا دارد و آن بر دو قسم است

بعضی انک تعلق بآن اجماع باید یا ان استقبال دارد که مقدم بود بر ان اختیار
و بعضی دیگر انک تعلق بکواکب دارد دارا احوال قرا ما قسم اول بیانک
نظر کردن حال اجماع و استقبال از شش وجه است انک آن اجماع
یا استقبال یا در وتد باشد یا طالع بود یا در برجهای مائل البوتد یا در زائل البوتد اگر در
وتدی از اوتاد باشد آن بهتر بود قسم دوم بود زیرا که آن اجماع و یا آن استقبال
یا با یکی از سعود باشد یا نه اگر با سعود بوده باشد قوی تر ان اجماع یا ازان
استقبال باز گردد و یا بسعدی دیگر پیوندد یا بحسی دیگر پیوندد دلیل
خوبی آن کار بود قسم سوم در اینها اوم در انها و اگر بحسی پیوندد دلیل نخوبی ابتدا بود
و ثانی اینها و اما اگر در وقت اجماع یا استقبال با سعدی نبوده باشد در
وقت باز گشتن الان اجتماع یا ازان استقبال با سعدی پیوندد یا بحسی اگر بسعدی
پیوندد دلیل ناجی ابتدا بود و خوبی اینها و اگر بحسی پیوندد دلیل آن بود که آن
کار هم در ابتدا و هم در انتها تباه باشد و اما اگر آن اجماع یا آن استقبال
در برجهای اقالیم افتد که مایلی افتاد و طالع الاخبار بود دلیل آن باشد که آن
اقسام چهارگانه که یاد کرده شد سیانه باشد و اما اگر در برجهای اقالیم
افتد که زائل باشند دلیل باشد که آن اقسام چهارگانه در غایت ضعفی بود
الا در جانب شر زیرا که اذلا بخوست سرجند که بد حال تر باشد نحوست
ایشان بیشتر بود حسه ان چیزا که باجماع و استقبال تعلق دارد انست که
خداوند طالع اجماع یا استقبال جون در وتدها طالع امید یا مشتری بود یا در
خانه خود بود دلیل تمامی ان کار بود حانک اجماع و استقبال جون در ان

نحس یا خداوند خانه او بود یا بنود اگر خداوند خانه او بنود دلیل آن بود که آن
کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانه او بود یا با او سعدی متصل باشد یا نباشد
اگر بسعدی متصل باشد در اول کار خصومتی بدید آید و بحاقت بصلح انجامد
و اگر بسعدی متصل نبود آن کار در وجود آید و لیکن با وحشت بسیار و بهرتن
حالها ماه در ابتدا کارها آن بود که ماه از سعدی باز نگشته باشد مگر در حق
انکس که خواهد که بگریزد که در حق او بهتر آن باشد که از نحسی منصرف باشد و اولیتر
ان بود که ماه در شب فوق الارض بود و در روز تحت الارض حسه انک آشی
عشر به ماه دلیلست بر حاقت پس اگر اثنی عشر نه موضع قمر با سعدی باشد
جانک آن سعد موافق آن عمل باشد و اثنی عشر نه ان سعد با قمر باشد دلیل
آن کند که آن کار بغایت خوبی در وجود آید ط در ابتدا کارها بهتر ان بود
که ماه متصل بود از نحلی بحلو و معنی انتقال از نحل بحلو آنست که از ستاره
باز گردد و بستاره پیوندد که فلک او بالای فلک ستاره نخستین بود یا
از ستاره که روی در هبوط نهاده بود باز گردد و بستاره پیوندد که روی
بشرف نهاده باشد و این شرط در همه ابتدا ها نگاه باید داشتن الا در آن
وقت که پادشاه بجنگ خواهد رفتن خبر اگر که باید که ماه در ین کار روی
از علو بسفل نهاده باشد سه بهرتن ابتدا ها آن باشد که در آن وقت قمر
نیز در حدود سعد باشد و بسکر نا ظر باشد از نظرها ی سعد و آن حدها موافق
ان کار باشد که ابتدا خواهند کردن و خداوند حدها ناظر باشد برین نظرها
سعد اینست جمله چیزها که تعلق دارد بر عایت حال قرا ما قسم آنچ تعلق

دارد برعایت خانه ماه و آن آنست که چون خداوند خانه ماه نحس باشد باید
که ناظر نبود بقرا زاوتاد طالع الثالث آنچ تعلق برعایت حال طالع
دارد و آن هفتست انک طالع یا برجی منقلب بود یا برجی ثابت
یا برجی ذوجسدین و هریک ازین اقسام بعضی راشایسته بود و بعضی
را نبود اما برجهار منقلب اگر طالع باشند دلیل کند که ان کار را
بقا نبود و زود تباه گردد و همچنین اگر طالع او این برجها باشد زود زایل
شود و خصوصا قوی از انکشده و هر کس که بگریزد زود باز آید و کسی که قوی
وعده کند بدان وفا نکند و خوابها و سخنانکه قوی افتاد باطل بود و بسرها
که قوی افتد در اکثر اوقات خوب آید و بعد ازان که این سخنها یاد کردم
نظر باید کرد در برجهار منقلب از جهار وجه اول انک برج حمل از همه برجها
سریع الانقلابست و اما سرطان در سرعت انقلاب از وی کمترست لیکن
از وی بسیارست که خداوند ماه از همه سریع تراست و میزان در انقلاب
معتدلست و جدی نیک بطی الانقلابست از جهت زحل دوم انک اگر این
برجها منقلب سعدی قوی ناظر آید دلیل آن بود که آن کار سر جند ابتدا
تباه بود و لیکن بجاقبت تمام شود و اگر نحسی قوی ناظر بود دلیل بود بر عایت
تباهی کار و اگر سعود و نحوس ناظر باشند تمام شود لیکن بحنت و مشقت
سیوم انک خداوند طالع در برجی ثابت بود و انقلاب آن کار در مدة
دراز حاصل شود چهارم نظر باید کردن در درجه طالع و دران درجه که ماه
قوی باشد اگر خداوند حدان درجه برجی نبود انقلاب ان کار در مدة بود و اگر

بیع اتفاق افتد که طالع مولود صاحب اخبار باشد و بروج صالح اتفاق افتد کار تمام کرود د انگ خداوند آن حدان اجماع یا آن استقبال و خداوند خانه ان اجتماع و یا آن استقبال با هم موافق باشد دلیل آن باشد که آن کار که ابتدا کند بوزگار در آن باقی ماند ه انگ ان برج که اجماع یا استقبال در وی اتفاق افتاده باشد کجای بیت الیوه باشد و خانه دوم اندوی کجای بیت المال و البیع و العشری و دم برین قیاس خانها دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از ان اجماع و یا بعد از ان استقبال اخبار کنی از برای کاری جهد کن تا قمر و طالع در برجی افتد که لایق ان کار باشد چنانک اگر خواهی که بنا نهادن را اختیار کنی جهد باید کردن تا ماه با صاحب طالع در رابع باشد از موضع آن استقبال و یا ان اجماع و انگ اگر اولاد فلکی در ان ساعت که ابتدا کار خواهی کردن موافق باشد یا اولاد فلکی در وقت اجماع و استقبال دلیل تمام بود و باید که بغایت کمال رسد د بهترین سعدی را که در اخبارات رعایت کند آن سعد باشد که در وقت اجماع یا استقبال مستولی بوده باشد بر طالع احسار باید ان موضع که در وقت اجتماع در وی بوده باشد و اگر چنانک آن سعد خداوند آن حد باشد که اجتماع و استقبال در ان حد باشد بهتر بود و اگر آن سعد با آن شرط که گفته شد خداوند طالع قران یا ساطحاه باشد با خداوند طالع تحویل سال با خداوند فرداریت باشد دلیل کند بر غایت کمال آن کار ح اگر چنانک ارباب علامات قمر در وقت اجماع یا استقبال از نحوس سلیم باشد و ناظر بهترین دلیل تمامی آن کار

بود.

بود و الا دلیل ضعیف بود و اما قسم دوم و آن در اعتبار حالها و قوت در غیر اجماع و استقبال و آن از ده وجه است ا انگ بر کاری که ابتدا او ان وقت اتفاق افتد که ماه از نقطه راس جدا شود آن کار تمام کرود زیرا که روی بجانب شمال نهاده است ب انگ ابتدا آن وقت اتفاق افتد که ماه در برجی مستقیم الطلوع باشد آن کار آسان برآید ج انگ ماه وقت اجماع یا تربیع اول دلیل بود بر کارها که از سر راستی و درستی رود و از تربیع اول تا استقبال دلیل بود بر خصومت زیرا که معاند دلیل مضادت بود و از مقابله تا تربیع دوم دلیل آن بود که انس را بخصومت دعوت کند و آنرا کاره بود و از تربیع دوم تا اجماع دلیل بود بر کارها که پوشیده د انگ ماپیان کردم که ماه دلیل ابتداست و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدا کار با حال ماه با خداوند خانه او برچهار قسم بود اول انگ قرنه و تدی از اوتاد طالع باشد و خداوند خانه او بوی ناظر دلیل بود که آن کار در ابتدا و در انتها بخوبی حاصل شود دوم انگ قرنه و تدی از اوتاد بود لکن خداوند خانه ازوی ساقط بود و آن دلیل خوبی بود در ابتدا و بتمامی انتها بود سیوم انگ قمر در اوتاد بود لکن خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تمامی بود در ابتدا و خوبی انتها و انگ قرنه در اوتاد بود و نه خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تمامی ابتدا و انتها بود و این چهار قسم که یاد کرده شد در همه چیزها که دلیل ابتدا او دلیل عاقبت بود اعتبار باید کرد و الله اعلم ه در ابتدای کارها اگر ماه متصل باشد بمعنی آن

نتواند کرد ب انگ اگر خداوند خانه نحوس باشد باید که نظر او از تثلیث یا از تسدیس باشد دوم چنین خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت زیرا که نظر نحوس از تثلیث و تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع بد بود ج خداوند طالع چون نحس بود باید که نظر کار او از اوتاد و قمر نبود و بطالع نباشد د جهد باید کردن تا خداوند طالع با سهم السعاده با هم باشند که آن دلیل کمال بود الخامس اعتبار حال درجات طالع بانگ م درجه از برجی خاصیت او خاصیت آن برج باشد که دوری او از برج حمل هم چندان بود که دوری آن درجه از اول آن برج چنانک درجه نخستین از حمل ثابته بود م ابتدای کارها او درجه دوم از ثابته بود زراعت را و درجه سیوم از جوزا ثابته بود چیزی خواندن و خنده بادشاه را و درجه چهارم از سرطان ثابته بود کار بیرون آوردن و همه را بر این قیاس دیگر درجات اعتبار باید کردن پس چون این درجات سعود باشد از دلایل این مهمات درجی خود استقبال باید کردن و اگر منحوس باشد در ابطال آن مهمات درجی دشمن بکار باید داشتن و باید دانستن که هر کاه که مشتری و زهره در برجها باشند دلایل ایشان قوی بود و اگر زحل و مریخ در برجها باشند دلایل ایشان نیک ضعیف بود مگر در درجه که منحوس باشند چنانک اگر مریخ اندر هشتم درجه بود از عقرب مخالفت تمام در میان مردم ظاهر شود و مرگ مفاجاه بسیار اتفاق افتد و اگر شخصی مخالفت بادشاه انکار کند در این وقت آفت او بسیار شود و اگر مشتری در طالع تحویل در این درجه بود کارها آسان شود السادس حال دیگر و باید که او تاد

زحل باشد انقلاب آن کار در عمر وحشت بود و اگر عطارد با زهره بود یا مشتری آن کار حاصل شود پس بر نودی منقلب شود اما اگر طالع یا خانه ماه برجها ثابت باشد دلیل ثبات آن کار بود و سعادت و خوشی آن کار متعلق بود بنظر سعود نحوس و اوتاد ثابت است در نباکردن و اوزان خواستن را الا زفاف که لایق او برجهای منقلب است و همچنان چهارگانه طالع او این برجها ثابت بود در ازکشد و خصومتها و بی بصلح نیامد و بباید دانستن که عقوب سبک ترین برجها ثابت است از برای آنک خداوند وی مریخ آبی و ابدا نه ثابت تر است و قمی در دخل خودش می آرد که دلو از همه ثابت تر است که خداوند او زحل است و اما برجهای ذوجسدین چون طالع باشند یا خانه ماه باشد دلیل آن بود که از آن کار که در وی ابتدا کند اعراض کند و باز دیگر باری رجوع کند و صلح و فساد آن متعلق بود بنظر سعود و نحوس و این برجها شایسته تر بود کارها را که بدو کس تعلق دارد چون بیع و شری و شرکت و هر کس که در این طالع حبس کند از حبس بیرون آرند و بار دیگر گیرند و اگر گریخته را باید باز دیگر بگریزد و اگر وعده کند خلاف کند و بیمار اگر بهر شود باز دیگر بیمار شود ب اخبار آنک طالع برج معوج بود یا مستقیم اگر معوج بود یا ماه در وی بود دلیل کند بر دشخواری آن کار پس اگر سعود ناظر باشند دلیل باشد بر امید داشتن حصول آن چیز و اگر نحوس ناظر باشند دلیل غایت دشخواری بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند دلیل متوسط بود و بباید دانستن که چون ماه در این برجها بود و زاید بود در نمود و در حساب دلیل آن باشد که اگر چیزی

فروشند سود کند و انچه بخرند چون بفروشند هم سود کند و اما برجهای مستقیم الطلوع اگر طالع باشند یا خانه قمر باشند دلیل تمامی آن کار کند و شایسته بود دوستی کردن را و وفا جستن را پس اگر سعود ناظر باشند دلیل بود بر غایت کمال این کار و اگر نحوس ناظر باشند دلیل دشخواری بود و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر باشند کار متوسط بود و بباید دانستن که چون ماه در این برجها باشد و ناقص بود یا در نور یا در حساب چیزها بسیار از آن خریده شود و در فروختن سود نبود ج اعبار آنک اگر طالع برجی باشد که او دلیل بر ندکان بود و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت برای صید نیک بود و بر برجها که دلیل بر آواز چون برجهای آبی از برای مطربان نیک باشد و بروح آتشی مر آتش کارها را آتش نیک بود د برجهای نهاری لایق اختیارات نهاری بود و بر جهای لیلی موافق اختیارات لیلی و هم چنین پستارگان نهاری موافق اختیارات نهاری و ستارگان شبی موافق اختیارهای شبی پس اگر حال بر خلاف این بود این کار بازپسین بنظر سعود و نحوس بود ه باید که طالع بطبع مانند آن مقصود بود چنانک برجهای آتشی مر کارهای سلطانی را و چنانک خانهای مریخ جنگ را و باید که سعود را در طالع هفتم تمام بود ز اگر طالع برجی معوج بود متغلب در حالت عاقبت در برجی مستوی ثابت باشد اول آن کار دشخوار بود و آخر آسان

السرابع اعتبار حال خداوند طالع و آن از چهار وجه است انک باید که خداوند طالع ناظر بود بطالع بطلیموس گفت است که هر آن ستاره که ناظر بود بخانه خود و همچنان بود که مردی از خانه خود در بود حفظ خانه

الفاشر اعتبار آن ساعت که در وی اختیار اتفاق افتد چنانک اگر آن اختیار از برای کار خیر بود باید که در ساعتهای سعد یا مشتری یا زهره باشد و یا در ساعات عطارد چون سعود بود و اگر اختیار از برای کار بد بود برعکس این نباید الحادی عشر کارها که در وی ثبات طلبند چون شهادت زحل راست نیاید و کارها که در وی از طول مدت احتراز کنند چون شهادت مریخ راست نیاید اینست آن یازده وجه که در اول فصل وعده کردم فصل ششم در بیان چیزها که در وی احتراز باید کردن و آن هفتست اول نحوس اجتماع تباه بود و نحوس بران طالع مسئولی باشند بر میزباید کردن در آن ماه از ابتدا کردن کارها که دوام آن مطلوب باشد ب انک چون اجتماع بیرین در آن ماه که در وی ابتدا کاری خواهی کردن یا کمتر در درجه اتفاق افتاده باشد که قوان زحل و مشتری در آن درجه اتفاق افتاده باشد یعنی آن قران که تو در وی باشی از ابتدا کردن در آن ماه احتراز باید کردن که آن نیک نباشد بود خاصه اگر نحوس مستولی بوده باشند و اما اگر سعود در آن درجه گردشده باشند آن نحوست زایل شود و آن ماه راشایستگی آن بود که در وی کارها ابتدا کنند ج انچ نعلی تباه دارد در آن از هیچ وجه است اخذ باید کردن از آن که ماه در طالع باشد خاصه بشب الا در بیع و شری چون ماه سعود بود و در طالع بود و این معنی روا باشد اصطفی حکم گوید که ماه چون در غایت تری است اثر سعادت و نحوست زود در وی پذیرد آنشود پس اگر در طالع بود تغیر کار عظیم بوجود آرد د اخذ باید کردن از

انک ماه ساقط بود از طالع ح اخذ باید کردن از مفارقت ماه با مریخ در اول روز و در اول ماه و از مفارقت او با زحل در آخر ماه خاصه در شب د اخذ باید کردن از انک ماه را و خداوند خانه او را با یکدیگر نظر عداوت بود زیرا که دلیل مصادمت و خصومت کند در آن کار که ابتدا کرده باشد مگر کارها که از قبل زنان باشد که آن سهل تر باشد ه اخذ باید کردن از نخستین روز و آن با نجذه وجه است انک در محاق باشد و آن جنان بود که میان او و میان آفتاب دوازده درجه بود یا کمتر و بیشتر آن بود که در وی نه بود با آفتاب ب انک از خوف باشد و بهترین آن بود که خوف در آن برج اتفاق افتد که ماه در وی بوده باشد در اصل طالع مولود ج مقابله او با آفتاب و نیز یک بعضی این نحوست نیست د انک تربع آفتاب بود ه انک مقارن نحوس بود یا تربع نحوس یا بمقابله نحوس بود و انک محصور بود بین نحسین ز انک میان او و راس و ماذنب دوازده درجه بود یا کمتر ح انک درطریقه محرقه بود و آن از نوزده درجه آبیزان تا سه درجه عقرب باشد ط انک در آخر برج بود در حد مارنحوس ی انک یا ثنی عشر نحوس بود یا انک زایل بود از وبد انکر در برج سوم که آن فرج اوست ب انک بطی السیر بود چنانک سیر او از سیزده درجه و یازده دقیقه کمتر باشد ج انک وحشی بود و آن جنان بود که از نحسی باز گشته بود و هیچ کوکب نپیوندد د انک بروی بجانب جنوب نهاده باشد ه انک در حدی باشد اینست نحوستهای ماه و جدا حکی اتفاق کرده اند که چون قمر نحوس بود بعضی از انجه یاد

کرده شد واجب باشد احتراز کردن از ابتدا کارها والله اعلم سیوم تعلق
بخداوند طالع و بخداوند خانه قمر و خداوند خانه قمر و خداوند خانه قمر
وجه است بر میز باید کردن از انک این دلیلها راجع باشند دوم حذر
باید کردن از انک ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت یا با آفتاب یا
با ماه یا با ستاره حاجت بود سیوم حذر باید کردن از انک این دلایل
سه کار بخس باشند خصوصا از انک مقرر باشد زیرا که ان دلیل فساد اوتاد
بود چهارم حذر باید کردن از انک نحس در اوتاد باشد و اگر ستاره حاجت
بود خاصه که آن سبب شقت بود پنجم حذر باید کردن از انک خداوند حاجت
نحس بود خاصه اگرچه در طالع باشد ششم حذر باید کردن از انک خداوند
ششم در وتد باشد هفتم زایل بودن خداوند خانه قمر و نحس بودن او دلیل بود بر
فساد مر اختیاری که افتاق افتد و صلاح قرار بن یابد هشتم
چون خداوند خانه عرض نحس بود باید که در اوتاد نبود لیکن باید که جایگاه او
یا حادی عشر بود یا تاسع یا ثالث یا خامس کم آن وقت که اختیار رفته و
حرب کند نهم در جهار که آن را بالبیان جاها خوانده و آن در جهار باشد نحس
و تاریک و از آن حذر باید کردن اما در حمل از ین در جهات بخ است و با
ب ک ط و در ثور جهار ست ج ک ل د در جوزا بخ است ب
ب ر ک ل و در سرطان بخ است ب ر ک ل و در اسد هفت
است ب ج ه ب ر ک ل ع در سنبله بخ است ج ه ل ب و در
میزان جهار است ا ب ج ل د و در عقرب بخ است ط ب ر ک ل ط

و در قوس شش است د ب ر ک ل د و در جدی بخ است ب ر ک ل
ع و در دلو بخ است ا ب ر ک ل ط و در حوت بخ است ا ط ک
ل ع این در جایست که چون سعد در وی باشد نیک ضعیف باشد و چون
نحس در آنجا بود دلیل بود بر سعادت عرضی و باشد که دلیل باشد بر تمامی
نحوست ، اعتبار اوقات والیس حکم گفت بر میز باید کردن از ابتدا کارها
کردن پیش از کسوف بهفت روز و سیم چنین پیش از خسوف سه روز و نیز بعد از
کسوف بهفت روز و بعد از خسوف سه روز دیگر و آنچ تعلق دارد بروزها
و آن از جهار وجه است اول روز ناکه آنرا نام البشت گویند حکما اتفاق کرده
که از وقت اجتماع ماه با آفتاب تا اجتماع دیگر مرتبها بیارست و مر مرتبه را
کاری دیگر داشاید و شرح این آنست که از وقت اجتماع تا دوازده
ساعت گذشته از آن آفتاب را بود و این دوازده ساعت سخت تباه
بود زیرا که جهار ساعت نخستین دلیل بهلاک تن و جان باشد و جهار ساعت
دوم دلیل بیماری و تباهی حال و جهار ساعت سیوم دلیل تباهی مال و اگرچه
دلیل بیماری شود و بعد از ین دوازده ساعت دیگر تعلق برفره دارد و این
ساعتها نیز سخت بود کارهای را که تعلق بنومان دارد و زمینان و بعد
از ین دوازده ساعت دیگر تعلق بعطارد دارد و این ساعتها شایسته است
کارها تعلق زر او بعد از ین دوازده ساعت دیگر تعلق ماه دارد و آن
شایسته باشد راه رفتن و پیش سلطان شدن و خریدن و فروختن را خاصه
که قمر سعد بود و بعد از ان دوازده ساعت دیگر زحل را باشد و این شایسته

باشد زراعت را جوی کندن را و درخت نشاندن را و بنا نهادن خاصه در
جهار ساعت نخستین و شایسته است چون ماه زایل نور بود و بعد از ان
دوازده ساعت دیگر مشتری راست و این ساعتها شایسته است در
کارها سلطانی و شرکت و ناندن و بعد از ان دوازده ساعت دیگر مریخ
راست جهار ساعت نخستین او شایسته است بر نشستن و سلیح پوشیدن
و جنگ کردن را و جهار ساعت دوم شایسته است حجامت و فصد را و جهار
ساعت سیوم سیح کار را شاید بعد از ین نوبت بار دیگر بآفتاب رسد و آن
ساعتها بد بود نیک تباه باشد و هم برین ترتیب ساعات بت بازدی
آنچه والیس حکم کرده که تمامی حال ماه مکرر از انست که تمامی ایام بست حذر
باید کردن از ابتدا کارها در ایام نقصان و آن از اول بیست سیم ماه بود
تا نیمه چهارم از ماه دیگر و بعد از ان تا تمامت یازده روز روز نحوست بود
و بعد از ان از ابتدا روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود و بعد
از ان تا آخر بیست و ششم ایام زیادت بود سیوم حذر باید کردن از اتساع آن
نهم و بحرم و بیست سیم ماست چهارم حذر باید کردن از اسباع و آن سیم و جهارم
و بیست و پنجم و بیست ششم ماست پنجم روا نبود که دلیل این کار که اندیشه
کردن مر وی فوق السعود باشد یا تحت النحوس این است چیزها که از وی احتراز
باید کردن در اختیارات والله اعلم فصل سیم در آن کس که آثار اختیار در
حق وی ظاهر تر است آثار اختیار در حق بادشاهان نیک ظاهر شود زیرا که هر چه
در حق ایشان ظاهر شود در حق رعیت هم ظاهر شود دوم اثر که عام تر بود ظاهر تر

بود ظاهر تر بود حکما گفته که اختیار است دلالت بدلیلها عام و دلیلها عام را
از آنچه در حق کسانی که افعال ایشان عام بود ظاهر نشود و آن نباشد الا باضافات آن
فصل هشتم در چیزها که اختیار از بهر آن روا باشد کوشیاری گوید مر کاری که
مر وی را یا مر هفته یا مر ماه را در وجود آید اختیار را نیز برای آن میفزود و این
نیک بعید است از برای انک چگونه رفتن مر هفته افتاق افتد تا باز انک
او اختیار کرده رفتن پیش از مر اختیارها شرح داده ست و حق آنست که مر چند
آن کار دیرتر در وجود آید و تکرر کردد اثر اختیار در وی ظاهر تر بود فصل
نهم در انک اختیار چگونه باید کرد در وقتی که تاخیر میسر نشود حکما گفته که چون تاخیر
ممکن نبود و طلب صلاح دلیلها میسر نشود ابتدا آن وقت باید کرد که مشتری با
زهره در طالع بود و نیز آن که طالع شر آن ابتدا را دفع کند عمر فرخان گوید این
سخن در کارها درست باشد که از وی طلب ثبات و دوام نکنند اما آن کارها
که دوام از وی مطلوب باشد نام نکرده الا آنکاه که قمر سلیم بود از نحوستها و دو یونس
می گوید که چون تاخیر کردن ابتدا ممکن نبود تا وقت صلاح ماه ماه را از طالع
ساقط باید کردن و باید که در طالع سعدی باشد و بدین سخن مقالت اول
را ختم کنیم و الحمد لله حق حمده و الصلوة و السلام علی رسوله مقالت دوم
در حجامت بدانک ما این اصلها کیهان کردم در مقالت نخستین جان
بیان کردم که مر کسی که خاطر قوی و طبع مستعد دارد بدان اصول وقوف
تمامی حاصل دارد او را حاجت نیاید به بیان اختیارات جزوی زیرا که
پیشه هنرها که در اختیارات جزوی شود جز آن نبود که ما در مقالت کلی شرح

دادم لیکن خون خاطرم کس بدین معنی وفا نکند لاجرم مضاد و مشت چیز کرحاجت
بدان بپشر افتد درین مقالت آوردم و نیک و بد آن از یکدیگر جدا کردم
تا برخواننده آسان بود و ابتدا فهرست چیزها ا بکرباره رفتن ب بویه
ازسر باز کردن ج نوزه بکار داشتن و پاکیزگی د زناخن چیدن ه آهن
باندام بردن و فصد و حجامت کردن ز حجامت کردن ح خون بسیار
بیرون کردن ط ختنه کردن ی ابتدا علاج کردن یا علاج اعضاء
علاج جنس بجنس یب داروی مسهل خوردن یج دارو اسهال آورد یه
دارو که صفرا آرد یو مطبوخ خوردن یز دارو که علت ازسر و چشم برد
کند یح غرغره و قی کردن یط علاج بیماریها دیرینه ک دران دارو کاهل
عظیم کند یا جامه بریدن و بوشیدن کب صناعت زدوفته کج درخریدن
کد درفروختن که شرکت کردن کو درمال فرسادن ازبرای سود
کز درام طلب کردن کح درام دادن کط درصنعت کیمیا کی بهرجیز
کردن ازبهر دو نیستی کا غریمت کردن ازبهر دشمنی کب درتعویذ نوشتن
کج درکار بابوشیده کردن کد درانک کسی خواهد که بنهان شود که در
پدا کردن کار کو درسوگند دن بحق از حمایت کز درانخیار ربوبی از
ادباع شبانروز لج درنام نوشتن و آبدا کردن بعرض حاجت لط
درابتداء آموختن بنشتها لم درتعلیم ادب ما درتعلم رودکامه درتعلم
ساعت مج درفرزند بکتاب و حساب دادن و بدایه سپردن مد درنیاد
انگندن مه درام کردن مو دردرختها نشاندن مز درتخم کاشتن مح

درجرجی منقلب بود و عطارد درطالع بود دلیل بران بود که زود پرون
آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل دراوتاد بود دلیل باشد بزحمت شدن
و اگر متصل باقاب بود دلیل بود بر تشنگی و اگر متصل بود بمریخ ذلیل
بود بر انک صفرا و حرارت ازحد درگذرد ج درموی انبر باز کردن
چیزهای که این اختیار بوی تمام شود دو است ا بایدکه قمر درجرجا
دوجسدین باشد الا درسنبله محمد ایوب رد او اردکه درمیزان بود یا دردلو
کوشیار گفت است بایدکه درجرجهای آبی بود ب بایدکه ماه متصل بود بسعدی از
هردو سعد زیراکه آن دلیل بود برانک موی بار دیگر درشادی برآید و اما
انچه ازوی حذر باید کردن شش چیز است ا بنایدکه ماه درجرجا منقلب
و ثابت بود خاصه حوت زیراکه دلیل آن بود بران که موی دیر برآید
و خداوندش را بسبب آن غم باشد ب بایدکه ماه متصل نباشد برحل نم ازین
علت که گفته شد ج بایدکه متصل نبود بمریخ که روا نبود که برحل یا مریخ در
طالع وقت باشد ه روا نبود که قمر درحل باشد و روا نبود که قمر درطالع
بود ج درنوزه بکار داشتن و پاکیزگی چیزهای که این اختیار بوی تمام
شود چهار است ا که ماه متصل بود بآفتاب یا تحت الشعاع جانک
از آفتاب جدا شده باشد ب بایدکه درجرجا آبی بود د روا نبود که در
حمل و ثور و اسد و جدی بود محمد ایوب گوید که بایدکه ماه درجرجا زمینی بود
ج بایدکه ماه متصل بود بستارگان که درهبوط باشند یا محرق یا راجع
زیراکه این دلیل باشد که آن موی دیر برآید د بایدکه خداوند طالع

مسخر از دو تد السما و دو تد الارض بود ه درناخن چیدن آنچه این اختیار بدو
تمام شود دو است ا بایدکه ماه درخانها زهره یا خانها عطارد یا خانها
یزن باشد محمد ایوب می گوید بهترین آن بود که ماه درخانه ثور یا برطان
یا عقرب یا دلو باشد ب باید که ماه نباید باشد در نور یا در حساب یا در حمل و
اما انچ ازوی حذر باید کردن چار چیز است ا حذر باید کردن از انک
ماه درجوزا و حوت بود زیراکه این دو برج خداوندانشان بد باشند
این کار را دلیل بود برانک آن ناخن دیگر تر و ید حذر باید کردن
ازان که برج درطالع وقت بود یا ماه دریک برج باشد زیراکه محاطره
بود که گوشت ببرد ج حذر باید کردن از انک زحل درطالع بود یا قمر
د حذر باید کردن از انک زحل درطالع بود یا ماه متصل بود بشاه
رابع خاصه چون درهبوط بود و الام در وقت افت درناخن بدید آید
ه در آهن بندام بردن آنچه ازین اخبار بوی تمام شود سه است آهن بندام
انگاه روا بود بردن که ماه درجرجی بود که اندام منسوب بود بدان
برج و سر منسوب بحمل و گردن و قفا بثور و دوش و بازو بجوزا و سینه بسرطان
و پشت و پهلو باسد و شکم و روده بسنبله و سره میزان و فرج بعقرب و
سرین و ران بقوس و سر ماه و زانو بجدی و ساق بدلو و پایها بحوت گوشیار
میگوید اگر دران برج که عضو بوی منسوب باشد سعدی قوی در وی باشد
آهن بردن بوی روا باشد ب بایدکه ماه ناقص النور نباشد و سلیم باشد از
نحس ج بایدکه ماه متصل بود بمشتری و مشتری فوق الارض باشد از عاشر

یا حادی عشر یا در تاسع بود پس اگر بودن مشتری در ین مواضع میسر نشود باید
که در طالع بود و قمر باید که ناظر بود بآفتاب و قابل النور باشد از وی
زیرا که این دلیل بود که صحت بزودی حاصل شود و اما آنچ از وی
حذر باید کردن دو چیز است ۱ انک ماه بری بود از مقارنة آفتاب ب
باید که بری بود از نظر نحوس خاصه از مریخ ج در قصد کردن آنچ این اختیار
بوی تمام شود چهار است ۱ بعضی گویند بهتر آن بود که ماه در برجی ثابت
بود الا در ثور ب قصرانی گوید بهتر آن باشد که ماه زاید باشد در نور و در
حساب ج باید که در برجهای مذکر باشد د باید که متصل بود بسعود اما
آنچ از وی حذر باید کردن هشت چیز است ۱ انک خانه ماه برجهای مخلب
وذوجسدین باشد خاصه حوت ب باید که خانه ماه و طالع بوجهای ارضی
نبود ج از برج حوت حذر باید کردن د در وقت اجتماع تا سه ده درجه این
کار نشاده از وقت استقبال تا حد از باید کردن و حذر باید کردن از انک
زحل و مریخ در طالع باشد یا ماه زیرا که این دلیل بود بر انک جایی
جراحت رسیم کرد و بتاه شود و حاجت آمد به بریدن آن و در ین باب
احتراز از مریخ واجب تر ست ز احتراز باید کردن از انک زحل در تامن
نبود از طالع ح حذر باید کردن از انک مریخ در مشرق باشد ط در حاجت
کردن آنچ این اختیار بروی تمام شود دو چیز ست ۱ محمد ایوب می گوید باید
که خانه ماه و طالع برجی ارپر جها و سوایی بود زیرا که چون چنین باشد
خون فاسد برود و خون صافی بماند و نفع او ظاهر شود و باید که ماه متصل

بود بمشتری ب بعضی گویند باید که ماه زاید النور بود و قصرانی گوید که باید که ماه
ناقص النور و الحساب بود و اما آنچ از وی حذر باید کردن سه چیز است
یکی ترین همه آنست که در ثور یا در اسد باشد ب دورشوس گوید چون در ثانیه
یا در ثالثه افتاب نحسی بوده باشد در غایت تباهی بود ج محمد ایوب گوید
حذر باید کرد از انک ماه بحسب الشعاع بود و از انک طالع یا خانه ماه برجهای
ارضی بود ز زیرا که خوف آن باشد که سودا بدید آید و از انک برجهای آبی
بود زیرا که خوف آن بود که فایج و لقوه بدید آید ط در خواندن کتب
و دیدن آنچ این اختیارات بروی تمام شود چهار است ۱ باید که ماه زاید
النور و الحساب بود ب باید که بعد از اجتماع و پیش از استقبال بود ج باید که
ماه متصل بود بمریخ از تثلیث یا از تسدیس د باید که بخداوند ماه ناظر بود
از تثلیث یا از تسدیس و چون خدای که خون اندک بیرون آرد خبایک نفع آن
حاصل بود ضد این شرطها اختیار باید کردن و باید که ماه از عطارد ساقط
بود ط در وقت کردن آنچ این اختیار بروی تمام کردد سه چیز است ۱ باید
که ماه پیوستگی بود بزهره ب باید که ماه متصل بود بهر یکی از دو سعد ج
باید که در برجهای شمالی بود د باید که زاید بود ه باید که خداوند خانه او شمالی
بود و باید که خداوند طالع صاعد بود ز باید که خانه ماه و طالع برجی سوایی
بود و اما آنچ از وی حذر باید کردن دو است ۱ حذر کردن از انک ماه
در حرب بود خاصه چون مریخ بوی ناظر بود از وتاد ب اما اگر نظر مریخ از
تثلیث یا از تسدیس باشد و ماه ناقص بود بد نبود ج در ابتدا علاج کردن

آنچ این کار بوی تمام کرد دانست که اگر سعدی در طالع بود مقصود زود
حاصل شود و کر خوب طبیب ظاهر کردد و اگر در عاشر بود بیمار زبان
بد و تخلیط نکند و اگر در سابع بود علاج نرود بذیرد و اگر در رابع بود علاج
کار کر آید و اما آنچ از وی حذر باید کردن چهار است ۱ انک
اگر نحسی در طالع بود آن علاج خطا نرود و تباهی آن ندود ظاهر شود و اگر در
عاشر بود بیمار تخلیط کند و بیمار دشخوار شود و اگر در سابع بود بیمار از زان
علت بعلتی دیکر رود و اگر در رابع بود در خطر هلاک باشد ب اگر در
ابتداء علاج قمر نحوس بود بیمار و طبیب از یکدیکر منجر شوند و اگر از سعدی
منصرف شود بسعدی دیکر متصل بیمار و طبیب از یکدیکر راضی باشند
ج اگر خداوند طالع آن وقت منحوس باشد خداوند مشتری و خداوند مشتری در
طالع شود بهر حال آن بیمار بدست طبیب هلاک شود د اگر ماه در طالع بود
سکام دارد و خوردن علت دوم بدید آید ۱۱ در علاج اعضا در ین باب
بسه چیز نظر باید کرد ۱ سر کاه که عضوی را علاج خواهی کردن بدانک آن
عضو از اعضا کدام ست و به کدام برج متعلق است بس باید که در آن
برج مسعود بود ب اگر علاج بینی یا لثاس خواهی کردن از زهره و آن از سر تا
ناف بود باید که قمر میان وتد السما و وتد الارض بود و اگر علاج بینی زیرین
خواهی کرد باید که قمر در بینه دکر بود از فلک ج اگر مقصود از علاج ناقص
کردن خلطی بود یا چیزی که بدین ماند باید که ماه ناقص النور و زاید السیر باشد
در طالع سعدی ۱۲ در علاج جنبین بیمار ۱ آنچ در ین باب رعایت باید

آید و از مقابله ماه بامشتری اثر ازکند والا اثر دارد و ضعف بود و اگر با قمر ناظر بود یا ماه حرارت و پیوست زیاده شود و اگر متصل بود یکی رابع ان دارد و بقی برآید و در دارعی سود آورد در این معنی دو چیز نگاه باید داشت، باید که طالع و خانه ماه برجی آبی بود تا ضد سود باشد - باید که ماه متصل بود بمشتری مانع از وی حذر باید کردن و واست: انک طالع و خانه و برجی ارضی بود - انک ماه با زحل متصل بود و دارعی سود آرد در این معنی دو چیز نگاه باید داشت انک طالع و خانه ماه برجی هوایی بود - انک متصل بود بزهره و از دو چیز حذر باید کردن طالع و خانه ماه برجی آتشی بود - انک متصل بریخ بود یا بآفتاب

دو چیز نگاه باید داشت انک طالع و خانه ماه برجی آبی بود - انک ماه متصل بود بزهره و از دو چیز حذر باید کردن انک طالع یا خانه ماه برجی آتشی و یا خاکی بود - انک متصل بود برحل با بریخ یا بآفتاب و طالع و خانه ماه برجی منقلب بود و برجها ثابت بغایت بد بود

این باب دو چیز نگاه باید داشت

انک ماه متصل بکوکبی بود که از بحث اسعد بود بنحوی بآید - باید که ماه متصل بود بستاره که مستقیم شده باشد در آن وقت و از بحث دوم حد باید کردن اینست که ماه متصل بود بکستاره تحت الشعاع یا دانع و اما آن دارد که کار را زیان کند در دو شرط است. انکه ماه در برجها ذو جسدین بود. انک در تربیع سعدین یا تربیع عطارد بود چون سعود باشد

این باب در چهار چیز نگاه باید داشت

باید که ماه در حمل یا ثور بود - باید که از استقبال دور گشته بود و رو ناجمع نباشد - باید که بطی السیر نبود - باید که میان او و میان دبب کمتر از یازده درجه بود و بجه این کار را شاید ضد این چیز است که یاد کرده شد و اما چگونه فتی کردن در این باب سه چیز نگاه باید داشتن

محمد ابوب گوید که ماه در حمل باشد میان دو نازده درجه تا بیست و دو درجه و استیسوذقیرانی گوید باید که در حمل بود یا در ثور و بطلمیوس میگوید که باید که در برجها ثابتی بود شرط آن که مسعود بود بزهره - باید که ماه ناقص النور بود و مسعود محمد ابوسهل گوید باید که ماه متصل بود بسعود و اما انواع اثر دو کردن انست که متصل بود بمربع یا بمقابله

اما در مربع خاصه چون در حمل باشد این معنی سه

چیز نگاه باید داشت باید که ماه در برجها ارضی بود و سریع السیر راست - باید که مسعود در اوتاد ماه باشد - باید که ماه فانی بود از نحوست و آنچ از دون حد باید کردن نست که ماه متصل بود بزحل زیرا که آن سبب

در ری بسیار بود

اما مقابله و انواع در این معنی رعایت باید کرد صعب چیزست اگر ماه در برجها ذو جسدین بود - انک خداوند سابع ناقص السیر بود و مخبر در حوت - انک ماه زایل النور و احتراق بود و انک بایدیه قابل ماه ساقط و ضعیف بود - انک منتسا بود بزهره او نیز بود و انک بوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد انک در طالع

سعدی بود و ماه در طالع و سعود بود بدان سعود که در طالع باشد و از دو چیز حذر باید کردن، انک ماه در بروج ناست بود و ناسرتها است

سه حذر باید کرد از مجاسده قمر نحوس یا مقابله یا تربیع ایشان خاصه زیرا که مقابله و تعارنه آفتاب دلیل آن باشد که آن جامه تاریخ تن کسه شود و جاذبت آن جامه بخداوندش نزدیکتر بود

در این معنی چهار چیز نگاه باید داشت باید که ماه در برجها آبی بود - باید که ناظر بود با آفتاب یا بریخ از نشش یا از تسدیس بود اگر ناظر نبود بسه درین از هر نظر که باشد روا باشد باید که ماه در برجها ذو جسدین باشد و اویسران بود که آن برج منقلع الطلوع باشد باید که صاحب طالع صاحب بود ۲۳ درجه در این معنی شش چیز نگاه باید داشتن باید که ماه در برجها مستقیم الطلوع باشد زیرا که اگر حمل باشد مشتری بهتر باشد و اگر در برجها معوج الطلوع بود مشتری رازیان بود، بود اسود - باید که ماه زاید النور و الحساب بود - باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود و متصل باشد بسعود ماه از آن وقت که از اجتماع باز گردد ما تربیع اول دلیل بود بعدل و انصاف در معامله و از تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حرص مقصود بایع و از مقابله تا تربیع دلیل بود بر بی حیائی مشتری و از تربیع دوم تا مقارنه یک باشد خریدن چیزها در بهترین ساعتها باید که ماه ساقط بود از بریخ و عطارد و ماه نحوست آرد و بر چنین باید که از مجاسده ذنب ساقط بود و باید که ماه متصل باشد بسعود نقاله السعد نده، و اما در این معنی چهار

برآرد و مفارقت ۲۰ در زیادت دهن مال از نحست سعد در این باب سه
چیز بکار باید داشت اول آنکه ماه و عطارد و مرد و مسعود باشند و ماه بجانب
متصل بود ثانی و حادی عشر که بیت المال و الرجا الله خداوند مرد
باید که صالح باشد ۲ باید که عطارد در تورز بود تا آن مقصود زود
حاصل شود ۲۰ در تمام طلب کردن در این باب پنج چیز بکار باید داشتن
باید که ماه در عقرب یا در حوت یا در اسد یا جوت باشد - باید که طالع
یکی از این برجها باشد ۲ باید که ماه ناقص النور بود و باید که ماه بری بود از
نحس و متصل باشد بسعد یا بعطارد در آن وقت که عطارد و سعد باشد
باید که صاحب طالع و صاحب سابع سعد باشند از غروبشان تا بلیغ
و اما آنچه روی خود باید کردن سه چیز است یکی ماه در تربع برج بود
- انگ در مقابله زحل باشد ۲ در مجاوره زحل باشد و این رسمه بزست
۳۰ در تمام دادن باید که مشتری یا عطارد ناظر باشند ماه را و زود باز
بارسد و اما آنچه از وی حذر باید کردن پنج چیز است انگ قمر
در موضع منظر باشد آن از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب بود
انگ ماه راعض شود از منطقة البروج و منجمان موضع منظر را ظر محرقه
گویند انگ ناظر بود در جنوب انگ دون درجه جوزا و اسد
قوی بود یا طالع این درجها بود باید که عطارد و ماه ناظر در زحل
و مریخ زیرا که مریخ بسبب خصومت و عداوت بود و زحل دلیل مرگ بود ۲۰
در منعت ۲ صفت چیز در این باب نگاه باید داشت اول آنکه اوتاد

از ده از نحوس خالی باشند سه باید که طالع ذو جسدین باشد - باید که صاحب
طالع در عاشر باشد یا در حادی عشر - باید که ماه ناظر باشد یا قمر از نظر
سعد - باید که سعد بوده باشد در طالع، جماع و ما استقبال که پیش از ان
بود، باشد - باید که خداوند خانها سعود باشند اگر عمل کیمیا
برای مرد بود صلاح آفتاب نگاه باید داشت و اگر از برای نقره بود
صلاح ماه رعایت باید کرد و اما آنچ از وی حذر باید کرد سه چیز است
اول چیزی از نحوست عطارد - پرهیز از انگ طالع برج منحوس باشد ۲ چهارم
از انگ طالع در حد نحوس باشد یا در مقابله و مقارنه ایشان یا با ذنب بود
۳۰ در عزیمت کردن از بهر دوستی در این معنی یازده چیز نگاه باید داشت
اول آنکه طالع برج ذو جسدین باشد - باید که آن کار در ساعت زهره
کند خاصه در روز زهره ۲ باید که زهره خداوند خانها و باید که زهره
ناظر بود بطالع - باید که زهره خداوند خانه طالع باشد - باید که ماه متصل
بود بآفتاب از تثلیث یا از تسدیس یا صلاح عطارد و مشتری و آفتاب نگاه
باید داشت - باید که زحل در برج خود یا ماه در اوتاد و ناشد و در آن سه ارکان
مستولی نباشند ۲ الا در این عمل از برای ذکور بود طالع و خداوند طالع
باید که مذکر بود و اگر از برای اناث بود طالع و خداوند نیز مونث باشد
۳۰ چون عزیمت خواهی کردن از برای کاری باید نگر پیش تا آن کار
کدام ستاره [illegible] بود و بگذر عضو تعلق دارد پس در برج آن ستاره
را بدان عضو مسلط باید کرد و هر جند قوی تر بود آن کار زودتر حاصل

آید دلیل آنکس که از بهر تو وی خواهد باید شناختن یا اگر ستاره
او مذکر بود آن کار در ساعت ستاره مونث کند و دوم انگ تا آن ستاره
که عزیمت بوی تمام شود قوی تر باشد از آن ستاره که دلیل آن شخص بود
۳۰ در عزیمت بودن از بهر دشمنی در این معنی هشت چیز نگاه باید داشتن
طالع باید که برج منعطف بود - ماه باید که در برج منعطف بود - باید که زحل
و مریخ ناظر باشند ۲ و ناظر زحل در این باب اولیتر - این کار در ساعت
زحل باید کرد - باید که زحل در وسط السما بود و قوی حال بود و باید که مرد و
نیز ناظر بزحل باشند و باید که یکی از ایشان مذکر باشد - باید که خداوند
طالع زحل باشد ۲ - تعویذ بستن در وی سه چیز نگاه باید داشتن
صلاح قمر و طالع - ناظر شدن طالع صدیع عطارد

در این باب سه چیز نگاه باید داشت ماه که متشعشع بود
و سعود با جماع دارد - باید که خداوند طالع هم چنین بود - باید که مرد و
نیز باید بر ساقط - باید که مرد و نیز در تحت الارض باشند و اگر رکنان
دیگر تحت الارض باشند بهتر بود و مریخ باید که ساقط بود از طالع - ماه باید
که متصل بود بعطارد و هم و تحت الشعاع باشند - باید که [illegible]
متصل بود بخداوند خانه خویش یا بخداوند جهارم خود - باید که صاحب
طالع ساقط بود از وسط السما اما اگر خواهی که آن کار [illegible] شود باید که خداوند طالع و نیز این نحوس باشد [illegible] شرط [illegible] شد
ماه در [illegible] اجتماع دو سه بود و

و صورت تحت الشعاع بود و اگر نه باید که فوق الارض بود و متصل بعد سیم
تحت الارض و باید که خداوند خانه او هم چنین بود ۳۰ در بند کردن ۲ در
این معنی پنج چیز نگاه باید داشت اول آنکه ماه در برجهای منقلب بود
- باید که نیز من ناظر نباشند ۲ نگذ که از مشتری یا از مشتری باید که
نیز من ناظر باشند بطالع و طالع سعود باشد ۲ باید که آفتاب ناظر
بود بطالع از تسلیث ۲ باید که یکی از نیز من فرد وسط السما بود ۳۰ در سفر
کردن ۲ حاجت کار از برای طلب معیشت اگر ستارگان که موافق
این هوا رسانند در طالع وقت سوال باشد جانب مشرق بهتر بود و اگر در
دند عاشر بود جانب جنوب بهتر بود و اگر در سابع باشند مغرب
بهتر بود و اگر در رابع باشد شمال و اگر میان دو وتد باشد از زمین وتد که
قوی تر بود سفر کردن باید که در میان دو جانب بود که تعلق بدان دو وتد دارد
۳۰ باشند در از برای طلب حاجتها اگر دلیلها
آن حاجت در طالع بود یا در ناحیت مشرق اول دون آن کار را بهتر بود
و اگر در میان وسط السما بود و اگر در جنوب بود آخر دون بهتر بود و اگر در
وتد سابع بود و مغرب بنده اول از نحوس آن کار را بهتر بود و اگر میان وتد
الارض و طالع بود و در شمال آخر نحوس بهتر بود و نحوس را در این قسم باید کرد
۳۰ در نامه نوشتن و استدعا کردن بهر حاجت در این معنی هشت چیز نگاه
باید داشتن کوشش کنید باید که طالع برج معذب بود خداوند نیز کوید
باید که طالع برجی بود که عطارد را در وی نصیبی باشد جانک یا حادی بود

باشد یا نباشد یا چه باشد پس اگر عطارد در حفظ خود بود باید که ماه با خداوند طالع در سی دهما بود از عطارد و اگر این میسر نشود باید که عاشر برجی بود که عطارد را در وی دخلی بود - باید که طالع و خداوندش در ناظر بحوس باشد یا که خداوند طالع در وسط السما باشد یا در وی بوسط السما دارد - باید که عطارد در مشرق بود و مستقیم و در اوتاد بود و محترق نبود

باید که ماه با عطارد بود یا متصل باشد بود اگر ماه موشح باشد بزرگی جایست بود باید که ماه متصل باشد بدان ستاره که در آن مکن باشد که نامه بوی نویسند و باید که ماه بقول آن ستاره بود خانک اگر ماه با پادشاهان نویسند با بد که ماه متصل بود با آفتاب و اگر با خاصان نویسند باید که متصل بود بمشتری و اگر بزنان نویسند باید که متصل بود بزهره و اولیتر آن بود که اسد اکند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده درجه و در جوزا از یک درجه تا شش درجه و از سنبله از یک درجه تا هفت درجه و از جدی دو درجه از یک درجه تا هفت درجه و باید که ماه زاید النور و الحساب باشد و صاعد در شمال و اما آنچ از ان احتراز باید کردن آنست که ماه در قوس یا در حوت بود و باید که ماه در حمل یا ثور یا در سنبله یا در میزان یا در حوت بود و در دیگر برجها البته نباشد و الا صبح چیزی نیاموزد

ماه دارند و بباید داشت - باید که عطارد و مشتری مستقیم باشند.
باید که عطارد متصل بمشتری باشد ۷ باید که عطارد و مشتری در اوتاد طالع

باشند و باید که طالع وقت پسندیده بود و اگر عطارد در برجهای آتشی بود دلیل بکار بود و اما آنچ از وی حذر باید کرد آنست که برج دو طبع بود و آن کس شمن این علم شود و اگر زحل در طالع بود برجهای فراموش کند ۱۴ در تعلیم رودها سه چیز نگاه باید داشت ۱ باید که طالع خود نبود میزان یا دلو زیرا که این برجها سوایی اند و آواز تعلق بهوا دارد ۲ باید که ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا بکی از این دو ستاره برگشت بود و بهر یکی پیوسته و اگر جنن نباشد باید که ماه در خانه زهره بود و متصل بعطارد یا در خانه عطارد متصل بزهره ۳ بهترین همه آن باشد که زهره و عطارد و ماه بکلی در یک وند باشد از اتحاد دارند ۴۰ در تعلیم سیاست طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد و ماه در یکی از این برجها بود و خداوند ان برج دور باشد از نحوس ۴۰ در فرزند خواندگان و پسران دادن در این باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السما یا در حادی عشر ۲ باید که ماه متصل بود با عطارد و ۳ باید که ماه و عطارد مرد و ساقط نباشند از نحوس و از نظر ماه بر حمل یا برج یا عقابه آفتاب باشد بر سبع او صد و بیست و ۴ در فرستادن در این معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه زاید النور و الحساب بود یا مر دوست باشد ۲ باید که صاعد بود در شمال ۳ باید که در برجهای ارضی بود و بهتر آن کوید باید که در برج ثور و بهتر سنبله ۴ است محمد ایوب کوید باید که در برجی ثابت بود و بهترین اسدالله و نور

برج

باشد در جنوب و بهتر آنست که باین الیران و اجدی باشد
در این معنی ده چیز نیک باید داشت ۱ باید که ماه ثابت باشد در جنوب ۲ باید که از نحوس منصرف بود و بسعود پیوسته و باید که آن سعد مشتری باشد و صاعد و مستقیم ۳ اگر این میسر نشود باید که متصل خداوند خانه قمر از نظر با پسندیده ۴ اگر نظر تربیع یا مقابله باشد دشخوار باشد آخر اب کردن ۵ اولیتر آن بود که طالع برجی سوایی باشد یا آتشی ۶ اولیتر آن باشد که طالع و خداوندش و ماه در این برجها باشند که چون آفتاب در آن برجها باشد روز روی بگرمایی نهاده باشد و آن از اول مرداد تا آخر قوس ۷ اولیتر آن بود که در برج ثابت باشد - انگ سعدی در وسط السما بود اولیتر آن بود که آن سعد مشتری بود و در وسط السما بود باید که زحل قوی حال باشد و ماه ناظر بوی از تثلیث یا تسدیس ۹ باید که ماه در برجهای آبی یار اسد بود ۱۰ در دریافت مذل شش چیز است که نگاه باید داشت باید که ماه در برج ارضی یا مایل بود که کوشیده کوید باید که طالع و خانه ماه برج ذوجسدین نباشد - باید که طالع برجی از این برجها بود محمد ایوب کوید که اگر ماه در طالع باشد آن در حرث زود تر برآید اما باید که اتصال او با سعدی نباشد که آن سعد در طالع یا در عاشر بود و یا در شرف خویش و قصرانی کوید باید که خداوند طالع مشرقی صاعد باشد که آن دلیل سرعت دین بود - باید که زحل قوی حال بود از آنکه در دوازده یا یازده یا دوازده و اویر دوازده مذلت بود - بهتر آن بود که طالع یا خانه ماه برجی بود که دلیل ان در حرث

باشد اما ارسعه چنان اختیار باید کرد که متصل بود بکوکبی که در سعود خویش بود که آن درخت خشک نشود - باید که ماه متصل بود بمریخ و نه با قمر که آن دلیل خشک شدن آن درخت بود از آنی و بتر آن بود که ایرجهار آتشی متصل بود - امید خداوند خانه آنماه در اختیار باشد که خداوند آن هفده آن درخت نخورد و اما در شستن بخ در این معنی بیچ چیز نگاه باید داشتن باید که طالع برج ذوجسدین باشد - باید که خداوند طالع در برجی مغلب باشد - باید که خداوند طالع بری بود از نحوس و ناظر باشد بطالع و باید که ماه در برجی مغلب بود زاید در عدد و حساب و اما از دو چیز احتراز باید کرد - امید قرین بود که آن دلیل بود که آن بخ نباشد تمام - امید بطالع نحس ناظری باشد البته آن کشت را آفتی رسد - اما در وقت سه چیز نگاه باید داشت اما باید که اوتاد از نحوس خالی باشند - باید که ماه متصل بود بسعدی و منصرف از سعدی و آن مرد و حد یکدیگر باحتراق نشد و باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر بود و اما در چهار چیز در شستن بخ

در این باب چهار چیز نگاه باید داشت - محمد ایوب گوید که باید که طالع و خداوند طالع یا ثور یا کی از برج جهارد و چسدین و کوشا کوکبی باشد یا در بیع ثابت باشد الا در عقرب و دلو - است - باید که خانه ماه برجی دوجسدین بود - باید که متصل بود بکوکبی مستقیم السیر و بجزی که بود باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و باید که خداوند سادس سالم باشد از نحوس و اما آنچه اندری حذر باید کرد در بیع راست - اینک ماه بکوکبی

متصل

باید که متصل باشد آن دلیل بود که آن حیوان بر خداوند گران و ناخوش آید - باید که برجی ثابت بود - باید که ماه در اسد یا در جوت یا در قوس بود که آن دلیل اشب بود - اگر اما در چهار پای باشد ناگزیر بود - باید که طالع و قمر خریدن و موضع ماه بمد اخرس اسد بود و اگر جوزا که بهاتق یا در دلت شود طالع و قمر بیع ذوجسدین باید و اگر جهار پای بارکش بود طالع و خانه ماه همه آخرین قوس باید - در این باب چهار چیز نگاه باید داشتن - محمد ایوب گوید که ماه در برجی اربعه سوای بود لاجت شد عمر خان گوید در همه برجها روا باشد الا در حمل و عقرب و جدی و سرطان اما حمل در صورت بزدم بود قصرانی گوید حوت روا است - باید که طالع و خداوند ش در قمر و خداوند خانه قمر سلم باشد از نحوس - باید که خداوند سادس را باشد و خداوند طالع مارحت باشد - محمد ایوب گوید که آن برده خریدن که در دست یکان صفتی بود باید که طالع و خانه ماه بیم اخرس چو را باشد

در این معنی چهار چیز اعتبار باید کرد - باید که ماه زائد النور بود و باید که متصل اسعدی مشرقی بود - باید که طالع و خداوند ش از نحوس بری باشد - باید که مرد و بیز ناظر باشد از ثلث یا از تسدیس و سم دوسلم باشد از نحوس - از مقابله نیز احتراز باید کرد که آن دلیل حوست باشد سان بنده و خداوند بجزی گوید ماه در سابع بود نحوس باشد

در این باب چهار چیز نگاه باید داشت باید که ماه بری بود از نحوس - باید که متصل [illegible] - باید که در سره مخبر بود در ملک

باید که در سره مستقیم السیر بود نه قوی و مشرق و اوتاد از حیز آن نباشد در این باب نگاه باید داشت چهار چیز است - باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب - باید که خداوند خانه ماه در برجی ارضی بود - باید که طالع خانه متابعة سعد بود اگر در سره بود دلیل آن کند که مادر کودک میرد یا بر سوی دور باشد - در غسل کردن در این باب ده چیز نگاه باید داشتن - باید که طالع و دیگر وتد با سالم باشد از نحوس - باید که ماه و نه سوم و سعود باشد - باید که در سره در خانها سعود بود یا در حدود ایشان و باید که در سره خانه خود باشد یا در خانه خود و تد باتصال وی اگر سعد باشد و اگر نحس بود باید که در وی نباشد بود - باید که متصل بود مشتری یا آفتاب و نه بمقارنت و نه بمقابلت یک کوکب از ایشان - باید که ماه و نه سوم و مشتری بر سه مثلث و نه بمقارنت ایشان باشد - باید که ماه در شرقی نیره باشد یا در جهات وی یا در بیع وی یا در فرق مشتری یا در فرق مقارنه ایشان و نه در وقت که عطارد سعود باشد - باید که آفتاب و طالع و خداوند طالع [illegible] که ماه از وی بازگشته بود سلم باشد از نحوس - بیرنه ایشان دلیل مراد باشد و بجمعن نیره و سایع و خداوند ش و آن سه ستاره که ماه بوی نزدیک باشد

سابع هم باید که سلیم باشد از نحوس زیرا که آن عمد دلیل زن باشد و بجمعن عاشر و ماه دلیل بود بر رابع در میان ایشان بود و رابع و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت باشد ایشان را - باید که وسط السماء حالی نباشد از سعدی - باید که ماه در برجی ثابت بود و بهترین نوشادر است و بهترین مبارک نورست انده درجه تا سیت درجه و اما آنچه اندری احتراز باید کرد دو چیز است - حذر کن از آنک

نیره

از انک ماه در مقارنه نحس شد یا در تربیع یا در مقابله ایشان در راکه ناظر نحس
ماه بود در نظر ایشان بطالع قمرانی گوید که اگر ماه داول متصل باشد
[illegible] است از دو ان یا از بادشاه یا از اقران و حذر باید کرد
از انک ماه در رابع باشد که آن دلیل دشخواری راه بود و دوری مسافت
حذر کن از بودن ماه در طالع که آن دلیل بیماری بود در راه ح حذر کن از
انک مرد و بر طالع ساقط باشد که دلیل درازی سفر یا مردن انکس در
راه بود بدانک مکن سفر خواهد کردن اگر طالع معلوم باشد باید بنگرد و
طالع وی سیم باشد از ماه پس دیم جنس باخداوند وی - باید که آن وقت
که وی سفر خواهد کردن عاشر طالع مولود وی باشد یا دیگر وند و وی و ماه در
طالع مولود وی باید یا در عاشر یا در تاسع و قوی حال بود [illegible]
انچه اندر وی نگاه باید داشت سیم است یک ماه در برجهای آبی نود
و محمد ایوب گوید در برجهای خاکی روا بود - باید که این برجها خالی بود
از نحوس و باید که اوتاد مسعود باشند و اما انچه از وی احتراز باید کردن
دو چیز است انک ماه متصل باشد بزحل از وند محمد ایوب گفت بد است
که در طالع ستاره بود دیگر یا ماه را اقتران بود بنحس ستاره [illegible]
[illegible] درین باب بیست چیز نگاه دارند باید که طالع یکی از خانها و ستارگان
علوی بود و بهترین خانها برج است یا انک مریخ بوی ناظر بود از تثلیث و
از تسدیس ست باید که خداوند طالع یا در طالع یا در وسط السما و یا در عاشر
باشد و اگر این میسر نشود باید که در رابع و یا سابع مقبول بود - گوشیار گوید که ماه

خصم یکدگر نبیند باید که آن ستاره که ماه با وی بر یک شه بود از طالع ساقط
باشد خانان کوکب که قرمتصل بود و باید که خداوند طالع و خداوند سابع از
یکدیگر ساقط باشند و اگر هر دو کوکب یکدگر ناظر باشند ارنظر سوء ست
ایشان سهلی فیدو اگر یکی از ین دو رابع باشد و در جایگاه سوء می بود
خصم بروی غالب شود بتوانائی از اگر این کوکب رابع در ثامن بود خصم
او در نگذشد و اگر در رابع بود مال او بستاند و اگر در ثانی عشر بود با وی در عشر
او را در حبس کند - اگر عطارد بریع متصل باشد و مریخ متصل باشد بعد از یک
که خصم بروی رسیده باشد جایگاه وی دهد اگر عطارد رخت الشعاع بود
مرد و خصم بر یکدیگر ظفر نیابند - اگر عطارد بر برج مسعود باشد مرد و
بر برابر شد در قوت اما انچه از وی حذر باید کردن دو دوازده چیز است
انکه خداوند طالع در ثامن بود انکه محرق باشد یک ساقط باشد یا متصل
بکوکبی ساقط - خداوند سابع متصل باشد بکوکبی که در وند باشد انکه
خداوند سابع بوی متصل باشد خداوند رابع بر دلیل قوت خصم سه دا برای
انکه رابع عاشر ناظم او باشد و انکه خداوند طالع متصل باشد بخداوند ثامن
یا بخداوند ثانی از رابع در ثامن باشد حذر باید کردن از سه چیز و
خداوند خانه او فاسد باشد - حذر باید کردن از انکه ماه و خداوند سه او
فاسد باشد حذر باید کردن از ساعتی که ماه در اول خانه ثابت
حذر باید کردن از انکه زحل در رابع - خداوند طالع با خداوند سابع و خداوند
خداوند طالع محرق بود در این دو برج بود حذر باید کردن از خداوند

در برج منقلب بود و خداوند طالع بر برج ثابت یا ذوجسد بن باشد محمد ایوب
گوید باید که در سرطان بود و مشتری ناظر بود در عقرب و
حوت هم یک باشد - باید که خداوند طالع مستولی بود در صاحب
سابع - باید که خداوند سابع در طالع یا در ثانی بود در جایگاهی نامقبول و
متصل بکوکبی ساقط و اگر خداوند طالع و خداوند سابع یکدگر ناظر باشند
از تثلیث یا از تسدیس دلیل صلح بود - باید که خداوند سه در ثانی باشد
و خداوند سه در متصل شود بخداوند طالع - باید که خداوند طالع متصل باشد
بخداوند عاشر - باید که خداوند خانه و خداوند طالع ناظر باشند بحالی
از نظر بسنده زیرا که این دلیل قوت یاران انکس بود که اند کند کار
زار را - اگر خواهی دانستن که خداوند سابع بخداوند ثانی متصل باشد دلیل
تباه شدن دشمنان باشد - باید که آن ستاره که ماه از وی رفته بود
در ان وقت قوی حال بود همان ستاره که ماه بوی پیوندد باید ضعیف بود
که آن دلیل قوت و منعت مطلوب باشد - باید که ماه منفعل نبود
از ستاره و متصل بود بستاره که فلک وی زیر فلک آن ستاره
بود که اندوی بازگشته بود قمری رید چون ماه با طرف بود طالع دلالت کند
وی قوی تر بود از دلالت خداوند طالع - اگر غالب ظن آن بود که صاحب
خانه ماه ان باید که مریخ زرد باشد و طالع از سعدی خالی نبود - باید که
تالی وعداوندش سعود و قوی حال باشد - باید که مریخ و عطارد و ماه و خداوند
خانه ماه قوی حال باشد در اکثر اینها دلیل شکست بدند [illegible] که در

بود از آن شهر یزدی یا آنکه دران شهر بیع سود دیاید ... ملک ماه بجلسه زحل
باشد زیرا که او مرد تسلط دشواری و مضرت بود ... اگر ماه با خداوند ثانی بود
با خداوند مان با عطارد و مریخ بودی ناظر بود از ... ایع که این دلیل حاجت
بود و اگر زحل عدد مریخ دلیل تاخیر بود در آن کار که حوالت کردن و ... الهاء
سپار صایع شود اگر ماه با مریخ بود در قوس یا ناظر بود بوی آن صنعت
از آن تری بود ... (illegible) ... در سی باب نوزده چیز نگاه
باید داشت ... باید که طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانه دوم تا
آخر بحوسپس ... باید نه طالع باشد بمشتری یا بسلطت مریخ باشد ... باید
که طالع و خانه ماه مریخ ... باشد قصرانی گوید بهترین اسد و عقرب باشد
محمد ایوب گوید عقرب در بد حال بد سلطت و بر جهار دو جسدین هم نیک باشد
خاصه قوس و حوت ... اگر خداوند ایشان در برجی ثابت باشد باید که
دیبای آن کار نوی حال باشد چون اقتاب در قاسط یا در مشتری در قضا
و در راست و تجربه دیگر تاریخان بهترین آن بود که ماه با اقتاب قصل
باشد و اقتاب مشرقی از جایی مقبول ... اگر خداوند وسط قصل مشرقی بود
بغایت نیک باشد ... باید که اقتاب در برجی آتشی بود ... باید که اوتاد
و ناکه از سعدی خالی نباشد خاصه وتد عاشر ... باید که خداوند عاشر مریخ
بود خداوند طالع ... باید که ماه از ستاره مضرت باشد و متصل ستاره
که فلک اوبالای فلک آن ستاره بود یا ستاره بود که اقتاب در وسط
نباشد یا ماه و مشتری و مهر ... یخ ... ملک در شرف خویش باشد ...

باید که خداوند طالع در وتد بود و بهترین همه وتد ... عاشر است ... باید که خداوند
عاشر کی از هم دو نباشد ... باید که خداوند طالع در شرف خویش باشد یا
متصل بود بخداوند شرف طالع ... باید که طالع یا درجها وسط السماء جهار
آتشی بود یا سوبانی که آن دلیل صیت باشد ... باید که ماه ناظر باشد ...
که سهم السعاده قوی حال باشد و زاوتاد خاصه در عاشر ... تحری کرده باید
که طالع و خداوند خانه وخانه ماه برجی مستقیم الطبیع باشد ... قصرانی گوید
بهتر آن باشد که طالع وقت عاشر طالع آن بهتر بود ... آن اعلم و اگر آن
طالع وتدی یا اوتاد و طالع آن قران بود که در ... ش کرده شده ... یا زاوتاد طالع
سالی یا اوتاد و طالع اجتماع یا استقبالی باشد آن بهتر بود و ... خانه
وی اخبر از زمانه کرد ... حذر باید کرد از برجها که موافق ... ک
نباشد و آن حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو است و از آن برج که
در وی زحل یا مریخ یا ذنب باشد ... بر میز باید کرد اگر یک نحوس نه حرامباشد
راوتاد ... حذر باید کردن از ضد حال اقتاب که آن ... ده بود
حذر باید کرد از آن نیز و استقبال با جمع که در ... ش کرده شده محوس باشد
یا نحوس روی مستولی باشد ... حذر کن از کوفت یا از خوف که آن سخت
بد باشد ... حذر کن از یک ماه در ... س وتد باشد یا نحوس بر یکی از آن جهار
که در مقدم یاد کرده شد ... حذر کن از آنک ماه از اقتاب منصرف بود
که آن دلیل نقصان کند ... حذر کن از نقصان ماه در خور یا در عدد یا در
حساب ... (illegible) ... تاریخ خداوندی اعتبار باید کرد مریخ چیزاست یا باید که

ماه در یکی از ... نها عطارد باشد یا زهره یا مشتری و اگر لوابستن زهر حرب
باشد باید که ماه در خانها و مریخ باشد و بهتر ... عقربست ... قصرانی گوید
باید که ماه و خداوند طالع در خانها و مریخ و مشتری باشد ... باید که ماه از نظر
مریخ خالی نباشد الا ثلث یا از تسدیس ... باید که طالع و خداوندوی و ماه
و خداوند خانه وی مسعود باشد ... باید که خداوند طالع و خداوند خانه ماه مستقیم
باشد و این ... ادی حذر باید کرد دانست که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر
راجع باشد ... اگر خواهند که بار دگر آن کار بوی رسد ...
چهار نگاه دارند ... انک ماه در برج ذوجسدین باشد و مع حسن طالع تر ج
ذوجسدین باشد ... باید که ماه در اوتاد باشد ... باید که متصل بود بسعود
باید که راسد بود در بور ... باید که صاعد بود در شمال ... باید که ... ی صاعد
بود از نحوس و اگر خواهند که بدان کار نو ... د مرکز صد چیز اعتبار باید کرد ... باید
که طالع و خانه ماه برج ثابت باشد ... باید که ماه ساقط بود از طالع
باید که ماه محوس بود در جدایع ... ابتدا ... ان یاد کرده شد ... ی اعتبار
باید کرد ... درجاج ... ندان باید که ماه متصل باشد بزحل در اول ماه از
عقلت یا از تسدیس و در خانه زحل باشد و بهترین آنست که سعود بوی ناظر
باشد ... (illegible) ... خواست ... تاریخ چیزنگاه باید داشت انک طالع برج
اسد بود ... انک ماه در ثور بود در وسط انها ... انک ماه و خداوند طالع
متصل باشد بسعود ... باید که ماه زایده بود ... باید که ماه صاعد بود ... (illegible)
کردن مرغان ... ایع در وی اعتبار باید کرد ... یا زده چیز است ... انک ماه در

برج سوایی بود ... انک متصل بود بعطارد ... انک عطارد قوی حال بود
اگر صید مرغان ... ای خواهند کرد باید که قمر متصل باشد ... ستاره که او
در برج ... ای باشد ... اگر صید شتاب کند جوزا بهتر و اگر بخرج و ... اس سد میزان
بهتر بود ... کردن بشتاب کند دلو بهتر بود ... صید کردن را بهترست که ... ای
برج مشعب بود ... باید که ماه در عاشر بود مسعود و مشتری در طالع و مریخ در
سابع و در حمل ساقط باشد در یکی از ... د یا در ... ای او تاد باشد و بهترین حالها
عشراست ... اگر ماه در ... ه متصل باشد سخت یک باشد و در ... ای صید
نشاط افزاید ... باید که خداوند سابع ناقص باشد و منحوس باید که ماه منصرف
بود از برج ... محمد ایوب گوید اگر ماه در طالع بود دلیل بود بر اسانی صید
... باید که آن کوکب که ماه بوی متصل بود در ... ای او تاد باشد که اگر در وتد باشد
آن دلیل قوت صید کند و اما ... انچه از وی اختیار باید کرد شش چیزست
انک ماه خالی السیر بود ... انک در آخر برج باشد ... انک ماه در ... ید ... ای بود
منحوس بود و مریخ در حمل و در ... د و سط السما زیرا که آن دلیل بود که سگ و باز
بیاید ... البته صید کردن ماه بستاره راجع متصل باشد ... ان صید
خوشتر باشد ... باید که ماه از خداوند خانه خود ساقط بود و ... خذر کن از آنک
ماه منحوس بود بر زحل که ازهمه بترست ... (illegible) ... باید که ... برج چیز نگاه
باید داشت ... یک ماه در برجی آتشی بود ... باید که ماه متصل بود
بمریخ از تسدیس و یا استقبال زیرا که آن دلیل قوت آن جانور بود
که بود صید کند ... باید که ماه ناظر بود بسعودی که آن بهتر در طالع باشد ...

باید که در سایع نحسی بود و بهترین آن مریخ است زیرا که زحل و دلو غدر و حیل آن صید باشد اگر صید کند قصد بآن جانور بود که سنبه دارد و باید که ماه در عاشر نود و متصل بزهره و اگر قصد وی بآن حیوان دارد چون خرگوش و مانند آن باید که ماه مقبول بود بمریخ و اگر قصد وی بآن است چون شیر و ببر و مانند آن باید که بمریخ طالع باشد یا در هندی از اوتاد زیرا که اگر صید بشود اما بآن کار دشوار بود و بهترین همه این کار آن بود که یکی از ایشان در جباه آتشی طالع بود و دلیل خود بخت بود و صید در باکردان در این باب صعبت چیره نگاه باید داشت اینک طالع برج ذوجسدین باشد کوشیار گوید حوت روا نبود باید که خداوند طالع ماه در جباه آبی باشد و باید که ماه بخانه خود ناظر باشد و باید که خداوند طالع بطالع ناظر باشد و باید که ماه زایدالنور بود باید که ماه متصل بود بزهره یا بعطارد بهتر آن باشد که دلیل طالع و عاشر و ساعت صید زهره بود و ماه و عطارد با شد و اما آنچه اندوی حذر باید کرد دو چیز است اینک بریخ در برج بود و ماه بازپس بود اینک زهره در مقارنه مریخ بود ۶۶ باشد برخشب بریخ چیره ماه باید داشت باید که ماه در برج ذوجسدین بود باید که متصل بود بسعدی و بهترین زهره است که او بحت موافق باشد باین معنی را و تا باز آمدن عکس راشادی بود و بریخ خوبی نرسد و اگر ماه از سعدی بازگشته بود نیک باشد و اگر ماه در برج دوم آید و زهره را بیند در این نوع نگاه کسانی باشد که بصید ایشان شادمانه گردد از بهر مست و ماشا در پس بها باید

که ماه در برجی خاکی بود و طالع قوت لم یحیی و اگر ماشا بر خط آب بود یا بجایگاهی که در وی آب بسیار باشد باید که ماه در برجهای آبی بود و متصل بزهره و اما آنچه اندوی آحتراز باید کرد دو چیز است اینک ماه بازپس بود که آن دلیل دل مشغولی و اندوه بود اینک ماه منحوس باشد از برجی که دلیل تنها ماندن و دل مشغولی و اندوه بود و بحر سپس باید

در این باب نیز چیز نگاه باید داشت باید که طالع وقت برجی ارضی باشد باید که برج رقوام باشد باید که سعدی در طالع بسته بهتر آنست که ماه بازگشته بود از زهره و خالی السیر بود اگر خواهند که دور شود باید که طالع برجی معذب بود که او حرکت لالی تر است و اگر خواهد که مرکبی مقام کند طالع برج ثابت باید اما آنچه اندوی حذر باید کرد دو چیز است عقرب که سبوط قمر و حدس آن عمد ایوب گوید کم کس بود که نجست پرون شود برطالع برج آبی و قمر دوم بود و باران است نگیرد اگر وقت باران بود آنچ در این باب نگاه باید داشت نیز چیز است باید که طالع وقت برج آبی بود باید که زهره در طالع بود یا در دوم یا در یازدهم اگر ماه متصل باشد بزهره و زهره در برج ذوجسدین بود دلیل بود که اندرین کسانی را بیابند که مذبذبان ایشان شادکردند باید که ماه در ثالث بود یا در خاص یا در هادی عشر اگر خواهند که در آن نشان دهند باید طالع برج ثابت باید و ماه در وسط آنها و اگر خواهند که زود بوگردند باید که طالع برجی منقلب بود

و زدی سعدی باشد و اما آنچه اندوی حذر باید کرد دو چیز است اینک در این باب نگاه باید داشت سه چیز است باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع و بهره و نیز باید که ماه با عطارد باشد و باید که در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در اخر جدی یا در اول حوت اگر سعود دیگر ناظر نباشد

آنچ در این معنی باید داشت نیز است باید که ماه در حوت باشد یا در سرطان باید که متصل بود بزهره اگر بود از اتصال بزهره بآفتاب بیرون از سه درجه بود بسیار کس نرسد و به کس از ان شراب نصیب باید اگر اتصال ماه بعطارد و زهره بود و ماه آن شراب بخورد و لبود و طرب خورده آید و اگر آن شراب از برای عاقلت کند باید که ماه در برج هوایی بود و متصل بعطارد و بهتر آن بود که مشتری ناظر بود تا از ان شراب مصنعی بعظم پدید آید و اما آنچه اندوی حذر باید کرد دو چیز است اینک قمر بر حال ناظر باشد که آن شراب تبه کننده بود و عم فرا نیده ماند اینک ماه بمریخ ناظر بود نظر ناپسندیده که آن حمل آن بود که آن بریان آید یا چیزی او را تباه کند

در این باب سه چیز نگاه باید داشت زهره که ماه در ثور بود و زهره در میزان و حوت و مشتری در اثنا و تاد و ماه در میان دهم و نهم باشد هر شراب که خورند نیک باشد چون ماه متصل بود بنا فات اندک خورد بند سنگ بود چون ماه متصل مشتری بود خورد بود خورد ان شراب تکرد و باید که بدین ماند و اما آنچه از ان احتراز باید کرد دو چیز است چون ماه در

برج خاکی باشد و متصل بزحل بود نباید خورد ان شراب انگوری که زیان دارد چون ماه در برجهای آتشی بود و متصل بریخ نگرد و باشد در ان وقت خورد ان شراب کشش و انگبن و مانند آن ۷۵ دیباجی رفتی در این باب دو حد عبار باید بود اینک ماه متصل بود بسعدی و بهتر آن باشد که ثلث یا تسدیس وی باشد باید که ناظر بود بعطارد و اما آنچ از وی احتراز باید کرد دو چیز است اینک ماه با کی از زهره و نحس باشد یا بریخ باید او اینک ملکی از زهره و نحس در وقت باشد ۷۶ زرقی آنچ در وی نگاه باید داشت ده چیز است اینک باید که اگر ماه متصل بود بکی از نحوس سعد اینک آغاز کند و غالب آید و اگر نحسی متصل شود مغلوب شود مهتر آنست که ماه منصرف باشد از عطارد و بخداوند طالع متصل نیز بود بر حضور کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد اگر خداوند طالع و خداوند سابع مرد و در وسط آنها باشند مرد و بزرا برباشد و ماه و عطارد در طالع نیز باشند مرد و زن بدان سند قمر ابی گوید در ان جانب باید نشست که شرح و سر دباجش نه ماه در برج آن جانب باشد و اگر چنانک اتفاق افتد که در جانب قرنشید آن بهتر بود چنانک ماه در چنین باشد و جنس دلیس مشرق بود در جانب مغرب باید نشست و باید و اپستن که مشرق یا شمال بود و مغرب یا جنوب یا بحری

گوید باید که برج در آن برج باشد که مضاف بود بحسب آغاز کند و باید
که صاحب طالع نحس کننده بود و صاحب سابع را وحدت باید کرد و
آنک خداوند طالع و خداوند سابع ناظر باشند یکدیگر را بمقابله تربیع
جنس و تصویب بود چنانچه هم در دوم [illegible] بحسب
جیر شاه باید که ماه در برج منقلب باشد باید که متصل بود
بسعود یا بمربع از تثلیث و باید که طالع وقت پروین و فرق از برای
زدن برجی منقلب باشد و بهترین حال است و میزان باید که خداوند طالع
متصل باشد سعود - باید که فوق الارض بود بری از نحوس و از احراق
اگر خواهند که غالب شوند کوی بدان جانب باید زدن که ماه در آن جانب
بود باید که برج قوی باشد که اول برجوه لدنان است و اما آنچ
از وی اختر زاید کردن چیزهاست آنک ماه در برج ثابت بود زیرا که
آن دلیل ذکی باشد و هم چنان بر حمار و جدیین - عذر باید کرد اگر آنک
ماه بازحل باشد زیرا که حرکت راسرد کند - عذر باید کردن از آنک ماه
یا خداوند طالع متصل باشد بستره که در سوط باشد زیرا که دلیل بود دل
از اسب باشد - محمد ایوب گوید باید که سعود در اوتاد باشد و عرفان
لود باید که زحل در وتد نباشد خاصه در طالع یعقوب بن
اسحق الکندی در رسالهٔ خود گوید که [illegible] این معنی گوید سعادی باید
است و خداوند آنک تکوّنه [illegible] آنچ در آن رساله آورده است
بتمامی بیاورم و سوم بحسب بی بوده که قوی کند باید که در وقت دعا سعود

در طالع باشد و سعودی دیگر در رابع تا ابتدا کار و عاقبت وی بخیر باشد
و قوی دیگر گفتند که یکی در عاشر باید و دوم در رابع و قوی دیگر گفته اند که
یکی در تاسع بود و دوم در رابع و باید که این هر دو سعد مشرق باشند
و از نحوس بری و محرق و راجع باشند و باید که ماه بدیشان مسعود باشد
و بعضی گفته اند که دعا از برای آخرت اختیار باید کردن که ماه در جاهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کند باید که ماه در خانهای مشتری
بود و متصل بزهره و اگر از برای طلب ضیاع و عقار بود باید که ماه متصل بود
بزحل یا ملک از وی مقبول بود به سعود و آن موضع بود که یاد کرده شد
و اگر از برای طلب ریاست دنیا و شاهی بود آفتاب متصل بود و اگر از
برای سند سنی بود باید که برج متصل بود و اگر از برای طلب علم باشد
باید که عطارد متصل بود و اگر از برای طلب لذتها و بهار زنان بود زهره
متصل باید و بعضی گفتند که هر وقت که عطارد با برج مقارن کف الخضیب باشد
آن وقت اجابت دعا بود باصلاح تمام دعا کننده و اگر قابض باشد مقارن وی
باشد دلیل آن بود که دعا کننده تواگری و شجاعت یابد و اگر زحل مقارن او
بود و مسعود بود دلیل آن بود که دعا کننده از میانه عمر تا آخر تواگری و نیک
حالی یابد و اگر منحوس باشد در آخر عمر دون بخارگی وی زیادت کند و اگر مشتری
مقارن وی باشد دلیل بود که دعا کننده بر دشمن خود ظفر یابد و اگر زهره
مقارن بود در بیت دلیل بود که دعا کننده [illegible] لهو و لعب ریاید اما عزوبت اندک
بود و حکما دیگر گفته اند که در وقت دعا کردن باید که مشتری یا دایر بود در

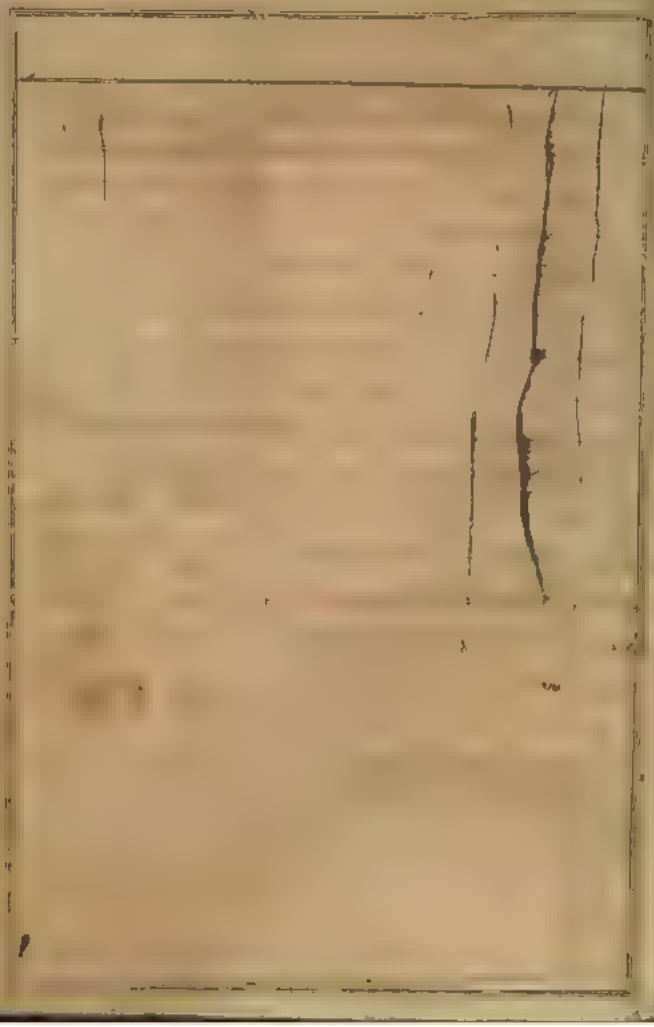

عاشر طالع آن وقت و از نحوس سلیم باشد و ماه مضاف باشد از خداوند
طالع و متصل بمشتری یا متصل بصاحب وسط السما و خداوند وسط السما ناظر
بود بخانهٔ خویش و خداوند طالع در وسط السما بود و او قوی و سلیم باشد
از نحوس زیرا که در این وقت دعا مستجاب بود خاصه که دعا برای دولت
بود یا برای کار دینی و اگر این حسن وقت میسر نشود لیکن مشتری بر این
بود در وسط السما و خداوند طالع سلیم بود از نحوس و ماه متصل بود بسعود آن
وقت هم خوب و مسعود بود و ما این کتاب را برای اختیار دعا بلفظ فارسی
و پسندیده بکی ختم کردیم ایزد تعالی برکات دعوات خیر مسلمانان در
روزگار همایون پادشاه عالم و سایهٔ دوآثار عدل او آراسته گاه مسلمانان
منقطع گرداناد بجاه محمد و آله اجمعین تمت بعون [illegible] تاسع عشر شهر جمادی الآخر

آذر	نیمه	مظلمه	نیمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
اردیبهشت	نیمه	مضی	خالیه	نیره	خالیه	نیره	نیمه
بهمن	خالیه	نیره	نیمه	نیره	مظلمه	نیره	نیمه
تیرماه	نیمه	نیره	نیمه	نیره	مضی	مظلمه	نیره	نیمه
تیر	نیره	نیمه	مظلمه	خالیه	نیره	ع	ع
دیماه	نیمه	مضی	خالیه	نیمه	مظلمه	نیره	خالیه
دی	نیره	نیمه	نیره	نیمه	نیره	خالیه	ع
شهریور	نیمه	مضی	مظلمه	مضی	مظلمه	مضی	نیمه
شهر	نیره	نیمه	مظلمه	مظلمه	نیمه	ع	ع
فروردین	نیمه	نیره	مظلمه	نیره	نیمه	خالیه	نیره
مهر	مظلمه	نیره	نیمه	نیره	خالیه	مضی	ع
آبان	نیمه	نیره	نیمه	مضی	خالیه	مضی	مظلمه

	مدرجات المذکره والمونثه بالسواد		مدرجات
	والمونثه بالحمرة		الاسماء

جدول معرفت اختیارات ایام سنه و شهور و ایام و ساعات در بروج

جدول معرفت فتح الباب و خاتمه کتاب

نظر سر دو کوکبی با هم — که بود خانه شان مقابل هم
انگ عقدش ره صواب کند — نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و باد و دم باشد — دل دانا بزی زغم باشد
ور کند ره بآفتاب نظر — ور ببریخ بنگرد بهتر
یا بسنبلخ سعد بر نگرد — یا ازین دو یکی بخور نگرد
دانک وقت شکستن سرماست — این نظرها دلیل برگ راست
هر که این را تمام برخواند — چون بقوم بنگرد داند
بحکوب باشد اندرونی — مشکلش جمله حل شود بروی
لیک باید که اعتقادش ازین — چون بداند نگردد ازره دین
کو نداند شناخت زو دوسرای — بیجگر علم غیب جز که خدای
باد ازما درود بر مهتر — هم بر اصحاب پاک او یکسر

طالع بروج بساعات مستوی

خاک ثابل جب بیک بیک سنبل — میل عقرب قلب جدی خاکیست

لاولالب لاولا لاشش مهست — ل ل ک ط ک ط ل ل شور کوزست

جدول اختیارات صلاح القمر

ورکنی قصد یا حجامت رای	آتشی به بود قمر را جای
کرکند سوی او درین هنگام	نظر از راه دوستی بهرام
ناظرش سعد از نحوست پاک	لیک با این همه نباشد باک
ورکنی رای اختیار سفر	ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد بروج خاکی نیز	لیک از نحس و سعد کن تمیز
قمر از نحس طالع و دومش	پاک باشد هفتم و نهمش
باکسی کرتو حاجتی داری	کو ببود خوای انگ برداری
باشد از مه کوفت باشد زین	برج ثابت و کوز ذوجسدین
یک از نحس پاک باید بود	وز سعادت کوفته کارش نور
ورته رابیت تا نیابد رسکنی	کوش تا ساعت اختیار کنی
باکان جوی جای سعد منیر	یا یکی خانه از دو خانه تیر
وکرانیجا نیابی اندر حوت	بگذری صبح ازین چهار بیوت

بقیه جدول اختیارات صلاح القمر

ورخت نشان نشاندن در باغ	بنمایم ترا رهی چو چراغ
ماه باید ببرج ثابته در	کوکبی سعد را بماه نظر
ورهی بنده خری بنگر	تا که در برج باد هست قمر
ورنیابی بقوس یا حوتش	نحس از و دور و سعد هم کوشش
ور بشهر اندرون شوی از راه	باید اندر بروج ثابته ماه
طالع وقت باد و م مسعود	تا بود جمله کار تو محمود
ورهی باکسی کنی عهدی	اندرین کار را بیابد جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه	خانی از نحس و فارغ از اکراه
بنگر چون خری بپوزد از جد	ماه در ثور خواه یا باسد
ورز ناری ببرج ذوجسدین	نظر سعد داده او را زین

بقیه جدول اختیارات صلاح القمر

ودیعه	ودیعه رای شرکت و تزویج	دو نفوم دو رنگ یا رنج
ودیعه	ماه باید ببرج فوجدین	یافته از اتصال سعدی زین
ابتدای کتابت	ابتدای کتابت از مهر باب	چون کنی اختیار هست صواب
ابتدای کتابت	ماه در برج منقلب باید	ور به تیرست متصل شاید
اختیار بنا	اختیار بنا بوقتی خواه	که بود در بروج ثابت ماه
زراعت کردن	هم بسوی ستاره نظرش	که بود برج خاکی عرضش
زراعت کردن	ور بود رای تو زراعت را	بنگر اختیار ساعت را
زراعت کردن	بطلب ماه را باجزء خاک	ور بسرطان بود بناشد باک
فصل تخم زمین	در صنایع خزیده هست رای	بروج خاکی طلب قرار اجای
فصل تخم زمین	ور بکیوان نظر بود بخرش	لیک باید بدو بسی نظرش

جدول اختیارات الحاجات

در بودنامه سوی حضرت شاه	نظر آفتاب باید و ماه
در فرستی سوی سپه سالار	سوی مریخ بایدش دیدار
در فرستی بسوی دانشمند	جز نظر سوی مشتری مبند
در فرستی بحاجت دهقان	نیک باشد نظر سوی کیوان
در فرستی سوی زنان بنگر	تا نباشد فرش بزهره نظر
در نامه فرستادن	وین نظر با بد انک بی تلبیس	مر ثلث باید و تسدیس
در نامه فرستادن	در نخواهی که آردت تضدیع	از مقابل حذر کن و تسدیس
خوردن دارویی	خوردن دارویی ار بود رایت	اختیار ارکنی بود جایت
خوردن دارویی	ماه را نیک باشد ار یابی	اندر آندم بخانه آبی
خوردن دارویی	نظرش سوی زهره بدرام	در نظر باشدش سود بر ام
خوردن دارویی	چون نظر سوی دوستی بود ان	دور باش از مقارن کیوان

جدول اختیارات ابودبز قمر بروج و اتصال او با زحل

مقارنه زحل	تسدیس تثلیث
بداست سفر و تزویج و ابتدا آت	نکست تا حد اربک و دیداران بر
نکست بنا نهادن و عمارت زمین کردن	نیکست با بتدا آ عمارت و تزویج زمین
نیکست بجا امور خاصه سفر کردن	نکست حاجت بطلان و شایع نوطلب صوف
بدست سفر و در نشستن و تزویج	نیکست خریدن املاک و تخم کاشتن
نکست بنا نهادن بدست ابتدا آت	نکست حاجت باران بردن بنا نهادن
باکی نبود عمارت خانه و زراعت کردن	نکست خریدن مواشی و عمارت زمین
باکی نبود نا بدست مهمان خوردن	نکست دیدار نعمت و گزاردن دعوت
بدست شربا دویه و معالجه و سفر	نیکست جوی کندن مزبع و دواب بدست
بدست بجا امور خلوت بد	نکست خریدن مواشی و حاجت بر آمد
میانه است عمارت خانه و زراعت	نکست خریدن چهارپایان و عمارت
باکی نبود ابتدا عمارت بشارکه مشتری	نیکست حاجت مناجات و ابتدا عمال
نکست بنا نهادن و عمارت	نیکست جوی کندن و عمارت زمین

باقی جدول اختیارات ابودبز قمر بروج و اتصالات او با زحل

تربیع زحل	مقابله
بداست خاصه سفر و تزویج و ابتدا آت	روزی بدست حد راه اولیست
باکی بود عمارت زمین حذر از حرکت	نکست نباید ست تزویج و سفر
بنکست اعمال را سکوت اولیست	بدست تجارت و سوار شدن
بدست سفر و حرکت جوی کندن مباح بود	بدست ابتدا آت و سفر کردن
بدست خاصه عمارت بنا کردن	فراغت و خلوت اولیست
بدست شرکت و حاجت و حرکت	بدست قصد و مجامعت
بدست کمر بر شروف و دعوت	بدست ابتدا آت و عطر آمیختن
بدست تزویج و سفر و ابتدا آت	بدست سفر و تزویج و معالجت
سکونت اولی است	بدست تزویج و ابتدا آت و قصد
بدست بجا امور و عمارت زمین و زرع	بدست سفر و تجارت و بنا نهادن
بدست ابتدا آت و طلب عمال	بدست سفر و تجارت و بنا نهادن
بدست خاصه کار با و ترکت	بدست با و تجارت و ابتدا آت طلب عمال

جدول اختیارات ابودنقمر در بروج و اتصالات او با مشتری

تربیع	مشتری	مقابله
نیکست حاجت با شرف و طلب وجاهت		نیکست سفر دشمن و حاجت شرف
نیکست بنداآت و ساو سب خریدن		نیکست با نهادن و حاجت با شرف
نیکست تجارت و نیم و حاجت ناوردا		نیکست بیع دواب نابد سفر و تجارت
نیکست سفر دشمن و رسول فرستادن		نیکست سفر و حرکت و خروج و ابنداآت
نیکست بیع جواهر و جایها بایان و حاجات		نیکست با نهادن و حاجت و ابنداآت
نیکست شرکت و تجارت و بوشیدن و بیع دوا		نیکست شرآت و سفر و تجارت
نیکست شرکت و تجارت و حاجت بعقار امور دین		نیکست آمیختن عطر و بیع نعم
شاید خریدن جایها بایان و حاجت مهمان		شاید خریدن کیرک و در دکور دن
نیکست بیع دواب و ابنداری را و فصد		شاید فصد و حجامت و بیع دواب
نیکست عمارت زمین و خریدن جایها بایان		نیکست عمارت نشاندن شاید ترویج
نیکست عمارت سرای بیع برده و املاک		نیکست بنا و حاجت بقضاء و متاع
نیکست بیع جواهر آلی و شرکت و سفر		نیکست سفر و تجارت و طلب حاجات از مهمان

باقی جدول اختیارات ابودنقمر در بروج و اتصالات او با مشتری

مقارنه	مشتری	تسدیس و تثلیث
بیست ابنداآت و قصد و حاجت با شرف		نیکست ابنداآت و دیدار ملوک و حاجات
نیکست عمارت و ابنداآت و حاجت و سفر		نیکست بنا و مسجد و تهیا و تجارت
نیکست تجارت و شرکت و دیدار شرف		نیکست سفر و تجارت و ابنداآت
نیکست ابنداآت و سفر و تجارت		گزیده است سفر و ابنداآت کارها
نیکست دیدار ملوک و حاجت زنان		نیکست بیع جواهر و طلب حاجات از مهمان
نیکست سفر و تجارت و عمارت زمین		نیکست فروختن و بیع دواب و ابنداآت
نیکست عمارت سرا و حاجت با شرف		نیکست ترکیب ادویه و معاجین کردن
نیکست بنا و مساجد و کارها		نیکست بیع جواهر آلی و املاک و داروخرد
نیکست حاجت با شرف و ابنداآت		نیکست شرآت و تجارت و بیع دواب
نیکست بیع دواب و سرای و عمارت زمین		نیکست بیع و حاجات
نیکست تجارت و شرکت و بیع جواهر آلی		نیکست ابنداآت و حرکت و طلب حاجات

جدول اختیارات ابودنقمر در بروج و اتصالات او با مریخ

مقارنه	مریخ	تسدیس و تثلیث
باکی بود ترتیب سلاح و سیاست		نیکست صید و سیاست و سوار دن
حذر ار سفر و تزویج اولیست		نیکست ترتیب سپه و خروج لشکر
نیکست ترتیب سلاح و آلت حرب		نیکست سیاست و حرب و دشمن
حذر ار سفر و تحویل ولیست		نیکست سواری و صید و آب
حذر ار سفر باکی بود کار آتش		نیکست حرب کردن و فصد و حجامت
حذر ار شرکت و تزویج و سفر		نیکست سیاست لشکر و ترتیب سلاح
نحس است زراعت و حلوت ولی		بدست نفیر و خصومت و صید
بدست دار و خوردن و سفر		نیکست صید آبی و مبارزت حرب
نیکست خریدن اسبان و عمل سلاح		نیکست صید و کار آتش کردن
نیکست امور مرتجی و خصومات		نیکست عمارت زمین و حرث و صید
بدست مهمات خاصه ابنداآت		نیکست صید دار و عمل سلاح کردن
باکی بود طلب حاجات از اشراف		نیکست عمل سلاح و بیع اسبان و صید

باقی جدول اختیارات ابودنقمر در بروج و اتصالات او با مریخ

تربیع	مریخ	مقابله
بدست خصومت و ابتدا کارها		باکی بود صید و عمارت سلاح
بدست سفر و تزویج و ابنداآت		باکی بود نفیر لشکر و مکر و حیل
باکی بود مناظره و مجادله		نیکست سیاست و بدست سوری
باکی بود صید کردن		بدست سفر و سواری کردن
بدست دیدن ملوک و اشراف		بدست خاصه ابنداآت اعمال
بدست دیدن ملوک و شرکت و تجارت		نیکست صید و مناظره و ترتیب سلاح
فراغت اولیست		نیکست صید و نفیر لشکر کردن
بدست دار و خوردن و سفر و تزویج		بدست مهمات خاصه سفر دریا
میانست عمل سلاح و کار آتش		باکی بود کار آتش و آلات تزاو
مانند گذشته		نیکست دیوار کردن بنا و حرث
سلونت اولیست		نیکست بنا و حرث و صید بنا
بدست سفر و دوستی نشستن		نیکست صید آبی و ترتیب سلاح

جدول اختیارات ابودر قمر در بروج و اتصالات او با شمس

مقارنه شمس تسدیس و تثلیث

باقی بنود سیاست لشکر و اعمال بوشیده	نیکست دیدار ملوک و طلب حاجات و ابتدآت
بدست خاصه تزویج و سفر	نیکست عمل صناعت و دیدن اشراف
بدست الاعمال بوشیده	نیکست معالجه و صید و حجامت
بدست الاکین حرب و کرتختن	نیکست طلب حاجات از زرد و سفر
بدست الاساسات و تدبیر اشرار	نیکست دیدار ملوک و ابتدآ کارهای بزرگ
بدست الاشری علوم و کتب	نیکست حجامت از زرد و فصد کردن
بدست الاساخر کیب و عطر آمیختن	نیکست صید و سواری و لهو و بیع برده
بدست الادفین نهادن	نیکست معالجه داغ و بریدن
بدست الاتدبیر با متاع در بدی	نیکست خریدن انسان و حاجات الکار
بدست الادفن اموال	نیکست کندن زمین و بیع موشی
بدست الاتدبیر متاع و دفن اموال	نیکست بنا و حاجت بشرع و عمل
بدست الاتدبیر با عمل و اشراف	نیکست خریدن جواهر و سورن و شرکت

جدول اختیارات ابودر قمر در بروج و اتصالات او با زهره

مقارنه زهره تسدیس و تثلیث

نیکست بیع برده و حاجت بزنان	نیکست حاجات رفتن و نو بوشیدن و سفر
بلست تزویج و سا و ترکیب عطر	نیکست تزویج و شرکت و ابتدآ اعمال
بلست تزویج و سفر و نو بوشیدن و ابتدآت	نیکست سفر و تجارت و نو بوشیدن و تزویج
نیکست سفر و سواری و ابتدآت	نیکست حاجت بخواستن و ابتدآت
نیکست دیدار ملوک و طلب حاجات	نیکست حاجت بخواستن و تزویج و شرکت
نیکست نو بوشیدن و تزویج و زینت	نیکست تزویج و بیع برده و نو بوشیدن
نیکست بیع و تزویج و حاجت بزنان	نیکست نو بوشیدن و تزویج و سفر و حاجت بزنان
نیکست دارو خوردن و لعب	نیکست دارو خوردن و بیع برده
نیکست شرکت و خریدن انسان	نیکست ساختن زیور و خریدن انسان
نیکست دیدن اشراف و غرس اشجار	نیکست لهو و طرب و عمارت زمین
نیکست لهو و عمارت زمین و بناها	نیکست طلب حاجات و عمارت و تزویج
نیکست حاجات از اشراف و نو بوشیدن	نیکست حاجت بازار فتن و نو بوشیدن و لهو و بیع دواب

باقی جدول اختیارات ابودر قمر در بروج و اتصالات او با شمس

تربیع شمس مقابله

نیکست دیدار ملوک و خصومت	بدست خاصه خصومات و ابتدآت
بلست عمل صناعت و مناظره کردن	بدست سفر و خصومت با زنان
نیکست مناظره با ملوک و صید کردن	بدست مناظره با ملوک و سواری
نیکست کندن جوی و کار بزرگ راندن	بدست ابتدا اعمال و سفر کردن
نیکست بنا و دیدار ملوک و الکار بو	بدست نقل و حرکت و شرکت
بلست جوی کندن و معالجه داغ و بریدن	مکروهست تزویج و شرکت و تجارت
توقف در مهمات اولیست	بدست تزویج و سفر و خصومت
بدست مهمات خاصه خصومت و ابتدآت	بدست سفر و شرب دوا و ابتدآت
باقی بنود بیع برده و دواب	باقی بنود بیع دواب
بدست الاحوی کندن و بی رزاندن	بدست الاخرابی بانیه و عمارت زمین
بدست الابناء بشها کردن	مانند کدشته
فراغت و خلوت اولیست	بدست زشتی نشستن و سفر

باقی جدول اختیارات ابودر قمر در بروج و اتصالات او با زهره

تربیع زهره مقابله

بدست تزویج و نیکست اکل و شرب	نیکست بیع مواشی و ملبوسات
نیکست بیع املاک و مبادلات تزویج	نیکست تزویج و نقل و تحویل و سفر
باقی بنود عمل نفیس و صلح و تزویج	نیکست شرکت و لهو و تزویج و سفر
نیکست سفر و نقل و کندن جوی	نیکست سفر و بیع کنیزک و ابتدآت
نیکست عمل سلاح و کندن جوی و تزویج	نیکست حاجت بخواستن و بیع برده
نیکست سفر و نو بوشیدن و بیع برده	نیکست تزویج و شرکت و بیع کنیزک
نیکست ترکیب عطر و صید و دارو خوردن	نیکست لهو و بیع برده و نقل و حرکت
نیکست بیع برده و دواب و کندن جوی	نیکست دارو خوردن و لهو و طرب
نیکست زدن ساختن و بیع براه و دواب	نیکست بیع مواشی و سفر و شرکت
نیکست عمل و صناعت و بیع مواشی	نیکست عمارة زمین و خریدن برده
نیکست بنا نهادن و بیع بسرده	مانند کدشته و بنا
نیکست سفر و شرکت و دارو خوردن	نیکست نو بوشیدن و در کشتی نشستن

جدول اختیارات ابودنر قمر در بروج و اتصالات او با عطارد

مقارنه عطارد تدبیس و تثلیث

حمل	نیکست تعلم و مناظره محاسبه	ثور	نیکست مناظره تعلیم و صید کردن
ثور	نیکست عمل صناعت و شغل تعلیم	جوزا	نیکست تزویج و تعلیم موسیقی و تقاضی
جوزا	نیکست ابتدا در تعلم و تزویج کردن	سرطان	نیکست ابتدا در تعلیم و طلب علوم کردن
سرطان	نیکست سفر و تجارت و ابتدا آت	اسد	نیکست تجارت و حرکت و صید و تعلیم
اسد	نیکست صید و تعلم و حاجت ملوک	سنبله	نیکست تعلم و حاجت بکتاب و بیع جواهر
سنبله	نیکست شرکت و تزویج و دارو خوردن	میزان	نیکست تعلم و شرکت و تزویج و نو پوشیدن
میزان	نیکست معالجه و تعلیم موسیقی کردن	عقرب	نیکست معالجه و بیع دواب و عمل صناعت
عقرب	نیکست دارو خوردن و صید	قوس	نیکست دارو خوردن و مناظره و محاسبه
قوس	نیکست شرکت و تجارت و بیع دواب	جدی	نیکست سفر بردن برده و شرکت و تجارت
جدی	نیکست حاجت بمشایخ و عمارت زمین	دلو	نیکست بیع املاک و عمارت زمین و تعلیم
دلو	نیکست صید باز و ابتدا در تعلم	حوت	نیکست طلب حاجات از ایادی و علما و تعلم
حوت	نیکست حاجات از اشراف و سفر	حمل	نیکست شرکت و بیع جواهر و زیور

باقی جدول اختیارات ابودنر قمر در بروج و اتصالات او با عطارد

تربیع عطارد مقابله

حمل	نیکست صید و قصد و مناظره کردن	ثور	نیکست صید و مناظره و محاسبه
ثور	نیکست تعلیم موسیقی و بنا ات و دیگر حوایج	جوزا	حیاذات تزویج و محاسبه
جوزا	نیکست ابتدا در تعلم و مناظره و محاسبه	سرطان	باکی نبود مناظره و بعد از تعلیم
سرطان	نیکست تجارت و حرکت و صید و تعلیم	اسد	بدست مناظره با ملوک نیکست صید ایشان
اسد	نیکست تعلم و حاجت بکتاب و محاسبه و کحل	سنبله	جز ابتدا در تعلیم روا نشاید
سنبله	نیکست مناظره و نو پوشیدن و تعلم کردن	میزان	باکی نبود استحمام و نو پوشیدن و تعلیم
میزان	نیکست بیع برده و دواب و لهو و طرب	عقرب	نیکست اعمال لطیف و مناظره و صید
عقرب	نیکست دارو خوردن و بیع دواب	قوس	نیکست دارو خوردن و معالجه
قوس	نشاید جز بیع دو[illegible] کردن	جدی	نیکست تجارت و تعلم و سفر
جدی	نیکست بیع عقار و مواشی و تعلیم	دلو	بدست ابتدا آت الا تغییر کردن
دلو	باکی نبود بنا نهادن و بیع عبید	حوت	باکی نبود تعلیم و مناظره
حوت	بدست تجارت و سفر کردن	حمل	باکی نبود حرکت و سفر و تجارت

جدول احکام آثار العلویه

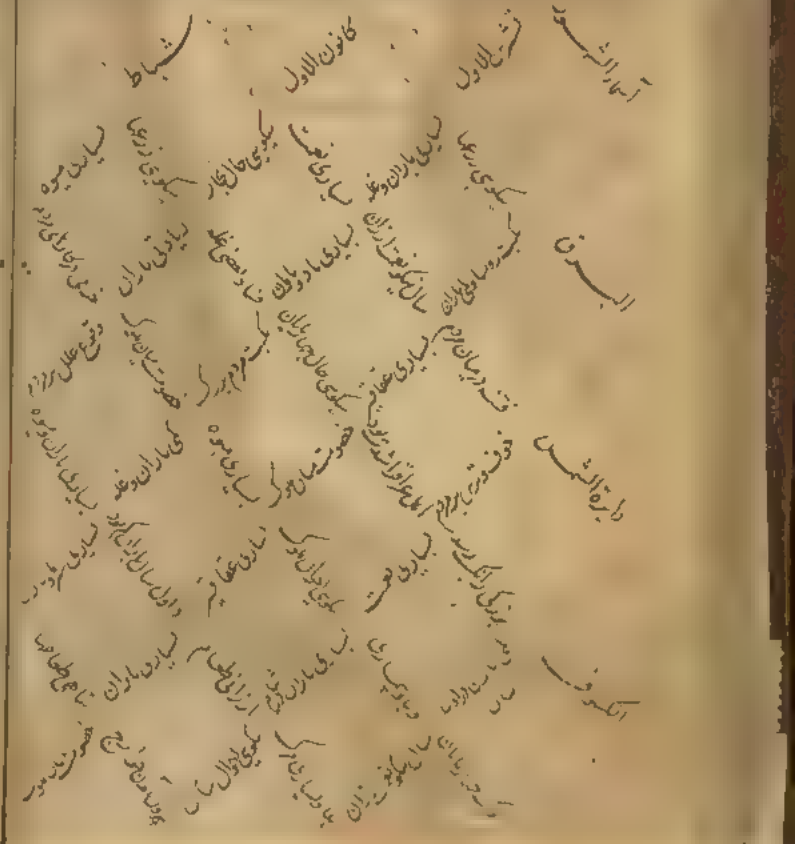

بقیه جدول احکام آثار العلویه

جدول معرفة احتیارات امنی اتصال قمر با کواکب ستة

الکواکب — المشتری — الشمس — عطارد

الحمل

خانه خویش

سواری کردن

نام رفتن

جامه نو پوشیدن

خضاب کردن

خون گرفتن

داروی مسهل خوردن

حجامت کردن

باجامه نو شدن

طلب مال کردن

جدول معرفة احکام الزلازل والرعود

الحمل	دلیل کند بر تردد بزرگان واعیان	الثور	دلیل کند بر ارزانی نعمت وغلة
السرطان	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	السنبلة	دلیل کند بر بودن زراعت
الجوزاء	دلیل کند بر بیماری ورنج مردم	الاسد	دلیل کند بر خوش دلی عوام الناس
الحوت	دلیل کند بر تردد بزرگان وپادشاهان	العقرب	دلیل کند بر بودن باران وتغیر هوا
الثور	دلیل کند بر حرکت کردن ملوک	القوس	دلیل کند بر قوت کار بزرگان
السنبلة	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	الجدی	دلیل کند بر ارزانی نان ونعمت
الاسد	دلیل کند بر بیماری ورنج مردم	الدلو	دلیل کند بر صحت وسلامتی خلائق
العقرب	دلیل کند بر تردد لشکریان ومردم	الحوت	دلیل کند بر تردد بزرگان واعیان
القوس	دلیل کند بر کمی آب وگرانی نرخها	الحمل	دلیل کند بر ارزانی نرخها وکثرت غلات
الجدی	دلیل کند بر آفت رسیدن بزراعت	الثور	دلیل کند بر آبادانی جایها
الدلو	دلیل کند بر تردد دهاقین	الجوزاء	دلیل کند بر تردد دهاقین
الحوت	دلیل کند بر فتنه وقتل مردم	السرطان	دلیل کند بر ارزانی نعمت ونرخها

جدول معرفة مسیر القمر فی المنازل

الحمل	نیکست سواری ونو پوشیدن وسفر	الثور	نیکست سفر ونو پوشیدن وبندآت
السرطان	نیکست دیدار ملوک بدست وبریدن	السنبلة	بدست نو پوشیدن وسفر
الجوزاء	نیکست طلب حاجت ونو پوشیدن	الاسد	بدست بجمله مهمات خاصه نو پوشیدن
العقرب	بدست داموزن خصه سفر	القوس	نیکست زرع وبیع ودرو بریده
الجدی	نیکست دیدن ملوک ونو پوشیدن	الدلو	بدست بندآت ونو پوشیدن وسفر
الحوت	نیکست بندآت وتزویج وسفر	الحمل	نیکست بندآت وتزویج وسفر
الثور	نیکست نو پوشیدن ودیدار ملوک وسفر	الجوزاء	توقف درمهمات خاصه سفر
السرطان	نیکست دیدار ملوک ونو پوشیدن	السنبلة	نیکست زرع بدست نو پوشیدن وسفر
الاسد	بدست بجملة امور خاصه نو پوشیدن	العقرب	نیکست دیدار ملوک نو پوشیدن وسلاح وزرع
السنبلة	فرصت ومصومت رانند	القوس	نیکست بندآت ونو پوشیدن وتزویج
العقرب	نیکست دیدن ملوک وتزویج وبنا	الجدی	سلک دعا کردن قلاع وتدبیر کردن آن
القوس	بدست نو پوشیدن ودیدار ملوک	الدلو	نشست دیدار اکابر ونو پوشیدن
الجدی	نیکست دیدار اشراف ونو پوشیدن وسفر	الحوت	نیکست دیدار ملوک ونو پوشیدن وسفر
الدلو	توقف درمهمات ولیست	الحمل	نیست دیدار ملوک ونو پوشیدن وتزویج

جدول معرفة اختیارات امنی اتصال قمر با کواکب ستة

رحل — سریع — زهره

الانظار

احداث نو دن

جامه نو پوشیدن

بنا کردن

بردن خریدن

سیاحت ورفتن

نکاح کردن

سفر

طلب فرزند کردن

زراعت

قرض دادن وستدن

بنا کردن

مال دفین نهادن

جدول احکام سکر یلدوز

قول حکما بنجوست که کوکبی هست بر فلک بر صورت شتری هست که حکما ترک او سکر یلدوز خوانند و نحن است فناخذایان و دریا شناسان و دانندگان اندوبخبر بآیات او اراده و امید روزی از روزهای او ترکیه در جهتی بود از جهات عالم داند از جهت که روی او بود ناخدایان کشتی خود بدان جهت براند و از براو احتراز نمایند تا نجوست او ایمن گردند اکنون سبب آن الحکل خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله او را بیت شناخته و جدولی جهت معرفت حرکت او وضع کرده تا هر روزه جهت حرکت او از آن جدول معلوم سندوان جدول اینست

از این روزها بآفتاب برابر

از این روزها همان معوجست دستمال بود

از این روزها از شمال برابر

از این روزها همان معوجست جوزبود

از این روزها از جنوب برابر

از این روزها همان شمال و مشرق بود

از این روزها تحت الارض بود

از این روزها همان مغرب و جنوب بود

از این روزها فوق الارض بود

جدول احکام سکر یلدوز

حکما ترک گویند که ستاره ایست که ازا سکر یلدوز گویند محو حاشیه ست دان، زکره له مرتبه سعد دان از اند بدین سبب ترکان و اهل فتاح او را شوم دارند و او حرکتی اص دارد که له مرور روزها ترک او در جهتی باشد از جهات عالم چون کسی بتازی شتوان شرد یا سفری خواهد که سفری درست براست از ان جهت داشته باشد و اگر سفری سرورته افتد اول بایست بران جهت باید کرد و باره رفتن و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن و بودن او در جهات باز این دایره معلوم کنند

جدول اختلافات الاعضاء عن جانب الیمین

جدول منسوبات بروج دوازده گانه

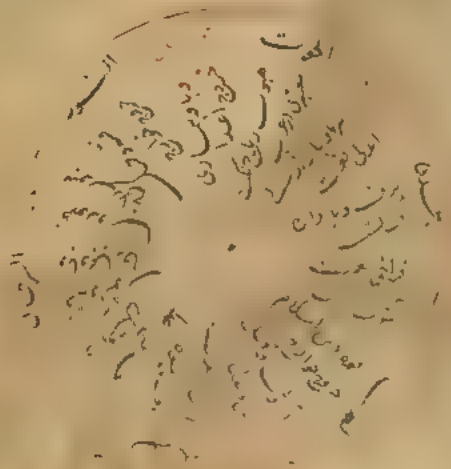

جدول احکام ظهور قویس و قرح

قویس و قرح در پارس و هندوستان معتبر دارند و ایران اعتمادی بر جه ندارند و حکم آن چنان است که چون ظاهر گردد اگر بجانب مغرب بود و اگر بجانب مشرق نه بیند ... در آن روز آفتاب در کدام برجست آن برج را درین دایره طلب دارند و حکم آن از خبره و سر نوشته معلوم کنند

جدول اختیارات اتصالات القمر بالکواکب

اتصاله بزحل

- دیدن رؤسا و شایخ و ملاک شهر
- عمارت جوی و کاریز راندن
- بنده و خیار بای خریدن و بنا کردن نحس است درسه کار را
- ترک جلد اعمال باید کرد

بالمریخ

- دیدن امرا و اتراک و اهل سلاح
- عمارت کرباه شاید کردن
- فصد و حجامت و دارو خوردن
- فراغت اولتر همه حال
- نعل بندی و ریاضت جهار بای

اتصاله بالزهره

- دیدن زنان و خادمان و مطربان
- بیرایه ساختن و عطر آمیختن راشاید
- تزویج و زفاف و ابتداء وضیافت
- [illegible]
- طلب حاجات و رفع مهمات

دیدن علما و قضات و ایمه
سفر و تحمل و عمارت خانقاه
سفر و طلب حقوق شرعی
دیدن امرا و اشراف و ابتدای کار بها
ابتدای کار بها را ثابت و محکم

اتصاله بالشمس

- دیدن سلاطین و طلب حاجات
- عرض لشکر و سیاست فرمودن
- طلب ملک و اعمال و ریاست
- طلب اشتغال را شاید
- مشورت و دفن اموال را شاید

اتصاله بعطارد

- دیدن وزرا و کتاب و اهل قلم
- تعلم خط و ادب و نام نوشتن
- تجارت و شرکت و [illegible]
- عمل و مناظره و طلب [illegible]
- مراوده اصدقا و [illegible]

جدول احکام الفصد بحسب روزها ماه فارسی

اول	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز فصد کند
دوم	از عرق کردن برهد	حجامت نکوهیده است
سوم	مرد درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
چهارم	زود جت بدید آید	ادویه زود سکنه تر است
پنجم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
ششم	از تقاصل یم بود	نهایت خوب است
هفتم	درین روز رگ زدن	مرکه درین روز رگ زند
هشتم	نشاید الا بضرورة	خوب خکوهیده است
نهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز فصد کند
دهم	بیماری تولد کند	از عرق حمام برهد
یازدهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز فصد کند
دوازدهم	بیماری دیرخ تولد کند	از تقویس و عرق النساء برهد
سیزدهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
چهاردهم	از بد بها خوف باشد	روز رگ کشادن است
پانزدهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
شانزدهم	بیم مرگ حاجات بود	اسقلار انافع است
هفدهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
هیجدهم	عصب و ابتاء کند	خلق بد را ببرد
نوزدهم	مرکه درین روز رگ زند	مرکه درین روز رگ زند
بیستم	بغایت خوب باشد	کبود خارش اندام را سود دارد
بیست و یکم	درین روز رگ زدن نشاید	مرکه درین روز رگ زند
بیست و دوم	الا بضرورت	بواسیر را نافع است
بیست و سوم	درین روز رگ زدن	مرکه درین روز رگ زند
بیست و چهارم	احتیاط باید کرد	قرحه را سود دارد
بیست و پنجم	درین روز رگ زدن	مرکه درین روز رگ زند
بیست و ششم	بدی مزاج ظاهر شود	از غلت حمام برهد
بیست و هفتم	درین روز رگ زدن	مرکه درین روز رگ زند
بیست و هشتم	مرکه گیرد به بازیان دارد	فراموشی را ببرد
بیست و نهم	درین روز رگ زدن	مرکه درین روز رگ زند
سی ام	نشاید الا بضرورة	[illegible]

جدول جهات و حمات

چون خواهد که بداند در چه ساعت خواهد بارید یا بارید
یا نه بحساب جمل بردارند و ضرب کنند
در اول روز در سلطانی چند گذشته است
در عدد حاصلات چند و بعد از آن سی و
شش بار سی و شش طرح کند که در جدول سرخی
منتهی شود به شود و الا صد و یک باید داد و اگر بسیاری بود
پس باشد .

جدول دزدیده و گریخته

چون خواهند که بداند که از دزدیده و گریخته بدست
آید یا نه هم بر این حساب برآرند و بگیرند
که از روز سلطانی چند گذشته است صاف
کنند سی و شش سی و شش طرح کنند و از این جدول
آرند اگر سرخی باشد از دزدیده و گریخته بدست
آید و اگر سیاهی باشد بدست نیاید
والله اعلم

جدول مواره و احکام بست از اقوال حکماء

بدان سعدک ایدک الله ان که اتفاق حکما راست که در اختیارات نحوست ساعات ساعات بسیار
سعد و نحس را سر تا سر بجون چنار علی و غیره یاد آورده مذکور کرده اند و تفصیلات را الیس جمیع
سعدی را بر سبیل چون ده نخواهد تا سعادی ایشان بست باشد و همگی اعراب ایشان ساعات تا ساعت محترقه سعد
و نحس سعد را بست از اجتماع نحس گرفتند . ساعات را به گذرد و ابتداء دور به شنبه
و نهایت سعد را بست آدینه ساعات را به گذرد و ابتداء دور به شنبه
و نهایت نحس دوازده بر هفت قسمت کرده اند و بر یکی نوکبی داده و او را صاحب بست نامیده اند از
آفتاب او را نحوس ترین خوانند و بعد از وی باشد و چنین نموده اند که بر نه ترشت دل ابتداء دور بدان
شمارند و از نهایت زمانش بال رسد در ملث آدلج سواری و تعبیه سلاح شاهد و در ملث ۲ خون بیند
داشتن و در ملث ۳ بهیچ کاری نشاید حذر اولی والله اعلم

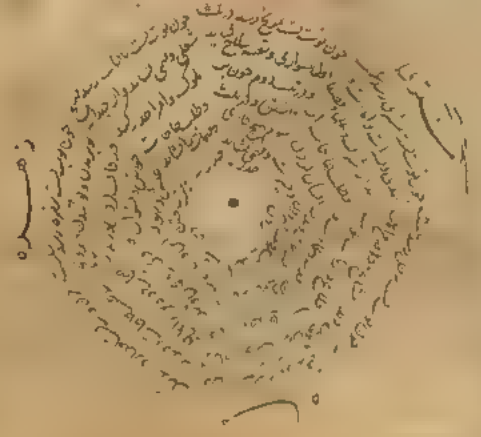

جدول احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه					
ماه بشور					
ماه برطمان					
ماه اسبله					
ماه بقرب					
ماه بجدی					
ماه حوت					

بقیة احکام آثار علویه علی کون القمر فی البروج

آثار علویه					
ماه بشور					
ماه برطمان					
ماه اسبله					
ماه بقرب					
ماه بجدی					
ماه حوت					

جدول اختیارات بودن قمر در بروج منثور

جون ماه درین برج بود نیکو بود دیدار امرا و حکام و اهل سلاح و صید کردن و سواری و سفر و نوشیدن و حجامت زدن نشاید عقد و عروسی و ابتدا عمارت و دخول بلد

جون ماه درین برج باشد نیکو بود عقد و تزویج و بنا نهادن و دخول بلد و زراعت کردن و دیدار خواتین و زینت ساختن و از پیش تا سفر خانه نو بریدن و بوشیدن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود انشاء تعلم و کتابت و سیر و سفر و شرکت و دیدار امرا دیوان و اطبا و سحران نشاید فصد کردن

جون ماه درین برج بود نیکو باشد سفر کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن و مسهل و دارو خوردن و حجامت زدن نشاید کارهای ثابت کردن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار سلاطین و حکام و عقد بستن و فصد کردن و دخول بلد و نو بریدن و کارائتی کردن نشاید سفر و حجامت نو بریدن و بوشیدن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار خواتین و اهل طرب و نو بریدن و بوشیدن و سفر کردن و زینت ساختن از خواتین برج توقف در مهمات اولی بود

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار خواتین و اهل طرب و نو بریدن و بوشیدن و زینت کردن و درخت نشاندن نشاید سفر و جامه نو بریدن و پوشیدن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دارو و مسهل خوردن و حجامت زدن و سر تراشیدن و جوی و کار یز کندن و درخت نشاندن نشاید سفر و جامه نو بریدن و پوشیدن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار وزرا و قضاة و علما و تجار عظام و جامه نو بریدن و فصد کردن و حجامت نشاید دارو و مسهل خوردن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار مشایخ و اهل زراعت و سیر املاک و بره و جهار پا خریدن و نو بریدن و سفر نشاید اما کارهای ثابت کردن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود بنا نهادن و ملک خریدن و عمارت جوی و زراعت کردن و دخول بلد و بره و جهار پا خریدن و شرکت و نو بریدن و پوشیدن

جون ماه درین برج باشد نیکو بود دیدار سادات و قضاة و ائمه و سفر و نو بریدن و دارو و مسهل خوردن نشاید فصد و حجامت کردن

جدول معرفة احکام قوس و قرح و دوده و هاله

قول حکما و تجربت که قوس و قزح عکس شعاع آفتاب است که بر بخار رقیق افتد و از زمین برآید و بر هوا شود و آن وقتی پیدا گردد که هوا صاف بود و حکم وی ازان برج طلبند که آفتاب در وی بود پس از نیم روز مشرقی باشد و بعد از نیم روز مغربی باشد

اتفاق حکماست که دوده و هاله نخیزد از جلد مرطوبات تلک تن اند و مرونیت که ظاهر گردند در عالم فتنه ظاهر شود و حکم وی ازان برج طلبند که آفتاب در وی بود پیش ازین شب مشرقی بود و بعد ازین شب مغربی و الله اعلم

نعمت فراخ گردد	در مغرب قحط بود	قتل پدید آید	بادین خراب گردد
بدی زیان بود	نعمت فراخ گردد	فتنه و آشوب بود	مردم بیکار گردند
ضعف حال بود	وبا پدید آید	تنگی و فتنه باشد	فساد آشکارا شود
نعمت بسیار شود	ضعف ملوک باشد	قحط و تنگی خلق باشد	طاعون عام گردد
ایمنی با فزونی آید	ضعف حکام بود	دردان عربده کنند	بدی جهار پایان باشد
ازدان بدی کنند	نعمت فراخ گردد	وبا پدید آید	وبا آشکارا شود
خلاف زیاد بود	وبا پدید آید	کثرت دزدان بود	فتنه طرق گردد
بعضی بیمار بود	آفت از زمان شود	رعیت بدی کنند	عداوت پیدا شود
امن و سکون باشد	فراخی خلق باشد	خونها ریخته شود	بیچارگی شود
خلق بسیار زده شود	نعمت بسیار گردد	آفت و غم باشد	ارزانی پیدا شود
آفت دیر باشد	خوف بسیار باشد	قحط پدید آید	قصر و تنگ پیدا شود
نعمت فصاد بود	بیماری زیان بود	کشتن بسیار شود	قتل واقع شود

جدول معرفة کم شدن و زیاده شدن نور ماه

حکایت صعب احکا السنه ایمکیه یتیمه

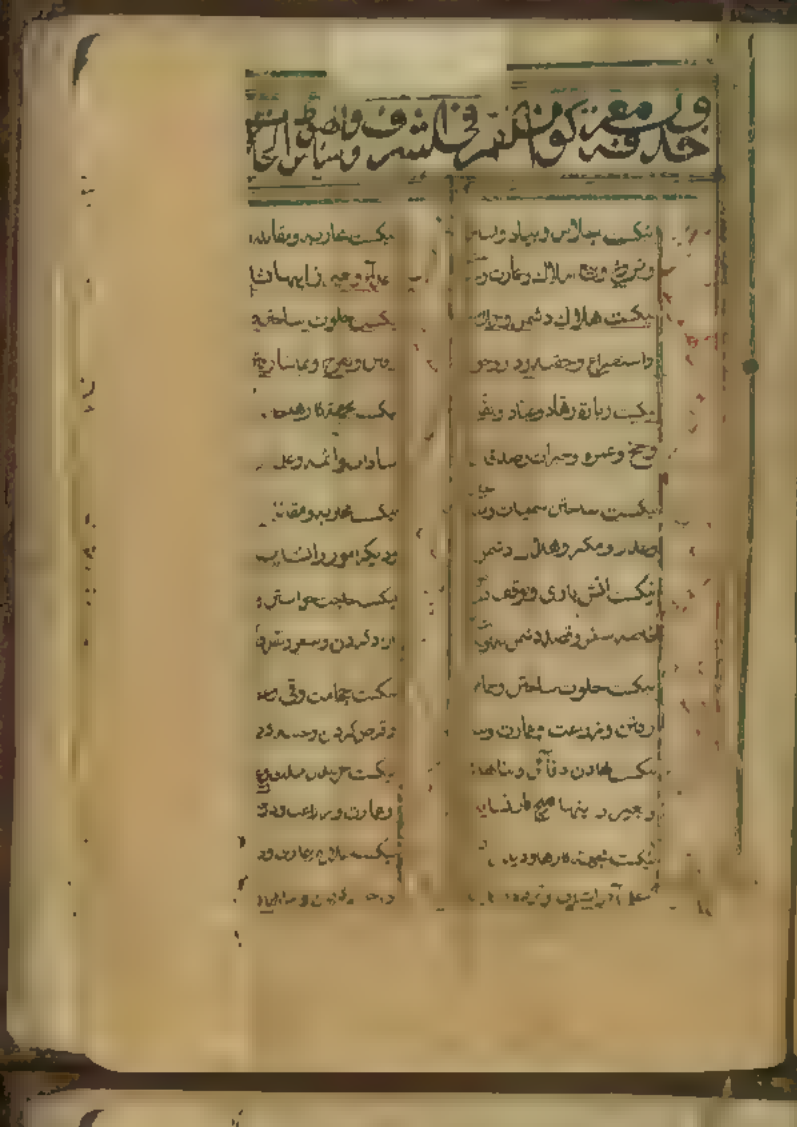

حکایت معمه کون کنم فی الکشف واصطیاد الحاج

حکایت عجیب الاختیار علی الخلیفه المعتز

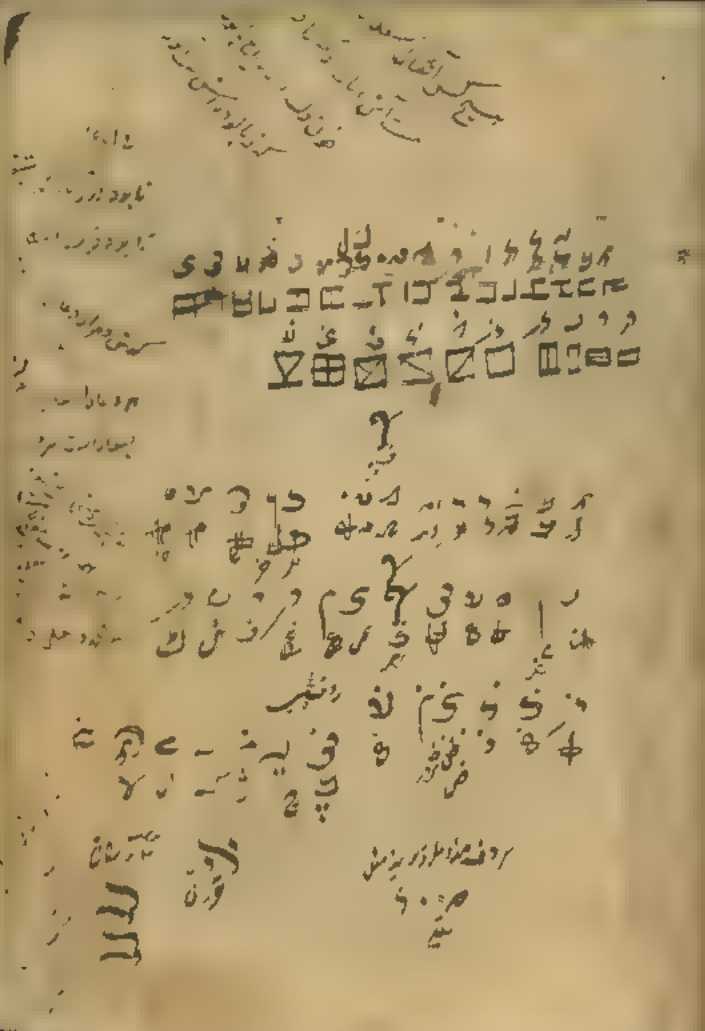

مثل از حمل مطرا ارض معدل لغز روح روح مولف

اجود در تناسب مالی اب وزن وزیح وی مالث اسان مرف کر صحیح
کمال دوری اوسط بدل اصعر ساز کاست زهره رطارد مل ام صحیح

معتبر در مناسبات مالی حال فضل عدد است و حال طرفین و اما اوسط کرد
مناسبه عددی و هندسی نالی یک نسبه می باشد و مقدم آن دیگر احاد صحیح یک
بستن نه تفاوت و نه تالی و فائده او تحصیل و تعیین دو فضلت کی
طرفین یک نسبه واقع می سوند نه تناسب مالی عبارة ازان است که
نسبه فضل بین الاعظمین نه فضل بین الاصغرین مساوی نسبه طرف اعظم
باشد طرف اصغر پس حدود چهار گانه نسبتش متغایر باشند بالذات
واگر چه بر حدشش مدارز نکرده باشد دو سه دو سس و سس مت و اوند
و مر عدد دو گرد ض کند و اسطه تالی باشد مان سطر اعظم او و مضروب
سطر اعظم در او که کمال طهوری او بود با سه دو سه و پنج و مانزده و پنج و نه و چهل و پنج
وطرس استخراج واسطه از طرفین در ین مناسبه آنست که مضروب
فاصل طرفین در اصغر را قسمت کند بر مجموع طرفین و خارج قسمت را بر اصغر
اوایند مثلا اگر طرفین ۹ و ۱۶ باشد بزن مضروب دو از ده در سس را
صحیح باشد که دو بست و چهار و خارج قسمت که سه بود بر سس افزود که حاصل

واسطه تالی بود میان شش و نزده باین صورت سس و نه و نزده و در استخراج
طرف اصغر از اوسط و طرف اعظم فضل اعظم را بر اوسط باید زد و مجموع
حاصل ضرب بر مجموع آن فضل با اعظم را از اوسط کاستن کر باقی امر باشد
مثلا الفضل مشده بر نه که سم نه است و نه زنند و حاصل را بر ست
و بیست که مجموع فضلت باشد قسمت کنند و خارج قسمت که شش باشد
با نه زنند و بشش بالی ماند که طرف اصغر است و در استخراج
طرف اعظم از اوسط و اصغر مقدار فضل اوسط بر اصغر را اوسط را
بست باید کرد بر اصغر الا فضل و خارج قسمت را بر اوسط افزود
که حاصل طرف اعظم باشد مثلا اگر فضل نه بر شش را در نه زنند و ست
و چهار را بر شش الا فضل که سه باشد قسمت کنند خارج قسمت
سه باشد و آن بر نه او افزوده شود که طرف اعظم است و در ین
خط از تناسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف مسطح
طرفین باشد مثلا در ین صورت که ۹ و ۱۶ مضروب ۲۵ در ۱۲ یعنی ۳۰۰
مساوی ضعف مسطح ۹ در ۱۶ است یعنی ۱۱۲ و الله اعلم

وبحث اقامت برهان بر آن معانی تحکم ایجابی کوم نسبه مابین
دو عدد باشد که نسبه فضل عدد اوسط به اصغر که از افضل اول
نام نهیم با اصغر چون نسبه فضل عدد اعظم باشد به اوسط که از افضل
فضل ثانی کوم با اعظم مانند ۹ و ۶ و ۴ که در حساب نسبه چهار باچ چون
است سی و شش باشد باجهل وچ و باید ان نسبه فضل بین الاعظمین
با فضل بین الاصغرین چون نسبه طرف اعظم باشد با اصغر و منسوب
را مقدم کوند و منسوب الیه را تالی و در تناسب چهار عدد باید که
نسبه میان دو عدد اول مثل نسبه باشد میان دو عدد دیگر
که این را اربعه متناسبه کوند پس نسبه تالیه آورده در عدد اوست
اما تناسب که عبارة از مساواة دو نسبه است بایکدیگر در چهار عدد
محتش بدو نوع خالی از نسبه فضل اولست با عدد اصغر و نسبه
فضل ثانی با عدد اعظم یا در سه عدد که وسط مکرر کرد و خالی از نسبه
چهار باشد چون نسبه سی است با نه و اکثر مطالب هندسی و
حسابی اعنی مداری و عددی از اربعه متناسبه حاصل شود یعنی
چون جنین شود که مطلوب مداری یا عددی با مداری یا عددی
معلوم برنسبتی است که میان دو مقدار یا دو عدد معلوم است
استخراج آن مجهول از این سه معلوم میسر شود خالی که در اصغار و

بیع انحلالات و مثل ان اعاق می افتد و چون در اصول اقلیدس مذکور شده
که هرگاه که چهار مقدار با چهار عدد بر تناسب آمده خالی نسبه اول
با دوم چون نسبه سوم با سه با چهارم حاصل ضرب اول یعنی مقدم نسبه
اول و چهارم یعنی تالی نسبه ثانیه و اینان را طرفین کوید مثل حاصل ضرب
دوم است یعنی تالی نسبه اولی در سوم یعنی مقدم نسبه ثانیه و اینان را
وسطین کوند و مراد نسبه دوم با اول یعنی تالی با مقدم در نسبه اولی
همان بود که نسبه چهارم با سوم یعنی تالی با مقدم در نسبه ثانیه و این را
خلاف نسبه کوند و نر نسبه اول با سوم یعنی مقدم با مقدم همان بود که نسبه
دوم با چهارم یعنی تالی با تالی و این را ابدال نسبه کوند و نسبه مجموع
مقدم و تالی در نسبه اولی با مقدم منها چون نسبه مجموع مقدم و تالی در نسبه
ثانیه بود با مقدم منها و این را قلب نسبه کوند و مجموع مقدم و تالی اولی با
تالی منها چون نسبه مقدم و تالی ثانیه باشد با تالی منها و این را رکب
نسبه کوند و نسبه مقدم با عبارت میان او و تالی در نسبه اولی چون
نسبه مقدم باشد با عبارت میان او و تالی در نسبه ثانیه و این را
تفصیل نسبه کوند و بنابر اصل مقرر چون مجهول احد الطرفین باشد
وسطین را مکرر کرد و طرف معلوم قسمت کنند خارج قسمت
طرف مطلوب باشد و اگر مجهول احد الوسطین باشد ضرب طرفین را

در یک وسط معلوم قسمت کنند خارج مطلوب باشد بعد ما مرکاه که جهت
تناسب مالی دو عدد را یکی اصغر و یکی اعظم فرض کنند و خواهند که او وسط انها
را چنان کنند ممکن است که چون نسبه اصغر با فضل اول چون نسبه
اعظم است با فضل ثانی پس نسبه مجموع اصغر و اعظم با مجموع فضلین
یعنی فضل اعظم بر اصغر چون نسبه اصغر باشد با فضل اول یا خود چون
نسبه اعظم باشد با فضل ثانی و درین دو جنس اربعه متناسبه اولی و ثانی
و ثالث معلوم اند پس وسطین را یعنی فضل اعظم بر اصغر و اصغر را در یکدیگر
ضرب کنند و بر مجموع اصغر و اعظم قسمت کنند آنچه برون آید فضل اول باشد
که چون بر اصغر افزایند او وسط گردد یا آنکه فضل اعظم بر اصغر و اعظم را
در یکدیگر ضرب کنند و بر مجموع مذکور قسمت کنند آنچه برون آید فضل ثانی باشد
که چون از اعظم کم کنند او وسط گردد و حضرات مخدوم هندسه بر چون
اول اقتصار فرموده اند و اگر دو عدد را یکی اعظم و دیگری اوسط اعتبار
کنند و خواهند که طرف اصغر از انها استخراج نمایند معلوم است که نسبه
مجموع فضل ثانی و اعظم با اعظم چون نسبه مجموع فضل اولست و اصغر
با اصغر چون نسبه اوسط با اصغر و این اربعه متناسبه رابع مجهول است
پس وسطین را اعنی اعظم و اوسط در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل بر طرف
معلوم یعنی بر مجموع فضل ثانی و اعظم قسمت کرد تا خارج آید اصغر و اگر اعظم و اکبر

را حضرات مخدوم قدس سره نسبه فضل ثانی با مجموع فضل ثانی و اعظم چون
نسبه فضل اول با مجموع فضل اول و اصغر یعنی اوسط کرده اند پس بعد
از ضرب وسطین در طرفین و قسمت حاصل بر ثانی ثالث که فضل اولست خارج
آید لاجرم او را در وسط ضمان باید کرد تا مطلوب تمام حاصل شود
و اگر دو عدد را اصغر و اوسط فرض کنند و اعظم اشارة اطلبنی اوتا
سایند انست که آن دو عدد چنان باید که فضل اوسط بر اصغر کمتر
از اصغر بود زیرا که نسبه آن فضل با اصغر چون نسبه فضل ثانی آن
با اعظم و باین فضل بعضی است از اعظم پس آن فضل نیز بعضی باید
از اصغر و این چیزیست که ضروری است بوضوح پیوسته اند و بعد
ازین شروع کوم در چون نسبه مابینه آنست که نسبه فضل اول با اصغر
چون نسبه فضل ثانیست با اعظم پس بخلاف آن نسبه و طلب او
نسبه اصغر با باقی ازو بعد از اسقاط فضل اوسط بود ازو چون
نسبه اعظم باشد با اوسط که او سطح با باقی است از اعظم بعد از
اسقاط فضل او بر اوسط ازو و درین اربعه متناسبه مقدم و تالی
نسبه اولی و تالی نسبه ثانیه معلوم اند پس طرفین معلوم یعنی اصغر و اوسط
را در یکدیگر ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر باقی از اصغر

بعد ... استاد فضل اوسط بردارد وضرب کرد اوسط مجهول یعنی اعظم برون آید
وخفره مجهوم ورس سوم ان سه را تحصیل کرده اند یعنی سه فضل اول یا اصغر
الافضل یعنی باقی بعد از استاد فضل ازدحن سه فضل کامل یا سه اوسط یا اوسط
پس حاصل ضرب اول در رابع را مضرب یاد کرده برانند انچه برون آید تحصیل
اعظم بر اوسط یا سند لاجرم آنرا به اوسط یا داده تا مطلوب تمام برانجام
جزو ... اعظم وانچه بوده اند که مرعدد دوم را کرده فرض کنند واسط مالفی شد
همان سطح اعظم بود ضرب سطح اعظم در دو بر اسطح آنست که مقسوم علیه
حاصل ضرب اصغر در اوسط انجا واحد است پس احتیاج بقسمت نیست و
بلکه همان حاصل ضرب طرف اعظم بود واما انچه نوشته اند که در این نظر ز
تحاسب مضروب مجموع طرفین در اوسط مساوی ضعف سطح این باشد
سبب انست که ارضرب سطح اعظم در اوسط یک سطح طرفین حاصل شد
باضرب اعظم در فضل اول و این مساوی ضرب اصغر در اوسط یا ضرب
بر ضرب طرف اصغر در اوسط و با این فهم نیز یک سطح دیگر طرفین حاصل شود
تم والحمد لله

بیچ نشان طاهر شد که ارتفاعات حاکم این دعاوی کند والی نزدیک غرابت
سطح خیالی است که بحسب این حساب الصه اساره عالمه نامد شد
و این صورت آنرا واضح و مشروح گردانند و دون توضیح آن بحسب توانی
بوقوف موفق اجمالی خالی از عداوت که مبادی مسائل جبر و مقابلت
و حساب بحت در اب موقوف بعضی قواعد آن واجب شد تمهید
مر و طریق کردن رو بجی که نفع آن عام و فایده ان تام باشد باهمی
نکتها دهی و کلمات علیق که در کتب علم مسطور نیست و بآن الحاق شد
تا شائقان جبل آن حضرت بالسنه طالبان مانع و مستشکر دو و بالجمله
مر عدد که آنرا بعدة احاد فرض کنند یعنی در نفس خود ضرب کنند
حاصل ضرب را مال گویند و آن عدد را شی و دون شی را در مال ضرب
کنند حاصل را کعب و شی در کعب مال مال و سی در مال مال کعب
و در مال کعب کعب کعب و همکذا نصیر کعب مالین م کل مال کعب الی
النهایه پس دو را دون دو بار گیرند که جمع اوجد بصیغش جهار
مال گویند و دو را شی و دون دو را در جهار ضرب کنند شش
کعب گویند و ۱۶ را مال مال و ۳۲ را مال کعب و ۲۴ را کعب کعب
و ۲۸ را مال مال کعب و ۲۵۶ را مال کعب کعب و ۱۲۸ را کعب کعب کعب
و ۵۱۲ را مال مال کعب کعب و ۲۰۴۸ را مال کعب کعب کعب

و ۴۰۹۶ را کعب کعب کعب و علی هذا کعب ضرب کعب مال
محصل می شود و بدو ضرب دیگر مال با کعب می شود پس هر سه ضرب
کعب لفظ کعب زاده میشود و علامت نهم کعب کعب کعب باشد
و ۷۲ مال مال کعب یعنی یک لفظ کعب با دو مال شد کان که
شی را در کعبی زود که مال مال شد و حاصل را در کعب مانده و ۷۲
مال کعب کعب یعنی مال با کعبی شد و ۱۲ کعب کعب کعب یعنی
ان مال کعب نیز با کعب شد پس دون نام مرتبه خواهند بهر سه ازان کعبی شد
و الربه سیم نماید اگر دو باقی ماند لفظ مالی اضافه کنند و اگر یکی باقی ماند
لفظ سه ازان با ان یکی اعتبار کنند و عوض ان کعب دو لفظ مال اضافه
کنند فهذا در مرتبه دوم و سیوم دهم و شانزدهم و امثال آن و در عکس
این معنی دون از اسم مرتبه طلب و مطلوب مال مال کعب کعب کعب
به لفظ کعبی سه و بهر مالی دو اعتبار کنند و کوشند مرتبه سانزدهم است
و دون خاص کن دون سه را سه بار بگیرند تا مال آن شی باشد
و ۲۷ کعب و ۲۷ مال مال و ۲۷ مال کعب و ۲۹ کعب کعب
و بدانکه مراد از مال کعب آنست که مال را در کعب ضرب کنند
نه انکه کعب را مالش گیرند و همچنین کعب کعب کعب آنست که کعب را در
کعب کعب ضرب کنند و کعب کعب کعب کنند مراد از اضافه

ان الحاظ بعضی بعضی ضرب ان اجناس است بعضی از بعضی همی کند در ضرب کسور
مسلا ثلث در ربع ثلث ربع است و همچنین هرجا که در مضروب یا مضروب به
کسری یا خود ضرب حاصل ضرب آنست که مضروب را مضروب به صاحب
کند بنابرین مضروبات خانه ۲ که تصعیف ۲۴ دو باشد
چون تقسیم آن بر سه مسلم می آید لفظ کعب یا رکعت یعنی ضرب آن در خود
۲۴ کرة چه ضرب ۲ در عددی یکبار مساوی ضرب ۲ است در آن
سه بار و کعب خود مرتبه سوم است پس ضرب او در دو ۲۰ کرة دو
مرتبه دیگر شود هانک ضرب شی در دو ۲۰ کرة دو مرتبه لفظ کعب یا آن کعب
مضاف کرده و ظاهر شد که مرتبه مشم را همی تصعیف مسلم بود
که بر بسیط اضافه چون ابتدا از دو است و دور اشی اعتبار
کرده بسند همچنانک اگر ابتدا آن سه باشد و از اسی اعتبار
کنند همه بر بسیط مثلثه اصل باسند و علی هذا کرة مال کعب کعب است
چون در نفس خود ضرب کنند حاصل مال مال کعب کعب کعب تصعیف
و این مرتبه شانزدهم ثلث باشد بود کعبی ۴ و بر مالی خود هانک سه
رای انکه تصعیف آخر وسط است بلکه مرتبه آخر مطلقا و سه است
نسبه میان سی و مرتبه ۱۹ آنچه مجموع او مساوی مسطح من شد
و همچنین مرتبه ۲۲ آن خود [illegible] مرتبه ۲۴ تصعیف

۳۲۰ حاصل شود یعنی تمام مال و ۸ کعب و سه مال که آخر ما آن شد
دو کعب می شود پس مرتبه ۳۲ مال و ده کعب باشد و خود مرتبه
۳۲ را در نفس خود ضرب کنند دو مال و ۴ کعب بود یعنی
مرتبه ۶۴ که خانه ۶۴ است که نیست پس مرتبه ۳۲ آخر ما
که مطلوب است قبل ازین باشد یعنی آخر لفظ کعب که یکی ضرب
یعنی ازان با دو مال متحل سه باشد لاجرم بعد ازین سه نوع ضرب
معینی باید کرد یعنی حاصل ضرب سیم را تصعیف کنند تصعیف ۶۳
اعنی خانه ۶۴ حاصل شود و است شرح و تصحیح و بیان بر انچه
متن محرر العلما و الفضلا و المحققین مولانا شرف الحق والحقیقة والدین
علی الیزدی پرداسه منعجه در سلک نظم در غایه اختصار و نهایه اکثار
آورده سه وزن ماطا تصعف کی فوربو دشم بار
و ابسان سود ار سه ضرب و تصعیل کان و حون شی آنجا آخر است و سه
بر بسیط متعنی اند کل آحاد و اعراب روج الربع باسند که تصعیف انها
لحقا بعد افزای مواجد مبنی شود پس بر عدد آران مستمل باشد بر جمیع
مابحت عنه زنادتی واحد پس بعد د خانه ۲۹ مستمل باشد بر اعداد
خانها خانه واحد بر جمع الهند بزیادتی واحد لاجرم جمع کی
در جمع کی رثمال ثلث بردار و اعراب و شرف الدین علی یادار

ابیت علی این مسئله و بیان بران بروجه ایقان کسی را که دهن سلیم و
طبع مستقیم باشد و در حساب و هندسه صاحب وقوف باشد
احاطه متعلق آن باشد که مال کعب کعب ۲ را استخراج کند که
مرتبه آن است و در نفس خود ضرب کند و باز حاصل را در نفس
خود ضرب کند و باز ان حاصل را در نفس خود ضرب کند و چون
عدد ممکنه می شود بطریقه هوایی متعذر است بضرورت بشنوا تا ان
تحت نواب در علم ضرب ایراد یابد کرد و من الله التوفیق والهدایه
و انکس را که وقوف از اصول حساب و براهین آن باشد
محتاج باشد که کمی را تصعیف کند ۶۳ بار در ۶۴ سطر بطریقت
ترتیب تا معون ربانیه مرتبه را در خانها مذکور معاین و مشاهد
بیند پس مناسب بنیان اعداد که اول طریقه تصعیف ایراد افتد
و تصعیف که بآن نیز احتیاج اعداد و بآخر تصعیف مسطح مجذور متعادی
معهود که مصطلحات عربیه است خواهد شد تا هم کسی را دیگر آید
پس تصعیف و تصعیف و ضرب و صحت که امهات اعمال حساب اند
معلوم باد کرد اند و در سه مرتبه نهاده اند آحاد یعنی تا ۹ و عشرات
یعنی ۱۰ تا ۹۰ و مئات ۱۰۰ تا ۹۰۰ و تصاعیف آن تا ۹۰۰۰

و بعد ازان همین سه مرتبه مکرر می باید متقید نمیز مراد یعنی آحاد الوف و
عشرات الوف و مئات الوف و این دور دوم است و همچنین دور سوم
سید مراد مراد و چهارم بسه لفظ مراد و علی هذا القیاس الی غیر النهایه
و این اعتبار محض است چه متوان که مراتب دو باشد و بعوض لفظ مراد
همیشه و لفظ صد مکرر شدی یعنی بعوض ده مراد صد صد گفتندی و مراد سوار
سه صد صد دو دور علی سه دور ثمانی باشد و یک مرتبه آحاد نیز آنجا
می شود که لفظ ده مکرر ما فتی بلکه ان را تا ۹ وضع کرده اند میشود که صلا با
مبت و مشت بعوض ده مکرر شود و ۶۴ را نام ۶۰۰ آ و ۱۲۸ را نام مراد
پس اگر مراتب سه اعتبار شدی و بعد ازانه در طباع راسخ گردد اما عادة
بهمین حروف نامزد که او دوار فانی باشد مسل سی و مال و کعب مناسب
جهات شش اعداد و مسلا ضلع ده طول در ده عرض مسطح صد در ده ارتفاع
هزار ۱۰۰۰ کعب ضلع و مسطح و کعب در مقابل شی و مال و کعب پس مراتب عدد
نیز مناسب اعداد آحاد و عشرات و مئات و صور اعداد تا ۹ وضع
و اند رین صور ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ مرقم که در ابتدا سطر از دست
راست واقع شود در مرتبه آحاد باشد یعنی علی یکی محسوب باشد و مرجوع
در ۴ مرتبه یعنی یکی آحاد و احاد شود در مرتبه عشرات باشد و یکی عشره
محسوب باشد و مرجوع مئات و یکی مئه محسوب بود پس این صورت

۲۴۶ دولست وجهار وسس باشد وان ۲۱۲ آحاد باصد ودوازده
وجهار زن در دوم باشد یعنی رقم چهارم آحاد دور دوم باشد وکی یک مراتب
محسوب باشد وهیچ عمرات دور دوم وکی بدرار وسسم مات دراوم
وی بصد هزار محسوب الله پس این ۲۱۲ ۱۴۱ صد وسی ویکهزار وصد ودوازده
وچون درمات دور اول جزوی ست انجا صفری باید نهاد تا دیگر ارقام
بجای خود موقعه خویش افتد واگر صفر نبود سی وده هزار وصد وصد ودوازده
پس هزار ویک حسن نویسند ۱۰۱ که اگر صفر نباشد یازده باشد وچون
ارقام بسیار شود بر آحاد هر دوری نقطه برای علامت بنهند وزیر نشند
تا آحاد وعمرات ومات هر دوری زود بدست آید وبعد هر نقطه
با اول دور دوم لفظ هزار الحاق با آن کنند پس این صورت ۲۴۶
۹۹۶ ۲۹۶ ۲۹۶ چهار هزار هزار هزار وهشت ونود وچهار هزار ونهصد
ونهصد وهشتاد ودوست ونود وشش این عدد خانه هم هم هم
باسب وارمی رقم که کهتر نا آحاد دور اول رود توان دانست

فصل دوم چون جمله اعدادی را صحیح کنند هر رقم را صورت حرکت
علی حدة ازان کدر کدام مرتبه است علی کی محسوب باشد صحیح کنند
کسه اگر ان رقم کم از پنج باشد صحیح او در دست او هزار او بهند
واگر کم از پنج نباشد صحیح او را کم کرده باشد ما زاده هزار او دور قم بهند

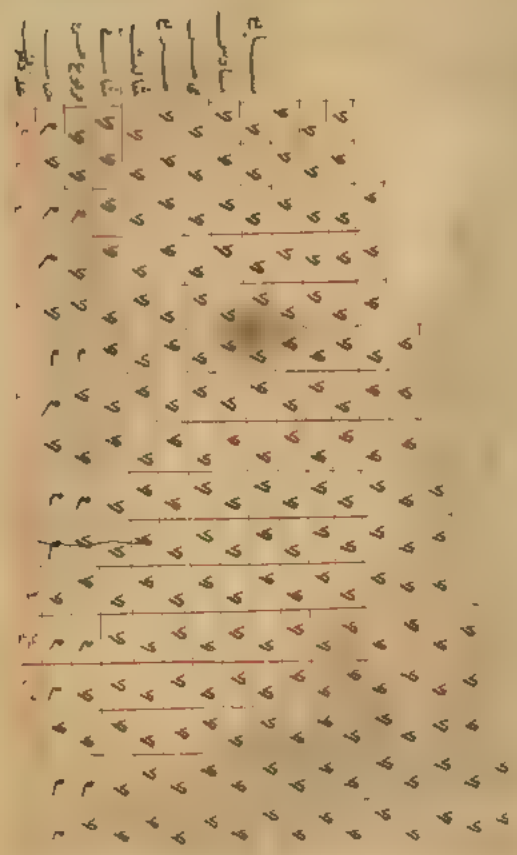

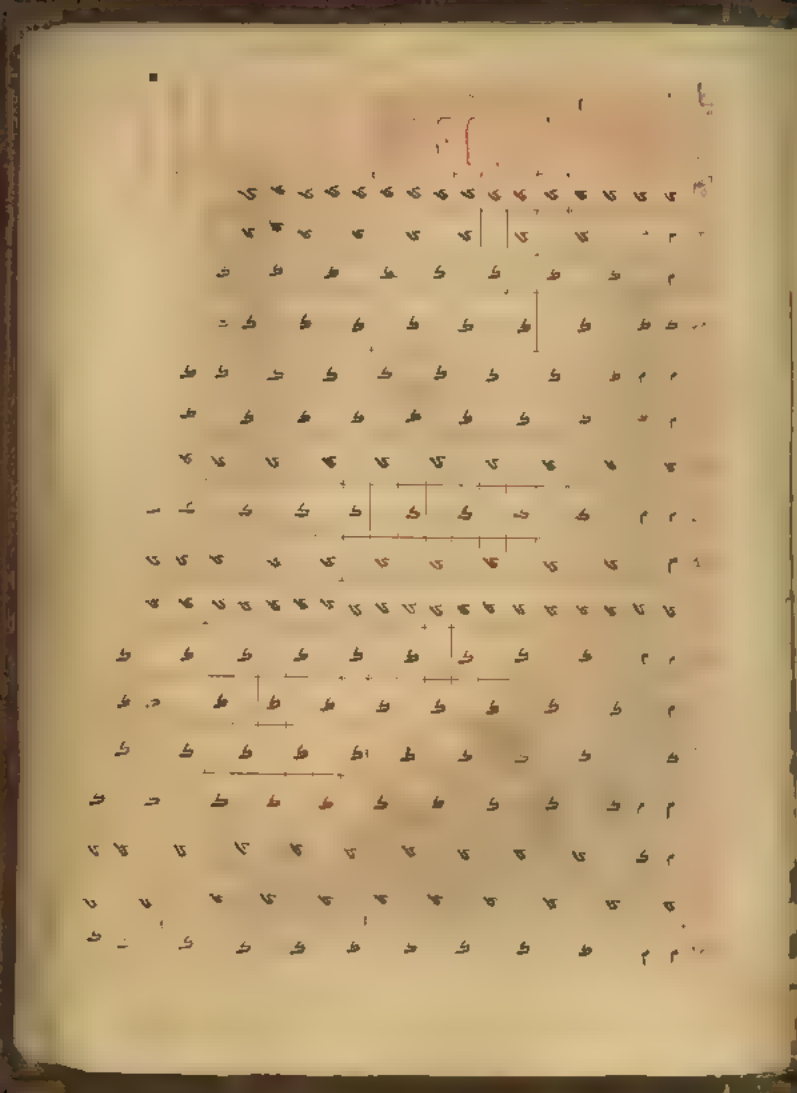

و چون ۶۴ در خانه ۶۵ است بنابر آنکه خانه اول از آن یک است
پس آنرا نصف باید کرد تا نصف ۶۳ یعنی خانه ۶۴ که اخرش آحاد است
معلوم گردد که کدام یک از ضابطه اخف که مضمون رباعیه سرو است
استنباط کرده باشند و کمنه عمل بآن ضابطه بجا آرند که می شود
و علامت نصف آنست که مرارم کروج باشد نصف او درجت
او بهند و اینجا فرد باشد نصف او را آنچه صحیح باشد درتحت او نهند
و از برای نصف مکسر عدد پنج اضافه ملحق روم دست راست کنند
چون مرکب دست چپ ده دست راست است و لهذا در نصف
چون از ده زیاده شد ... روم می نهند و از برای دیگر
دست چپ می اورند یعنی یک در دست چپ پنج دست راست
باشد پس درین صورت سدس را نصف کردم و سه در تحت
... مازنگ را نصف کردم نیم شد تحت آن پنج اضافه دست راست
... سدس تحت ۶ بار سدس را ۳ در تحت نهادم و از برای نیم یک
... آن را دوم ۸ سدس دست ... ماند بار پنج را نصف کردم
... او نهادم و گفتم پنج کای صفر نهادم بار پنج دیگر تا درجت
... و پنج اضافه مرسای سدس و علی هذا تا آخر سطر عمای سطر ۶۴ که درجت
نصف علامت سدس بود باز پس آمد نصف ... ضرب این منازل

و بعد از نقل ما بیا و ضرب ما قبل آخر که نقره است در سه صورت
و بعد از نقل ثالث و ضرب بر صحیح مذکور اما حاصل نگشته
و بعد از نقل رابع که اینجا اول مراتب مضروب به نخواهد اول مراتب جدول
میگردد بر سه صورت میگردد
و اینجا کل واحد از مفردات مضروب
در کل واحد از مفردات مضروب به
ضرب شده پس علی ما بیا شد و
مواظبت آن آمد که شبکه علی شده بود
و در سطر حاصل اول ۶ نهند و بار
۸ و ۸ و ۳ جمع کنم ۱۹ شود ۹
در بسیار ۶ نهند و چه ۱۰ کمی افتاد

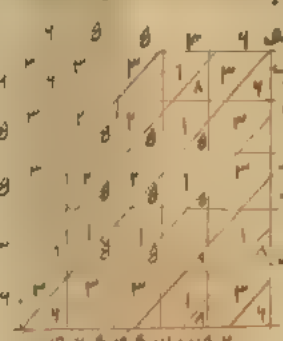

سطر سیوم کنند مرتبی که حصار باشد مثل ۴ ۲ ۶ ۷ ۶ ۹ ۶ ۴ ۳ ۲ ۰
ورای ما خط یا عمر آن و این جدول ۴ ۳ باشد [illegible]
کف کف کف کف کف کف یعنی خانه ۳ ۳ [illegible]
ضرب کنند حاصل ضرب مفرد [illegible]
که ۶ ۴ است که تصحیف [illegible]
از کم می یابد کرد با مجموع حاصل شود و عمر شبکه است

[illegible] ران اختصار کرده شد و این طریقه دیگر قیاس مستقیم حواله است [illegible]

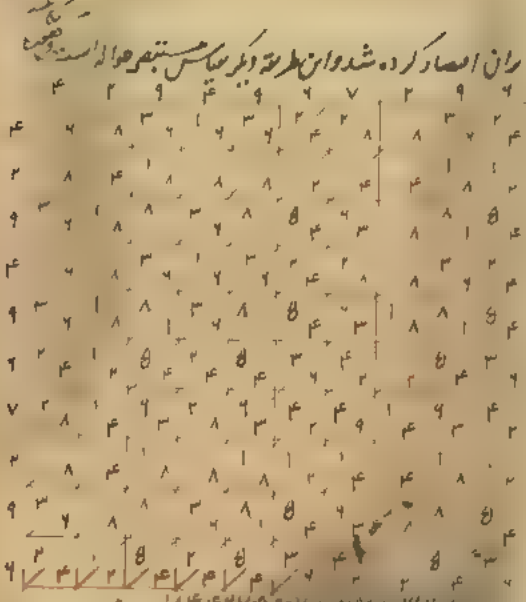

و [illegible] حاصل شده بود و دل
[illegible] باشد اینجا که فرموده
[illegible] عمرات اوست معتمد
[illegible] آحاد و عشرات و مئات و الوف و عشرات الوف و مئات الوف و الوف الوف و آن مبلغ عدد اعتبارات مفردات است و چون

خواهیم که دانیم چند من است من را بر اعتبار ۵۰۰۰۰ کرده شد و
[illegible] اصطلاح کحل ان اصطلاح علی ما شاء مبلغ را بر ۵۰۰۰۰ قسمت کنند
خارج قسمت عدد اعیان باشد و چون عددی را بر عددی قسمت کنند عدد
اول بمقسوم و ثانی را مقسوم علیه گویند و آنچه مرکب از مقسوم علیه رسد
یعنی نصیب او از مقسوم او را خارج قسمه گویند طریقه قسمت چنان است
که بجدول مفردات مقسوم جدولها فرو گشیم و آن مفردات را بر اوائل جدول
مقسوم علیه راکد و چیزی آن مرآیه از عدد مقسوم کمتر نباشد و
هر اوائل جدول اول نهند بر آن وجه که آحاد مفردات مقسوم علیه محاذی آحاد مفردات
مقسوم باشد بشرط آنکه مفرد آحاد مقسوم علیه زاید بر مفرد آحاد مقسوم باشد
و اگر متساوی باشند ما قبل آن بر ما قبل آن زاید باشد و اگر ما قبل مساوی
باشند ما قبل ما قبل بر علیه خود زاید باشد که انگاه بهره چه از آن آحاد
مقسوم علیه یک را چه بر دست راست باید نهاد و علامت مقسوم
۸۲۳ م باشد مقسوم علیه [illegible] و بعد ازین وضع [illegible]
عددی باید طلبید که در کل احد از مفردات [illegible] مقسوم علیه که بر نخست افتاد
از رقم آحاد حاصل ضرب [illegible] مضروب به از مقسوم
ازان و از عمرات آن اگر عمرات باشد کم توان کرد و چون باقی ماند
آنست که زاید بر ان و حاصل ضربش از مقسوم و عمرات زیاده باشد

و این عدد را در فوق جدول مقابل آحاد مقسوم علیه نهاده و چون اول را از کل
واحد از مفردات مقسوم علیه ضرب کنند و حاصل را از مقابلات بکاهند از مقسوم
باید کم کند مقسوم علیه را نگاه دارند باید دست راست نقل کنند و اعظم
عددی دیگر طلبند که در کل واحد از مفردات مقسوم علیه ضربت کند
و حاصل از مقابلات بعد از ضربها اول که از مقسوم مانده کم توان کرد
و این عدد دوم را بر دست راست عدد اول نگاه دارند چه بهند که بجای
[illegible] مفردات مقسوم علیه افتد اگر هیچ عدد باشد حق واحد
[illegible] چه دیگر نقل کنند
و عددی [illegible] ارجاب راست در مقسوم عدد اول باشد طلبند
[illegible] الرسلا باشد صفری دیگر نهند و عمل کنند و اگر باشد همان عمل کنند
که با عدد سیم تا انگاه که آحاد مقسوم علیه نقل کرده آحاد مقسوم رسد
[illegible] از مقسوم چیزی نماند و اگر ماند کمتر از مقسوم علیه ماند والا عمل خطا
باشد و آن ارقام را در فوق جدول ثبت کرده خارج قسمه باشد مثلا
نصیب [illegible] را بر [illegible] قسمت کنند بدین صورت

مقسوم را زیر اوائل جدول [illegible] نهند

و مقسوم علیه را آحاد مفردات [illegible]
مفردات مقسوم علیه را آحاد مفردات [illegible]

در اوای مسئله مستوم علیه را گفته چه باجانب من نقل شد که اگر محاذی نهند هیچ نیست که در ۶ رسد و حاصل آنرا اگر کم کنند کنون عددی بطلبند که در ۶ رسند و حاصل ضرب را از محاذی و ما علی الیسار که ۴ م است تم تعدادی کرده و اعظم آن ۶ است لکن عون تارا دیگر در ۶ رسند ازمحاذی مضروب فیه که ۶ است کم نمی تواند کرد پس اعظم اعداد حاصل ضرب ۶ با سه دون الجدول مقابل آحاد مستوم علیه نهاده شد و در کل واحد از مفردات مستوم علیه زده شد و از مقابل مضروب فیه کم کرده شد یا از مقابل عشرات او حاصلا اگر حاصل ضرب آحاد مساوات و از مقابل مضروب فیه زیاده نیست ازان برونده اگر زاید است با خود در مقابل مسح نیست از عشرات مقابل کمی با ابتدا از ندکه بدو محسوب باشد و از مجموع برونده اگر عشرات مساوات از عشر ... و اگر حوان از مساوات مقابل کمی با ابتدا آحاد ... و اگر در مساوات نباشد از ابرج که ابتدا بحد ... چون از مرتبه دوم با عشر کمی ... آحاد و عشرات ... آحاد و عشرات مقابل ... ۶ ۸ ۳ ۶ ۶ ۸ ۵ ۳ ۶ ۶ ۸ ۳ ۶

که باهم جمع کنند در جداول مقابل نهند و هر کدام با مقابل خود جمع کنند و مجموع در مخت نهند و اگر مجموع از ده زیاده کردد کمی را باضافه آنچه در مخت ضعیف است کنند همانکه در ضعیف بس دون مخت ۶ را که ... مضروب کردم ۶ م سد عشرات از عشرات محاذی که صورت ... است کم کردم و آحاد که ۶ است از محاذی که ۱۲ است ... آن که در عشرات مانده بود با آحاد آورده شد ۱۲ کشیده ... شد ۶ ماند باز ۶ را در ۶ زده شد حاصل عشرات ... از عشرات محاذی مضروب فیه که ۱۲ است رفت و در ... زده شد حاصل از عشرات محاذی که ۶ است رفت و در ۶ زده شد حاصل از محاذی که ۶ است و عشرات از عشرات که ۶ است ... ماند و در ۶ زد و آحاد حاصل با مقابل ... شد و عشرات ... آنی تواند بس ازعشرات که ۶ است ... کرفت و ... آحاد ... ۶ ۸ ۳ ۶ ۶ ۸ ۵ ۳ ۶ ۶ ۸ ۳ ۶

... ۶ ماند لکن زهره که ... شود که از مسوم ماند لکن زهره که ... شود و ... عشرات مقابل مضروب فیه مسح نیست بس ۶ ... و در ۶ زد ۳ که در عشرات مقابل است رفت و باز زهره که ... شد و ۶ در عشرات ماند کست و ۶ از آحاد می تواند کمی که ... ۱۲ ماند و ۶ از ان رفت و ۶ با ماده ... در ۶ زد و آحاد با آحاد ... عشرات ۳ کشید و در ۳ زد و در ۶ آحاد ... ماند ۶ از ۳ عشرات رفت و ۶ کمر با آحاد آورده شد و ... ماند و از آحاد ۶ نهاد و در ۶ آحاد مستوم علیه زد و از ... ۶ ۸ ۵ ۳ ۶ ۶ ۸ ۵ ۳ ۶

... اعظم عددی که حاصل ... ۳ م راند ماند ۳ م است ... ۶ ۸ ۵ ۳ ۶

... شد باز مستوم ... پس اعظم عددی که ... ۳۳ راند ماند ۳ م است ... ۶ ۸ ۵ ۳ ۶

... مستوم علیه ضرب می توان کرد که از محاذی و ما علی الیسار ... ۶ زده شد و از ۳۳ رفت ۶ ماند و در ۶ و از ۶۶ رفت ۳ م ... ماند و در ۶ دیگی آحاد از مقابل رفت و از ۳ م عشرات آورده و ۶ از ۱۲ رفت و در ۶ زد و آحاد از آحاد و عشرات ... از عشرات رفت حاصل حاصل شد پس ضرب ۶ و اعظم عددی که ... که در کل واحد از مفردات مستوم علیه ضرب شد و از محاذی ... و ما علی الیسار مساوی شد و با ۶ از مسوم مسح نماند و خارج قسمت ... مستوم علیه آمد برای این عدد ۳۳ و ضرب عدد ... است ضرب ... در بعضی مبتن کشت و بعد از ... امکان و صحت در بیان عمل قسمت کرده شد اکنون با ... و العصمة ... ۶ است بعد از مساوی آن از بره ۶۶۶۶ که عدد ... یعنی ... ۶ ۸ ۵ ۳ ۶ ۶ ۸ ۵ ۳ ۶

بسم الله الرحمن الرحیم

او بعضو عشرات در بیاید الی دور برهان عقد از عشر و مائتی از یکی مائه مرا
و تصدق فرود و به بیان صور هشتم که ضبط قران کن و جهة عقد دو
هزار طرف ائمه ابهام را شمل باید کرد و طرف ابهام ائمه سبابه و بعضی از
عقد دوم را و چنانچه سر انامل سبابه با سر انامل ابهام برابر باشد و طرف
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

حمد الله الذی جعل السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا
وخلق افلاکها بدیعا بحکام اعمال اسطرلاب فیها للعباد تدبیرا
والصلوة علی محمد رسوله المبعوث بالحق بشیرا ونذیرا وعلی آله الذین
کشفوا عن مسالک البرایه بسواطع انوار الهدایه الغامضة امورها تنویرا
والسلام علیه وعلیهم اجمعین تسلیما کثیرا اما بعد فیقول
الامام الهمام افضل الانام مقتدی الکرام سید العظام من عول
بفضل کل المعالی ذو الفتح المتعال اوصل الله امتعال الله علوه الی
ذروة علم الاسطرلاب بفضل الله الملک الوهاب اعلم ان
ربق ضوابط صناعة الماراة من فاحه التدلل من ابل اسفار
وشناعة قد رقق الله تعالی ماکنف ارجوه بدیع آثاره واحسن
وجوه ثم اجبت ان لا اضع اعمال التقاسیم فی اعمال الصفائح
کتابا مستقلا عاقل عم الاسطرلاب سمی بغایة الطالب بالله الواحد
تعالی الی ارتقی یوم تقوم الطالب بان ضیقوث وفقت
وان سبب رجیه من الله حسن الثواب
علی انی خاض بان اجعل الهوی نصب عینی واخلص منه لاعلی ولا لنا
وجه الله امره ادعا بالمعونة والتوفیق فی صالح الاوقات فان

من کتب العبد الضعیف المحتاج الی عفو ربه الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله الذی انعم علینا بعلم الاسطرلاب اذ علمنا
وانعم علینا بالصلوة والسلام علی الرسول سعد الانام
محمد وآله العظام وصحبه واهله الکرام
اعلم ان الاسطرلاب آله شریفه یونانیه امتحن بها الحکما
لمعرفة الاجرام السماویه معرفة اجزاء الکواکب من السیارات والثوابت
والبروج والشهور والایام ومنها معرفة درجات الطوالع ودقائقها
ومنها معرفة ساعات الیتوته والمغوجة جمیعا ومنها معرفة
عروض البلدان واطوالها وبذلک عرف سمت القبلة وهو القوس
الصحیح ومنها معرفة اوقات الصلوات وبذلک عرف وقت صلوة
العصر ایضا وهذا هو اعظم اغراض الصحاح والمطمع من الله تعالی
الفوز والنجاح وسنبین بانها امثالا الله تعالی وزعت
اعلم سعدک الله ادکام کنت بیت حتی نهوضا الی استراح
فی تفهیمه وما یحتاج الیه المتعرضة الباله وغیرها ثم الدلیل علی
انه یونانیه بیان اول من اخترع الاسطرلاب وهذه الکلمة
یونانیه فاهم قولون الجبران اسطر وللشمس اب ومعناه

ميزان الشمس والقمر أن هذا الخرب مستغرب بين الناس دون انه مزاد
... مالا ادع الصح الكمال عنا ... رب الانام عن جميع ما نعا
لاعز وان كان صحيحا ما ذكر ... مراد اسطرلاب وحي قد اثر ... جاء به جبريل خير العيلى
معجزة ادريس ما اكمل علي ... وما عدا ان ذاك يونانية ... فذاك محجوج برهان بي
لكنها بنا في كونه ... معجزة اذ الورى عجزوا عنه ... جاءهم قالوا بان ما نرى
... ال كرويا في العمل ... وانما اراد اهل يونان ... ...
مكرو تعسفوا صفيحة ... عرفه علمة مسحه ... اراد ان معنا
من الناس من يقول انه من معجزات ادريس عليه السلام والسلام وليس بعيد
لانه آلة عجيبة غريبة معقولة موافقة للمنقول الوارد من اثبات البروج
وجريان الشمس الى حيث لها استقرار اوالى حيث لا استقرار لها
على اختلاف القولين في ذلك والشمس تجري لمستقر لها وولوج
الليل في النهار وولوج النهار في الليل مطابقة لما نرى من سير الفلك
وورد انه من عمل ادريس وحفظنا عن اسلافنا وعن شيخنا وغيرهم
كما كان الفلك من معجزات نوح النبي عليه السلام واذا كان علم النجوم
... على معجزة مع ان اعمالها صعبة في زماننا كغيرها ... فكذلك
هذا العلم معجزة مع ان اعماله صعبة لا يحفظه اول واحد والله اعلم لكن
ما ورد انه آلة يونانية هو الصحيح والمسلم لا يبتدع لان ذلك الخبر المشهور

غير ... زع غير سوار النهار ودون الكسوف ... سقط منه ... لا
نعلمت ان الفول بانه متزل ومدوّر لا قائل به ... انما لانزوه ... لا يمكن الوصول
... جزين بخبر ثابت وهو قولهم ان المنزل بين السماء الاولى التي على
كان كرويا مدوّرا مثل شكل السماء مستوى بالاضلاع كلها فعلمت احكامها انهم
تركوه وسقطوا بما شنع الناس عن العلماء ولفاع هذا العلم لانه بكلاد
... وفتوحا
... خرج عن الفوه ... ... صفحة مدورة فيها حوض وفي وسطه ... ...
قول الكفرة ليس بمانع للايمان ولا مخرجه مذهبا لانه خبر الواحد فيتفق من الكفرة
سبيلا وهو ايضا لا يعتقدهم ولا كذبهم كما هو مذهبنا في التوراة التي بايدي اهل
الكتاب في زماننا وانما جعلوها صنعة لوضع الصناع والمكتوبات
فيها وسمى هذه الصفحة آلة وعملها حجرة . واقسام ظهرها اجزاء الارتفاع
واقسام وجهها اجزاء البروج . وفايده اجزاء البروج ان يوقف بها الساعات
المستوية واطوال البلدان ومطالع الفرايض وغيرها مما يطول ذكره

دايره البروج اي تمام شيش ... وما على الظهر اي من اجتبس
وفوقها لان جزو الارتفاع ... ليس يجوز ذكرها بالاجماع
ولا مفكر ان تعهد فانها ... وحده جلوده كل منهما

فلك ... اراد ان عملا ... كلي وهي اي ... سطرلاب
انما دايره ... وفيها
دايرة مقسوم
... لصفاع

... فلانا مائة وستون
... تسعون وابتداوه من
اول خط وسط السماء اليا اليمين واما دايره ظهرها وهو الذي عليه العقاده
... كذلك لانها لاجماع اي ما وراء التسعين لانهم اجمعوا على ان اجزاء الارتفاع

لاجل التسعين اي لابتداوه ولاستداه وسنده ان الكوكب يطلع من
المشرق ويسير الى المغرب فهذا سيره هذا نصف سير الفلك كله لانا لما كنا
سير تمام فلك حتى نعود الى المشرق كما كان واذا كان كذلك كان نصف
البروج فوق الارض ونصفها تحتها لا محالة وكل برج ثلاثون درجة فكان
نصف الفلك مايه وثمانين درجة ثم لا شك ان غاية ارتفاع كل كوكب
عند مروره على خط وسط السماء فقسمنا المايه والثمانين قسمين متساويين
فصلت غاية ارتفاع الكواكب تسعين درجة فقد هذا سند الاجماع لكن
لا يعزب ان تفاوت الدرجات مرة ثانية وعليه الاكثرون في اعمالهم ثلاثين الربعين
والآخر من قليل بل يتسعون في اعمالها طلال الاجانب وفي الآخر ما وضع
صفحة الاسطرلاب لكل انبثقة طلال الاقدام كما مضى وفايده اعادة
الدرجات شيء اخر ان وجد الارتفاع من كل الطرفين زال اتفق
جاء زايدا وناقصا فالعمل صحيح والاخلال ابتداء اقسام خط للاستوا
وابتداء الظلال من خط نصف الليل

والعنكبوت ... صفحة مدوّرة ... كذا روى استاذنا وصوره
فالجدي والسرطان في اعتباره ... كلاهما جاء على مداره
عليه اسماء البروج كلها ... وادوره القسمة في محلها
واراد العنكبوت صفحة يخرج منها ما در اعتقاد البروج

والثوابت والمريات وفتح منطقة البروج نصف بعد مدار جدي وسمتي
يلقى بحيث ان خط الله تعالى ولا يخرج كون دائره واخلها باين بعد كانت
بعد ان يكون دايره خارجها مقدار تلك الفتحة ثم تنتهي هذه الدايره الى عشر
قسما متساويه والمراد مساويها بالنسبه الى القطب ولا كل على بداية بعد
انشاء الله تعالى واتمام مثل ذلك في كل الملل لاجل منطقة البروج لان اصل
الغرض في العكبوت منطقة البروج ولان قواعد اسماء البروج بداية ذلك
منطقة البروج في احكامها بالاتفاق يسوق اقسامها
على هذا الاقسام بداية فاسدا . الا اذا راعيت شرطا واحدا
وذلك ان يجعله في الاستقامة كما هو المعهود من النوع
فالربع منها اقسم ثلاثا واجعل . اواحدى كذا . الاول
وخط حينما اصبت هو ضعفه . فالقوس من الخطوط الاربعه
وهكذا افعل بالاقسام بعده . والدرجات مثل هذا عنده
اراد ان كيفية تقسيم المنطقة ان يجعل العكبوت في الاقسام اولا
لوح مستو مدور وتقسم دايره ثلاثا ، وستين قسما متساويه كل المقصود
حاصل باقسام ربع واحد اذا خطت خطي المشرق والمغرب وخطي نصفي
النهار والليل وصل المراوات بالخطوط الاربعه ثم اجعل سير الجدي
مقابله الثوابت وانظر الى الخطوط الاربعه فحيثما اصابت المنطقه فذلك مفصل

ذوات الجدي وهي الجوزاء السنبله والقوس والحوت ثم اجعله مقابلا
الستين قسما حاصلها خطوط لا محاله فذلك مفصل برجي الثانيه وهي
الثور والاسد والعقرب والدلو وهذا تمام الامر لان البروج اصفه جهات
مختلفه الطبايع متباينه الى هي على وجه العكبوت وعدة صحيحا
ان كان مجسما مدورا واجعل سيدا وهما العقرب والاسد وسموهما
امراتي احوت سوا . وهما السنبله والحمل سوآ وهما الاسد والثور سوا
وهما السرطان والحوت سوا ثم ان كان اسطرلابيا مجسما وسطه اكبر
من الكف فاخطط مرى الجدي على ما ستعرف درجات وادخل درجات ذوات
الجدي في ثمانيه عشره درجه ثم ذكر الى ان تنتهي الى ثلاثين
ثلاثين فحفار درجه ثم درجتين ثم ذكر الى آخر وان كان صغيرا
سداة الناس والصغيرة تزول عنده للاستاذ وهذا الاول هو الصحيح المعول
واذا اردت ان تعرف مفاصل البروج وادراجها تعرفها ما ذكرت فالطريق
ان تدير على قرطاس اولوح المدارات الثلاث المنطقة ثم اقسم مدار
الجدي ثلاثا ثلاثا وستين قسما متساويه ثم خط خطوطها الى القطب
من المنطقة قد انفصلت بروجها واجزاؤها واذا اردت النصفي
فخط الاول واترك الثاني وهكذا الى الاخر في السدس خط السادس
وهذا هكذا

وهذا نصفها هكذا بشكل

برجا . لعرابه ارهم يكون فيه المنطقه اي بدور بداية البروج فاعلم
مصورا الامر على الطلبه وهذان الخطان لاجعلان خطا حتى لو وقع ثوابت
شيء منه خلص ومن جدول خطاط طالعه لها فوق ما ذكرنا فاعلم هذا
احفظ هذا الوجه الذي ذكرنا لان ذلك الجدول ياخذ من هذين الخطين وتعرف
عدد الخطاط ان شاء الله تعالى والله اعلم

اراد

ان في العكبوت

نصف دايرة من نطاق

الثوابت في منطقتها وعلى كل

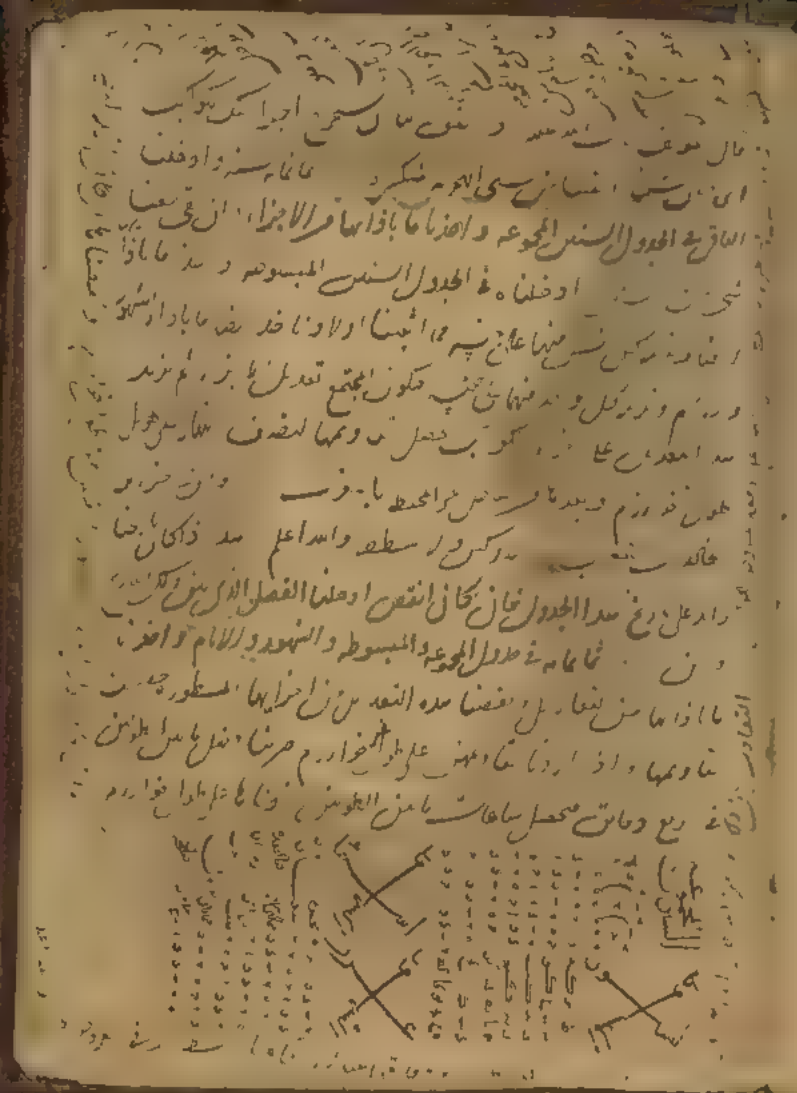

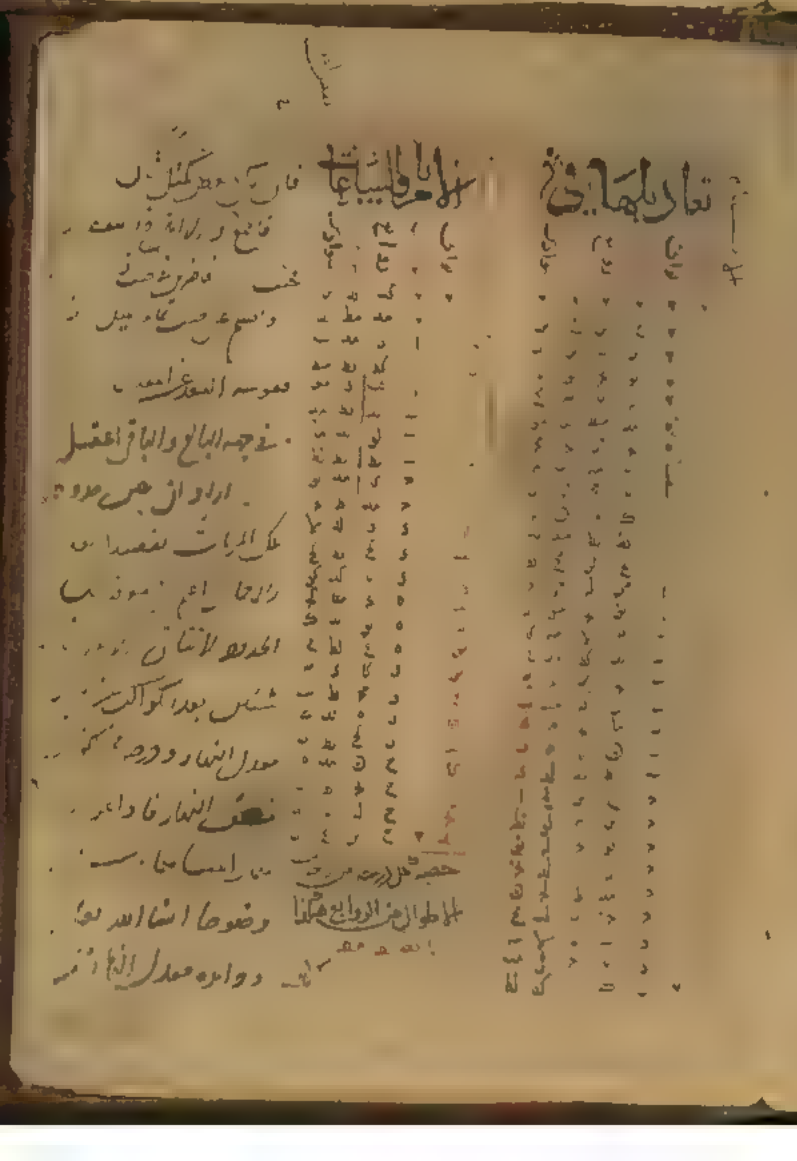

جدول تعديلات الكواكب الثابتة

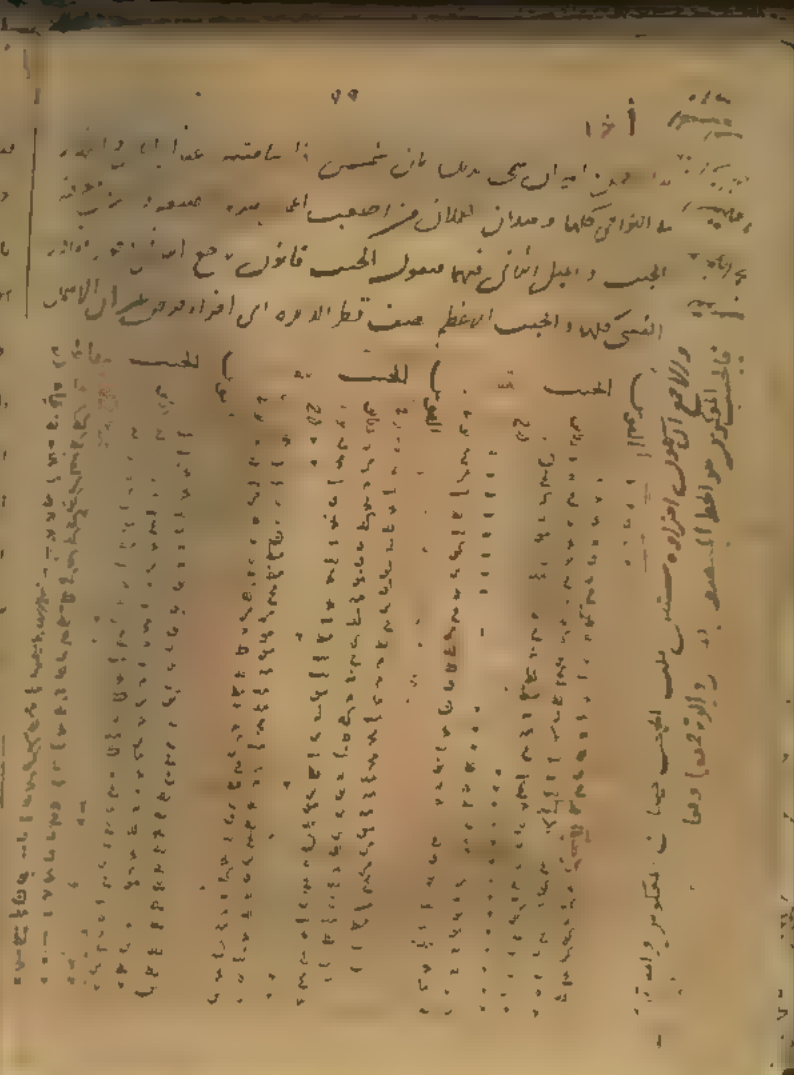

فلك اكمله حمت ان يظهر ان القوس فان كانت تسعين درجة او اقل
درجة فالكوكب في كبد السماء وان كانت اكثر من تسعين درجة او اقل من مائة و
ثمانين فالكوكب في الوتد الذي يلي السماء ما بين السماء ما بين وتسعين
ومائة وثمانين واقل من ثمانين وسبعين السماء ما بين
وثمانين واسبعنا ما بقي وان كانت اكثر من مائة وسبعين
السماء ما بين ثلثمائة وستين واسبعنا ما بقي ثم ادخلنا ما في
الجدول وان كانا ما بين واحد من الجدول بتعديل الدقائق وعلى هذا
الدقائق ان كانت بعضا قائمة بعضا مائة بعضا فاصل وكل الجدول الذي
اخذناه وردنا عليه مرفوعا وكذا ان كانت بعضا ثوان والدقائق
في الدقائق ثوان وفي الثواني ثوالث كما عرفت مثال ذلك
قوس عام الميل ٢٤ درجات اعتبرنا في الجدول
واخذنا ما قابلها ٢ ٢٤ والباقي ٢ ٢٤ فعرفنا الدقائق التي بعضا
وهي ٢ ٢٤ وقصرنا قصارى ٢ ٢٤ ثانية مرفوعا ٢ ٢٤ والباقي منها
بعد الدقائق التي بعضا ٢ ٢٤ وهي ثوالث القصارى ٢ ٢٤ ثانية
مرفوعا ٢ ٢٤ فجعلنا المطلوب ٢ ٢٤ وهكذا نزيد على الجيب الماخوذ
قصارى ٢ ٢٤ ثانية ثوالث هذا جيب هذا القوس على التحقيق
وان كان الجيب معلوما واردنا قوسه طلبنا مثل الجيب الذي

انتهى الجيل في زيجه في باب معرفة ارتفاع الكواكب من معرفة الهوية وان كان
عرض الكوكب والميل الذي لدرجته في البلد معلومين وان
كانا مختلفين بعضا للاقل والاكثر وعرفنا جهة مائتي ثم معرفة جهة
جيب تمام الميل كله وعلمه على جيب تمام الميل الذي الماخوذ
فاحصل فهو جيب بعد الكوكب عن معدل النهار وجهة الجهة التي عن
هذا البعد في الكواكب كما قيل للاول في الشمس حين كان عالما
الى هذا الفظ قيد المراد بكاف التشبيه في اسم جهة اي ان كان
عرض الكوكب كالميل الذي في الجهة وجيب بعد الكوكب
تمام الميل كله لان الميل كله كما عرف في قوله في جيب تمام
الذي اي مع او مائتي وقوله على جيب تمام الميل اداء الذي
الى الميل الذي الماخوذ وقد اعلمت ان قوس فرح فللاول ان
يقول جيبا وقوله في جهة الجهة التي عرفنا وقول البعض ان
الصواب الذي هذا ما قالوا وجهة الجهة التي عرفنا وقول البعض ان
تمام الفعل اشارة الى ان ما يخرج بعد فرح تم ما فعل بقدره في ستين
وتسع على العدد الاول اعني جيب تمام الميل الذي الماخوذ بفرح الدقائق
وكذا الثواني والثوالث الى جيب تمام الميل وكل ركبة الدقائق
طولها بالتقريب عرضها والميل الذي في درجتها فالكل

الوتد شمالي والميل جنوبيا اشتا اصل مرفوع فيقين وجهة شماله
جيبه الغرب ثواني تمام الميل الذي الماخوذ بفرح
جيبه سمتنا المبلغ عليه فرح بالتقريب وهو جيب بعد ما
عن معدل النهار عن دائرة معدل النهار ان كانت الشمال
لان الجهة كانت شماله وعلى هذا قياس سائر الكواكب من الثوابت
والسيارات جميعا والله اعلم

وان ادت فرح المر وكان فيه قلل المقصد
فاضرب تمام جيب عرض الكوكب في جيب بعده عن المشرق
وقسم على جيب تمام البعد عما بعد معدل النهار فما خرج
فتوخان يك البعد على الترتيب فزد عليه قوس هذا الجيب
والنقص لغيره فقوس الحاصل ممره بفرح الا ستواء

يعني اراد ان درجة ممر الكواكب صعب ولابد للصانع منه فاراد
وضعه بعلق الاضطرار قال المجسطي درجة ممر الكوكب درجة من
فلك البروج تمر بدائرة نصف النهار مع مرور الكوكب بها فان كان الكوكب
على احدى نقطتي الاعتدالين او كان العرض له فدرجة الغارب وكانه
مرتفع بالبروج من درجة تمره وان كان ذا عرض شمالي غير نقطتي
الاعتدالين جلد وكان لان الكوكب دو كان فيما بين اول السرطان

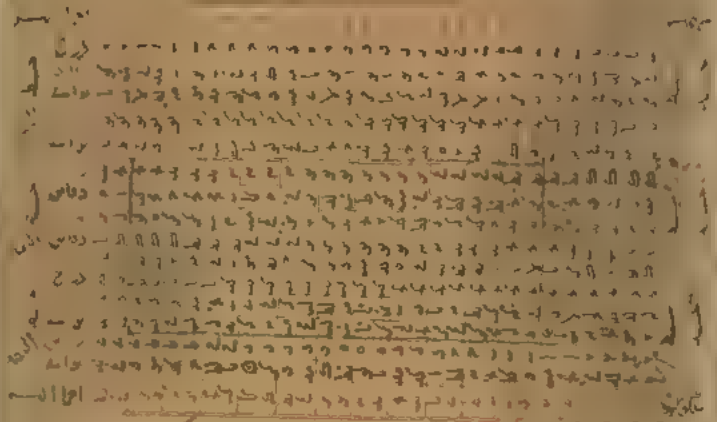

الافق ... العرب ... بالكل على ما قالوا وهو محمد ... وذلك عند خط دائم
واما فصل المطالع بخط الاستواء وسمى الفلك المستقيم فهذا

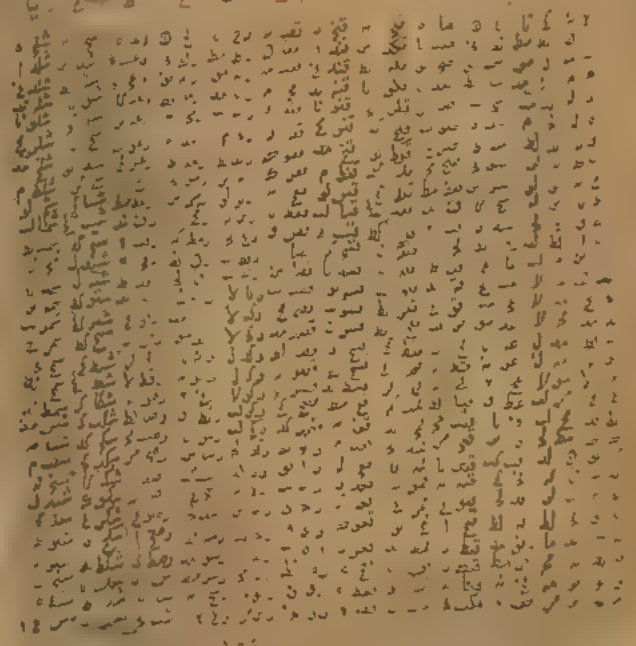

والبعد من ... محولة اول ... يخط خطا على درجة عدن
فحدس الخط الى واحد ... هذا كشفا تاما ... مع الكوكب

... اياه وان شئت اردنا تركيب اسطرلابا اصح منها بعد الكوكب
... معدل النهار ... الفرجار بقدر البعد من اقسام دايره ...
وضع احد رجلي الفرجار على نقطة ... والاخر حيث بلغ من قوس
... ان كان البعد خالفا او من قوس ... ان كان جنوبيا فعلم عليه
علامة نحو العلامة الى نقطة خطا مستقيما على وجه عرف في
تخطيط المقنطرات فتكسر الفرجار بقدر ما بين ... وهذا الخط
المستقيم القاطع لخط ... ثم نصع احدى رجلي الفرجار على مركز
العنكبوت والاخرى حيث بلغ من خط ... فعلم عليه علامة
هذه العلامة هي حد سمت ذلك الكوكب محققا والله اعلم ... غرة

والمقنطرات ايضا حد ... وليس للطالب ... بد
من خط في دايره مثلث ... ثم خطوطها الى القطبين
فيلاقي خطي القطبين ... وخط ... مركز في الذي
بها مدارات عدد فيه طرقا ... واذا حررت فهم حرا
واذا فعلت فاعرض فرضا ... تشطرش من عرضا
وكيفما حيث سمعت ... فلك اجزاء المقنطرات
ويعدها من مركز القطب كما ... اتى وهذا قول بعض الحكما
وقد رهت ... الحقا ... وهذه صوره هو كما

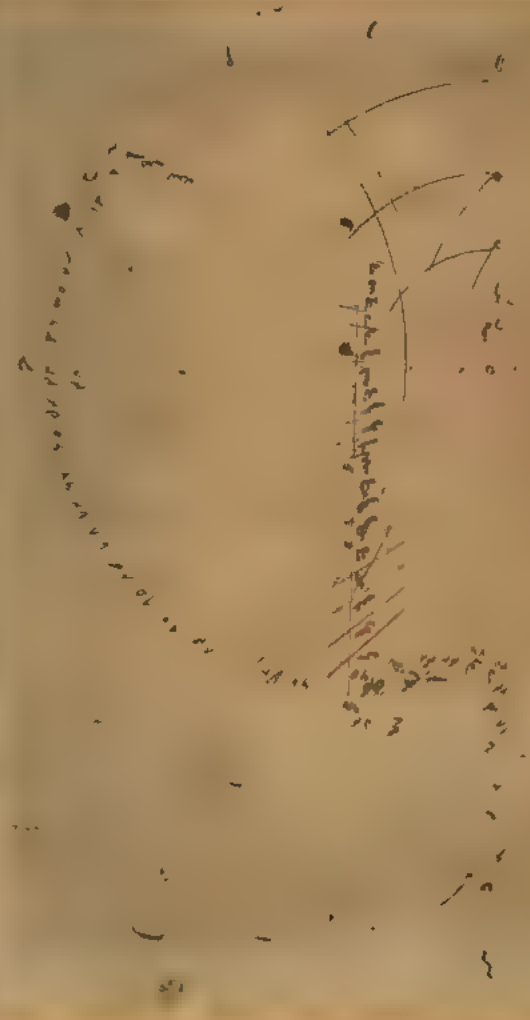

... قال بعض الحكماء اذا اراد احدنا ان يدير دوائر المقنطرات
فلابد له من دير المدارات الثلاث فلندر دايره كيف شاء وليقسم كل ربع
منها قسمين متساويين ويكتب في الخط الاول في الجانب ... وفي الثالث
في الجانب ... والموضع الذي بين نقطة ... نقطة الجنوب ونقطة ... نقطة الشمال
ونقطة ... نصف نهار الحمل والميزان ونقطة ... نصف نهار السرطان ثم نخرج

مطلع السمك اعني مسل السمك مره الى الجنوب ومره الى الشمال وحد الميل
اجاءة العروض فلما على ما وصفنا وكان الخواندي بالحلقة الصغيرة التي
طول عضادتها ستة اذرع وكل ذراع وعلامة الصنعة ان حد الميل
الاعظم اربع وعشرون درجة لاغر وحسنا بلاء خط العطيف
وحط عا بعطه فذلك مركز الصفاع وللدوائر الثلاث فخط
خطوط ا عا بعطه و ا عا بعطه و ا عا بعطه
والمركز فيه مدار الجدي وبعطه ط والمركز فيه مدار الحمل والميزان وبعطه
والمركز فيه مدار السرطان ثم ادر الدوائر وادر المقنطرات على ما وصفنا
فوسي و عرض البلد فخط خط ان عا بعطه و وخط عا بعطه
بنصف ما بين فخط منعطه المشرق والمغرب و به
يحيطها ومركز الصفح عا خط وتد الارض وانفاقوسا و
احراء المقنطرات بحسب صنعة الاسطلاب احاد وعشر اوثلاث
او خماس او سداس او سباع او عشار الى غير ذلك فخط خط او
عا بعطه بنصف ما بين فخط المقنطرات الثانية و بعطها
من مركز الصفح وهكذا سائر المقنطرات كما مضى ومعنى قولنا وادر
فتح حرانه لانها لخط كما مر ومعنى قولنا وكما جاءت سمعت
وذلك ادراء المقنطرات انك ادا قسمت ما بين الخط السمتي كل درجة

فالاسطلاب كامل وان قسمت كل درجتين فالاسطلاب يعطي
وان كل ثلاث فنصف وان كل سبع فسبعي وان كل عشر فعشري الى غير ذلك

فائدة في معرفة عرض البلد

ركبنا فتحة اولى ساعاتها • سبع العروض مع ساعاتها
فخامس ثلثمائة وستين • مدار جدي كل ربع تسعين
وانقص من استواء ساعاته • وزده في السرطان كمثله

علة اراد ان محيط منعطفه الافق لان الساعات ولا
سبيل الى معرفة الساعات الا بعد معرفة العروض فاقسم ربع مدار الجدي
بتسعين قسما متساوية وانظر الى ساعات نصف النهار فان كانت ثمانيا
فاقسم كل قسم من خط الاستواء الجدي ثلاثين درجة وذلك لانك لو قسمت
خط الاستواء شيئا لكانت ساعات نصف النهار ستا فيه كلها كما
عرفت لانه قسم لساعتين ثلاثين درجة لان كل ساعة خمس عشر
درجة كما عرفت وتبيان ذلك في السرطان اعني تزيد على خط استواء
السرطان لانه زاد درجة فزد درجاته لانه زاد درجات مدار الجدي وطريقه
ان تخرج منعطف الجدي الى القطب والى السرطان فتحدث
فيه مقدار الساعة من الاستواء وزدها عليه وانقط ثم احتر
منعطفه الذي فيه لوقوعها احد وابي الفرجار على خط وسط
السماء

الشمس وآخر الاخر الى منعطف ينقطه الانفاق في الجدي
ومنعطفه الارادة في السرطان فتي الحمل والميزان لا تزيد ولا
تنقص على ممرها على منعطف خط الاستواء وهذا واحد عرض كان

فائدة في معرفة عرض البلد

وان كنت زيادة او انقص • فهاك ما انا معتنص
فخذ العروض حيثما انتهى • من قطبي العالم فهو المبتغى

علة اراد ان محيط منعطفه الافق ضابطه اخرى وهي ان ناظر فهو الكوكب
اراد ان في درجات سمته الدائرة وضع احدى الفرجار على قطب الشمال
والمنعطف الاخر حيث بلغ والاكبر المعلم وضع احدى راسيه على قطب
الجنوب والمنعطف براسه الاخر حيث بلغ وخط عا من المنعطف كما مر
وبانة العمل معلوم وهذا احسن واعلم انه لا فرق للناظر الى راسي
المنعطفات لان العروض اذا اتفقت لا فرق بينهما اختلاف الطرفين
نهاية ما في الباب ان يكون غروب الشمس في احدهما طلوعها
في الآخر وذلك لا فرق بعد اتفاقهما ساعات وعرضا واربعا
وانما تعرف العروض بان وجد ارتفاع الشمس في منطقة الحمل
والميزان فما بقي الى الشمس عرض وقد يمكن ان يعرف بارتفاعها
في احد وكانت بدون الميل والاضافة الى تمام كنصف النهار وهو هذا

جدول مطالع البروج في الاقاليم

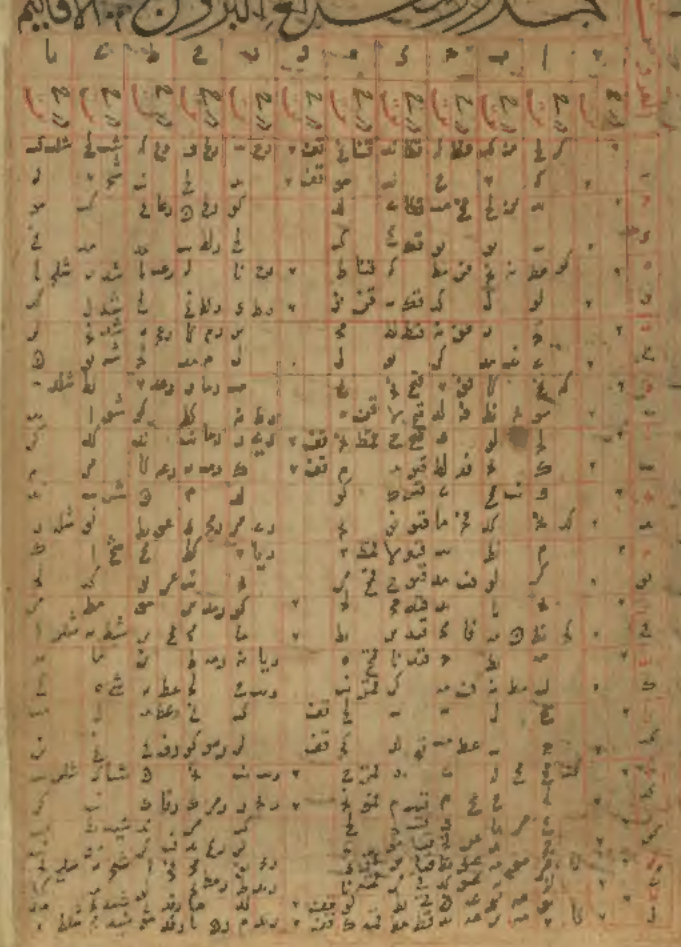

بقية جدول ارتفاع البروج في الاقاليم

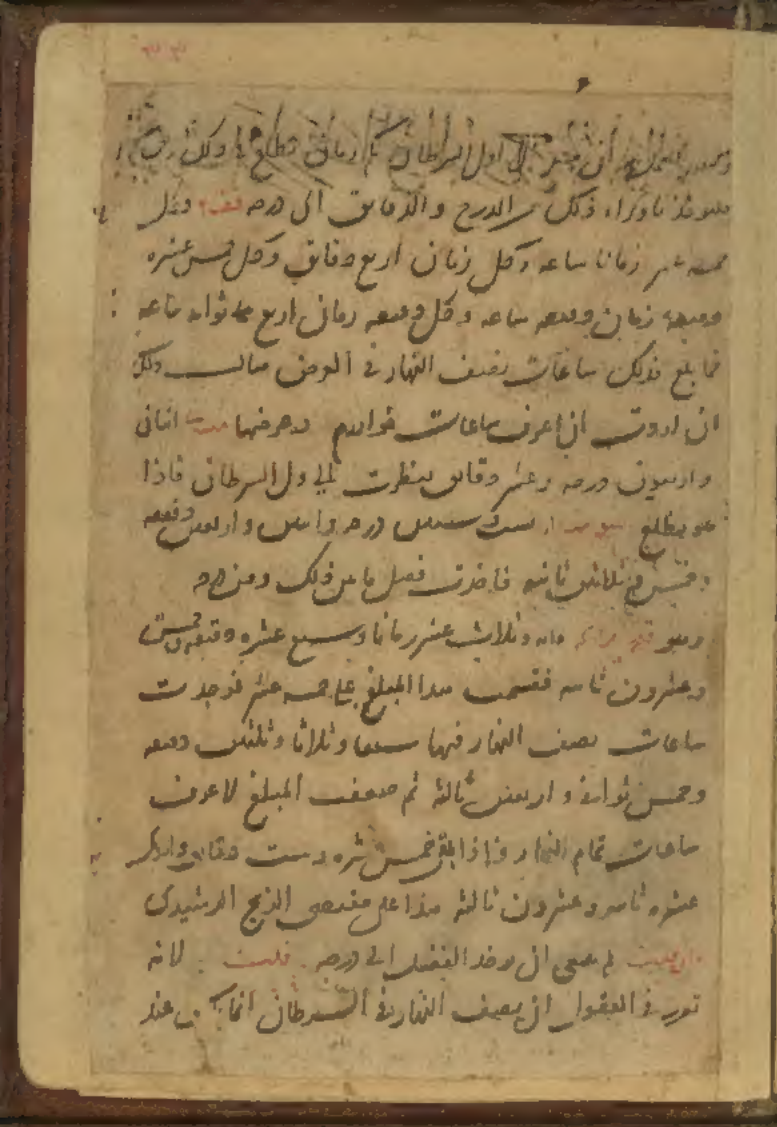

وبسبب ارادة ان نظر الارتفاع والانحدار ضابط يرجع محصله بالتوفيق
عصمه الله تعالى وهي ان نخط خطين متساويين ثم نرسم دوائر بقدر
سهما والاكبر اعظم وانقط بها على هذا الخط الذي هو فوق الدائره
مرات كما شاء ثم اقسم ما بين كل قسمين سبعة اقسام وانى على الاصابع
ثم اخرج خطوطا من مركز الدائره الى كل من هذه الاقسام ليقسم الدائره
على الظلال كما مضى الفوائد الظلال حد لا يحصى مثل معرفة عمق الابار
وغيرها لكن معظم الفوائد انه يعرف بها وقت صلوة العصر فعلى قول
ابي حنيفه وما بعينه زد اربعا وعشرين اصبعا او اربع عشره قدما
على ظل اول الزوال وضع احد اسوى العضاد على وسط حتى يقع
شعاع الشمس على نهايتي الثنتين فذلك وقت العصر وعند ابي يوسف
ومحمد ومحدث ادريس الحنافي وغيرهم زد اثنى عشره اصبعا
او سبع اقدام لوقت العصر والله اعلم بالصواب عفا عنه

تم كتاب تحفة الاصحاب — مستدعاة علم الاسباب
والحمد لله على الاتمام — ذي الطول والجلال والاكرام
مصليا على الرضى المختار — محمد واله الاطهار

وهذا اخر ما جمعته والهمه ولم ازل اقتني بشاهد حتى اخمسه فجاء
بحمد الله تعالى مقرا بالعقول فرما بالفضول فعليكم يا معشر

الاصحاب والاخوان ان يدعوا الله تعالى بالمغفرة والرضوان
فانه ما سعيت كيد الصغار الا ان اصابكم حسن ابتسامي وجاضعت
اعباء ورواقبة الا لاطماعكم صوالي ادعيكم بعد وفاتي اللهم
اسكن جعلم سرلي واعفرلي ذنوبي واجعل عبدة ونعم حاصلي واعطني
جميع ما ارجو ونعم ما فاتني اللهم اعز مصنفه والكاسه ولي ولوالدي
ودعا عليها آمين يا رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد خير الخلق اجمعين

مبارك

افسر بهتر تو بر تارك مباركي — ديدم آن صورت زيبا وضعيف است بلاشك
كام دلت نامت جل زان كرفته ودر بر — در سر شرف نهضت جز عازمي حضور
مجموعه دولت از سر جشنه كام — كر آيم باز كرد ديافتم نام
بكي باد وكر كشت نام تو شد — شرف يافت كز طالع غلام تو شد
بتاب دين جو ناشي لاكردم — سبا و بر سر كوي من اشك وكو هر كشت
كلاه سهر بر تارك بداني ماه — كه آن نقش مبارك بخت دلخواه
مارا در سيد تا جهان آرمي شم — وز سر كذشت و بركه مادامن زين
بكونه قلم عشق بنقش تارك او — كشيده ايم برابروان دل مبارك باك
برما جو برآشفت نكار اسركين — كديم شرف وار دواج دل او دين
ما كرم ديدم نه بيني نكو — منشي را بس مبارك نام جو

١٦٠١

مبارك سهر تو در بوته معشق خلاص كا — مباد تا نقص بكه كاشت جان قدايش مباك
بارم آشفته بر سر كويش — اشك خونين ز حسرت زويش
بارم آشفته اشك آلكم است — خون آن دل كه رفته است از دست
برما كه جو شد تا در تعب — نيكي نيكم غمه جو تو بي
كر جا كويي جو جان راست — ليك از آنكس بين كه زلف آراست

منشي

مراد ابتغواني ماه منور — باحسن صورتي باد امنير
منشور وصال تو جو بر بركان نخست — حرفي كه جدائي نكند باد از و دور
بر كفته دل و دين كفت منشور — در اول لفظ آغاز شكايت
جو در ماه بيند دل شب نهان — بجوشد دم از شرم او جاودان

شمال

آن كه در قرآن قرين داده شد و رغير و شد — ست در جسم من ارجو شد تا باد صبا

صبح تناق او جود مد در مثال من — خورشيد و شكي بر داز حسن حال من
از عين ماه كوني سر برزده ثريا — جون ميشود زفالش لولو و سته بيدا
كشتم ز صد مكام وكر فتم فالي — كه برويش زفواقر ده ملاحت عالي
دل جو والشمس را بيان شكرد — روي آن ماه در مثال آورد
در مثل قد تو با سرو جو تشبيه كنم — بس درخت بكرم تا كه تو صبه كنم